مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

السلام علیک یا صاحب الزمان

تاریخ راقم

تألیف میر سید شریف راقم سمرقندی

به کوشش دکتر منوچهر ستوده

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ راقم

نویسنده:

شریف راقم سمرقندی

ناشر چاپی:

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ راقم

مشخصات کتاب

سرشناسه : راقم سمرقندی، میرسید شریف، قرن ق۱۲

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ راقم/ تالیف شریف راقم سمرقندی؛ به‌کوشش منوچهر ستوده

مشخصات نشر : تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۲۳۶

فروست : (مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی ۸۱)

شابک : ۹۶۴-۶۰۵۳-۹۴-۷۲۱۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۰۵۳-۹۴-۷۲۱۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : نمایه

موضوع : شیبانیان ماوراآالنهر، ق۱۰۰۸ - ۹۰۷

موضوع : خراسان -- تاریخ

موضوع : ایران -- تاریخ -- تیموریان، ق۹۱۱ - ۷۷۱

موضوع : ایران -- تاریخ -- سربداران، ق۷۸۸ - ۷۳۱

موضوع : نثر فارسی -- قرن ق۱۲

شناسه افزوده : ستوده، منوچهر، . - ۱۲۹۲

شناسه افزوده : بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

رده بندی کنگره : DS۳۲۹/۴/ر۲ت۲

رده بندی دیویی : ۹۵۸

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۱۴۵۷

یادداشت واقف

بنام پروردگار

اوّل: طبق مـاده ۲۳ وقفنـامه اوّل مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... درآمـد بایـد صـرف ترجمه و تـألیف و چـاپ کتب و رسالات که با هـدف این موقوفـات موافق باشـد و همچنین کمـک به مجله آینـده در صورت احتیـاج و احتمالاـ دادن جوائز به نویسـندگان بشـرح دستور این وقفنامه گردد.)

دوّم: هدف اساسی این بنیاد ملّی طبق ماده ۲۵ وقفنامه (... تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملّی در ایران میباشد.

بنـابراین کتبی که بـا بودجه این موقوفـات منتشـر میشود بایـد مربوط به لغت و دسـتور و ادبیات فارسـی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوّم: طبق ماده ۲۶ (مقـداری از کتب و رسالات چاپ شـده با بودجه این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسـسات فرهنگی، کتابخانه‌ها و قرأتخانه‌های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و متشرقین خارجی فرستاده شود ...)

چهارم: چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حـدّی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه (هیچ کتاب

و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی دو تا بیست و پنج قیمت‌گذاری شود ...) این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق‌الزحمه فروشندگان و هزینه‌ایست که برای پست و غیره تحمیل میشود از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملّی که ابدا جنبه تجارتی ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم: براساس موافقت‌نامه دوّم (مورخ ۱۲/ ۴/ ۱۳۵۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمّی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت‌نامه دهخدا و محلّ مؤسسه باستان‌شناسی، بطور رایگان بدانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوّم (برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوائز ادبی و

تاریخ راقم، یادداشت، ص: ۲

نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار میگیرد که وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم: چون طبق ماده ۳ موافقت‌نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یکنفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف بعضویّت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوائز و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز بعضویّت کمیته نامبرده معین شده بسمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند)

هفتم: چون نگارنده این سطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند به او مراجعه کنند. تنها شرط موافق بودن تألیف و ترجمه با هدفهای این بنیاد یعنی ترقی ملّت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملّی در ایران که وطن مشترك و زبان رسمی و ملّی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم: این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

تاریخ راقم، یادداشت، ص: ۳

تکمله سوم

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع میشود باید کاملا- منطبق با نیّت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هائیکه به قلم واقف منتشر شده یا می‌شود صددرصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانیکه دارایی خود را وقف عام مخصوصا برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوّز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملّی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روشها و سیاستهای فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد میتوان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود به شرط آنکه اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانونا قائم مقام آنها باشد.
در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان نامه، نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ میشود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصا آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران شناسی ... و در پایان آن تکمله افزودم. بیم داشتم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخواسته و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود ... عمده مخاطب این یادآوریها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.
تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملا آگاه میباشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود. و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. ان شاء اللّه. اردیبهشت ۱۳۶۲

تاریخ راقم، یادداشت، ص: ۴

تکمله و تبصره

یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت ۲۸ آذر ۱۳۶۲ برای اطلاع نویسندگان
کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع میشود باید منطبق با نیّت واقف و هدف وقفنامه باشد، و مروّج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی، به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزّه باشد از روشهای تفرقه‌آمیز و سیاستهایی فتنه‌انگیز چه بطور مرموز و چه علنی مخصوصا نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.
کتب تاریخی و ادبی، عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه میشود اگر دارای هردو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه. شانتاژ. و هوچی‌گری این بنیاد در انتشارات خود باید در هرحال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:
چو شوان راستی را درج کردن‌دروغی را نباید خرج کردن برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمیخواهیم، بلکه به سبب اهمیّت فوق العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز میپردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن، از کاغذ و چاپ و غیره، از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملا نصر الدین باشد که تخم مرغ میخرید دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما براینست که اگر در این سود ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زیان را به حساب مصارف وقف در راه. ایده‌آل. و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.
برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفا به تکمله منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتهایی که با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار آذر ماه ۱۳۶۲

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۱

سرآغاز

اشاره

ای همه هستی ز تو پیدا شده

تاریخ راقم از نگاه محمد قزوینی

«تاریخ راقم مؤلف در سنه ۱۱۱۳ ولی حاوی وقایع از سنه ۷۳۶ (یعنی سال ولادت تیمور) الی سنه ۱۰۵۴ ... است. این کتاب حاوی وقایع مشهور تاریخی و مخصوصا وفیات مشاهیر را و بالاخص مشاهیر خراسان و به نحو خصوصی وفیات مشاهیر و وقایع ماوراء النهر و بخارا و سمرقند و آن نواحی را محتوی است، در ظرف مدّت مزبوره چون خودش از اهل آنجا بوده است و برای اطلاع از تاریخ صحیح اغلب وقایع تاریخی شیبانیهای ماوراء النهر و روابط صلح و جنگ آنان با تیموریه و صفویه فی الواقع در باب خود عدیم النظیر است و اطلاعاتی که در این مواضیع یافت می‌شود در هیچ یک از مآخذ دیگر به دست نمی‌توان آورد.»

هدف راقم سمرقندی در نوشتن این کتاب

هدف راقم نوشتن کتابی بوده است که سوانح زمان پیش از خود و حوادث دوران خود را با ذکر تاریخ گردآوری کند. در این کار حد و حدودی برای خود قایل نیست و سوانح و حوادث ایران زمین خصوصا خراسان بزرگ و ورارود (ماوراء النهر) و خوارزم را در این کتاب گنجانده است. ضبط و ثبت تاریخها اغلب به شکل ماده تاریخ است که شعرا سهم بزرگی در ساختن آنها داشته‌اند ولی با خواندن متن متوجه می‌شویم که ذهن مؤلف بیشتر متوجه «وفیات» است. چون استخوان‌بندی کتاب براساس سنوات فوت افراد است.

زیرا پس از ذکر نام متوفی و آوردن مختصری از احوالات او چون به تاریخ فوت می‌رسد معمولا از قول شاعران ماده تاریخهایی را که برای شخص از دست رفته ساخته‌اند ذکر

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۲

می‌کند و در تاریخ فوت این افراد اگر مسجدی یا بازاری یا کاروانسرایی یا خانقاهی توسط آنها ساخته باشد، از آنها نیز یاد می‌کند.

تاریخ تحریر کتاب

در متن حاضر سه بار از تاریخ تنظیم کتاب ذکری بدین شرح شده است:

۱- «تا این تاریخ که هزار و صد و بیست هجری است» صفحه ۶۲.

۲- «در این فرصت که تاریخ ۱۱۰۸ هجری است» صفحه ۵۴.

۳- «الوقت هزار و صد و بیست هجری» صفحه ۱۶۴.

تاریخ ختم کتابت نباید بالغ بر ۱۱۲۵ قمری باشد.

راقم چنانکه از سلسله نسب او پیداست، همه قبیله او عالمان دین بوده‌اند و فضل و ادب در خاندان او رواج داشته است. راقم خود از

رجـال علم و دانش و از علوم و فنون زمـان خود مطّلع و آگـاه بوده است. او اهـل قلم است و در نظم و نـثر توانـا است و فکری رسـا دارد.

برای اینکه نمونه‌ای از نویسـندگی او را بخوانید به صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰ همین کتاب نگاهی به دقّت بیندازید. در صـفحه ۱۷۱ ابیاتی در انذار و تحذیر گفته که نقل آن برای نشان دادن قدرت طبع شاعرانه او لازم است:

ای شده مغرور جهان خراب‌چند نهی دیده غفلت به خواب

عمر گرانمایه سبک همچو بادرفت، تو از مرگ نیاری به یاد

خیز سرانجام سفر ساز زوددست گزیدن ز ندامت چه سود

نادره طبعان دقایق اساس‌نکته ربایان برون از قیاس

مجمعه علم چو اوراق پاک‌دست قضا کرد به صندوق خاک

دار فنا هیچ ندارد ثبات‌برگ بقا نیست به نخل حیات

با شجر عمر تمنّا مکن‌صرصر مرگت کَنَد از بیخ و بن

رنگ بقا نیست به عالم پدیدبوی وفا در گل انسان که دید

نطق در آن خفته به کام لحدهمچو لب گور خموش ابد

همسفر خانه به دوشان شدندقافله شهر خموشان شدند

عادت و خوی فلک کینه کوش‌سرمه کند خاک تو یعنی خموش

صاف‌دلان زیر زمین صد هزارمانده چو آیینه زیر غبار

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۳ هرکه کَشَد جرعه ز شهد حیات‌نوش کند زهر ز کأس ممات

کنج لحد همنفس مار و مورتا دم مهلت گه یوم النشور

می‌کشد از جاذبه کهرباشد نفس گور دم اژدها

گر بخورد مغز کسان باک نیست‌خاک کم از افعی ضحّاک نیست

خون کسان را پی هم روز و شب‌پاک خورد خاک بمالد به لب

راقم از این عُجب و ریا پاک باش‌پیشتر از خاک شدن خاک باش

گِرد سرافرازی و آزادگی‌خاک صفت باش به افتادگی

یـاد عزیزان تو بکن هر نفس‌تـا که ز بعـد تو کنـد یـاد کس نثر راقم مسـجّع است و مقفّی و کمی به مغلق‌نویسـی متمایل است اما در شرح و توصیف چیره‌دست است.

راقم در سرودن اشعار طبعی توانا دارد. دو سوم اشعار متن این کتاب از خود اوست.

بیشتر ابیـاتی که متعلق به اوست بـا ذکر «لمؤلفه» مشـخّص شـده است ولی در پـاره‌ای از آنهـا ذکری از سـراینده نـدارد. ابیاتی که او سروده است بیشتر مثنوی و در بحر تقارب است.

گاهی راقم ماده تاریخ نیز می‌ساخته، چنانکه در مقدمه گوید: «و این نوع تاریخ را «تاریخ تام» گویند و این نزد فضلا بسی مستحسن است چنانکه راقم این سواد در بعضی از تاریخات وفات و غیره گفته» (همین کتاب، ص ۱).

به مطلبی که ضـرورت دارد درینجا اشارت برود درباره رابطه فرزنـدی راقم- مؤلف کتاب- و همچنین جدّ او مولانا محمود گیلانی است. در همین کتاب می‌نویسد:

«راقم سواد هیچمـدان را که چون طفـل نوبـاوه دبسـتان، بیـاض لوح ضـمیرش از رقم فضـل و هنر سـاده و پیش برق‌تازان آتش عنان

میدان معانی، چون کودک نی‌سوار پیاده و از یاد معلم عقل پوشیده و پنهان، بلکه از لباس خرد عاری و عریان، به چند واسطه نسبت فرزندی است با آن ملجأ و ملاذ عالمیان «حضرت مولانا عصمت اللّه» هرچند نسبت دادن به فرزندی عین بی‌ادبی و کمال بی‌خردی «کمند ذرّه کجا، قصر آفتاب کجا» مگر از آن شجره پرثمر علم، شاخچه پستی که از نسیم عمیم بهار فضل مأیوس و محروم دمیده و از صرصر خزان جهل خشک و بی‌برگ در مقام خویش گردیده و یا ریشه فسرده که نمی از ترشّح بحر بی‌کران علم و هنر نرسیده، بلکه نسبت این عدم به آن ملک مصداق کریمه

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۴

«یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ»* خواهد بود.» «۱»

جای دیگر از کتاب حاضر آمده است:

«و نیز منقول است از حضرت عزیزان و از زمانی که معتکف بودند به حضرت اعلم- العلما و مرجع الفضلا، مفسّر آیات کلام ربانی، محدّث احادیث حضرت رسالت‌پناهی، باللفظ و المعانی مولانا محمود گیلانی- جد راقم‌اند- خطاب کرده فرموده‌اند که ایمان موالی مبنی بر کتاب است. اگر ایشان را اشتباهی روی دهد، رجوع به کتاب نمایند. درین آیت بادرایت «أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» سخنان به خاطر می‌رسد معنی فرمودند و حضرت مولانا محمود مقوّی آن معانی آیات و احادیث و منقولات از اکابر فرمودند. بعد از آن حضرت معنی دیگری فرمودند و همچنین حضرت مولانا محمود نیز سخنان مؤیّد و مروّج آن می‌کردند. پاسخ نوبت چنین واقع شده، بعد از آن مبدأ فیّاض معنی دیگر بر ضمیر صفانظیر آن حضرت وارد شده. چون بیان این معنی فرمودند، حضرت مولانا متحیر شده، فرمودند که فهم ما نرسد بر معانی دیگر.» «۲»

و در جای دیگر از همین کتاب آمده است:

جدّ والد راقم حضرت امیر فتحی ابن امیر سید ابراهیم که اصل ایشان از ولایت «اندگان» است و مناسبت به سادات ولایت تاشکند یافته، تاشکندی گردیده‌اند.

عالم علم لدنی عصمت اللّه ولی‌چون ز عالم رفت در عالم دگر عصمت نماند

از وفات آن فرید العصر، آن یکتای دهرعالمان را قدر رفت و علم را قیمت نماند

سال تاریخ وفاتش «فتحی» ماتم‌زده‌ناله‌ها کرد و بگفتا «در جهان عصمت نماند» «۳» ماده تاریخ «در جهان عصمت نماند»- ۹۱۳ قمری است.

بالاخره مؤلف کتاب درباره پدران خود ذیل احوالات خواجه عبید اللّه احرار می‌نویسد:

«بسی از اولیای کبار و علمای تألیف شعار، تصنیف اقتدار در جوار مزار فیض آثارند.

از آن جمله آبای عظام و اجداد کرام راقم‌اند. مفسّر آیات بیّنات ربانی، مبیّن احادیث

---

(۱). صفحه ۱۷۱ متن.

(۲). ص ۱۵۱ متن.

(۳). قافیه تکرار شده است. صفحه ۱۷۱ متن.

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۵

حضرت نبوی به لفظ و المعانی مولانا محمود گیلانی ابن مولانا نعمت الله. دیگر از علمای دین و هادیان راه یقین بسیارند «۱» (برای اطلاعات دیگر مراجعه شود به کتاب استوری).

نسخه‌های شناخته شده تاریخ راقم

۱- نسخه کتابخانه عینی (شهر دوشنبه) این نسخه اصل قرار گرفت:

آغاز نسخه: بسم الله الرحمن الرحیم- بر ضمایر ارباب دانش و خواطر اصحاب بینش واضح و لایح است که در تواریخ ایام و نوایب انام الخ.

پایان نسخه:

بهر مکتوب کتاب ارجمندرنجها بردم بسی ای هوشمند

لله الحمد چهره تحریر اوجلوه در آیینه «تمّت» فکند ۱۳۳۲ هفتم ماه رمضان المبارك بود که به دست محمد عاشور بن نورمحمد به عنایت حضرت واجب الوجود اتمام پذیرفت، اللهمّ صلّ علی سید الخلق محمّد و آله و سلّم.

غرض از طالبان [نسخه خواهم]کنند از لطف بر کاتب دعائی

غرض نقشی است کز ما باز ماندکه هستی را نمی‌بینم بقائی ۲- تاریخ میرسید شریف راقم تألیف آخوند ملاشرف الدین معروف به اعلم انـدجانی در قطعه‌های تاریخ راجع به ملوك و عرفا و فضلا و غیره که از زمان تیمور ۷۳۶ ه تا ۱۰۵۴ می‌زیسته‌اند (استوری، ج ۱، ص ۳۸۷ و ۱۱۱۶). در کتاب تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، نگارش سید علیرضا تقوی، ۱۳۴۳ شمسی، چاپ علی اکبر علمی، تهران.

۳- نسخه کتابخانه مجلس (تهران)- تاریخ کتابت قرن ۱۲ قمری، شماره کتاب ۱۴۴۲۹، قطع جلد خشتی، تعداد برگها: ۲۵۰، شماره ثبت: ۸۹۹۲۷، خط نستعلیق ولی با قلمی درشت‌تر از معمول، نوع جلد: مقوای رنگی.

آغاز نسخه:

ناله و زاری خطاب آمد ز چرخ‌کای خداوندان جاه الاعتبار الاعتبار ابن یمین نیز در فوت سلطان گوید:

---

(۱). صفحه ۶۵ متن.

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۶ چون گذشت از سال هجرت هفتصد با سی و شش‌وز ربیع الآخرین هم سیزده بگذشته بود پایان نسخه:

... الدین بن شیخ علاء الدین شیخ قطب الدین بن زین الدین شیخ بن شیخ الش و هو شهاب الدین سهروردی صدیقی تمّت-

این خط که به صفحه یادگار استاز کلك نیاز خاکسار است «زیراکسی» از «فتوکپی» این نسخه که در کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی است به همت آقای دکتر محمد حسن سمسار و آقای عنایت الله مجیدی در اختیار این ناچیز قرار گرفت. از الطاف و مراحم این دو بزرگوار ممنون و متشکرم.

هنگام مقابله متن رونویس شده از نسخه کتابخانه مجلس متوجه شدم که در نسخه مجلس ظاهرا کسی قصد تهذیب داشته، یعنی مطالب و فصول و تقسیم‌بندی کتاب را که بر پایه «وفیات» است برهم زده و آنها را پس و پیش کرده یا دست در تواریخ متن برده یا پاره‌ای از مباحث را حذف کرده است یا دنباله بحثهایی را که به نظرش ناقص بوده گرفته و شرح بیشتری داده است.

نگارنده قصد داشت مطالب اضافی نسخه مجلس را داخل متن اصلی کند. چند صفحه‌ای که این کار را مداومت دادم، دیدم تمام طرح اصلی کتاب به هم می‌ریزد. به طور مثال در مواردی معدود به شرح زیر در نسخه دست برده شد:

در ص ۲۷ حدود یک صفحه از روی نسخه کتابخانه مجلس به متن اضافه شد. شروع آن این عبارت است:

در آن وقت شاه منصور بن مظفر حاکم شیراز بود.

و ختم آن این عبارت است:

و به ملازمت صاحبقران رسید.

در ص ۳۴ قبل از بیت:

ز تیر نی آتش برافروختندنیستان میدان کین سوختند در حدود پنج صفحه از روی نسخه کتابخانه مجلس اضافه شد و ختم آن به این عبارت است:

در مرغزارکان گل سمرقند طوی بزرگی داده، نبیره‌ها را با یکدیگر تزویج کردند.

در ص ۵۹ پیش از تاریخ وفات خواجه ابو نصر پارسا سه صفحه از روی نسخه

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۷

کتابخانه مجلس افزوده شد و به عبارت:

در بیت المغفره مهد علیا گوهرشاد به خاک سپردند. ختم شد

دو فقره دیگر نظیر این عمل اجرا شد. سپس متوجه شدم که با این تصرفات استخوان‌بندی کتاب به هم می‌ریزد و درهم کردن دو نسخه متغایر درست نیست و مطالب تکراری هم نوشته می‌شود. پس از این کار هم انصراف خاطر پیدا کردم.

۴- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ضمن کار آقای دکتر محمد حسن سمسار خبر دادند که نسخه‌ای دیگر از این تاریخ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است. از آقای عنایت الله مجیدی خواستم تا «زیراکسی» از این نسخه تهیه کنند. نسخه دانشگاه را با خانم آناهیتا امیر لطیفی مقابله کردم. این نسخه هم مانند نسخه مجلس با متن اصلی اختلاف داشت اما با این مقابله موارد گنگ و مبهم نسخه خود را تصحیح کردم و مفردات و ترکیباتی را که از قلم افتاده بود، از روی آن رونویس نمودم و به خیال خود نسخه‌ای منقّح و شسته رفته برای چاپ آماده کردم. با این همه کار تصحیح و تنقیح آن کامل نیست. از خوانندگان تقاضا دارم از اغلاط و اشتباهات متن مصحح را بی‌خبر نگذارند.

۵- تاریخ راقم به نام تاریخ کثیره و مجموعه سلیمی (ذیل تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب) تألیف میرزا سلیم فرزند میرزا رحیم تاشکند در یک مجلد، ۱۳۲۲ قمری، سنگی، رقعی، ۴۳۲ صفحه به چاپ هم رسیده است (فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف خانبابا مشار، جلد اول (الف تا تاء)، بهمن ۱۳۵۰ ص ۱۲۲).

۶- تاریخ راقمی اثر میرسید شریف راقم، قرن سیزدهم، به شماره rO.۵۳۳۵ کتابخانه موزه بریتانیا نیز وجود دارد (نسخه‌های خطی، دفتر چهارم، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، زیر نظر محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار).

۷- نسخه انجمن همایونی آسیایی لندن (فهرست رزن، ص ۱۱۵).

۸- نسخه پترزبورگ شماره ۱۷، مورخ ۱۲۵۳ (فهرست رزن، ص ۱۱۴).

۹، ۱۰، ۱۱- سه نسخه دیگر در همین شهر پترزبورگ (رزن، ص ۱۱۵- ۱۱۶).

۱۲- نسخه کتابخانه ملی پاریس، ش ۱۱۹۰ به ترکی.

۱۳- نسخه شماره ۲۳۲۰ فارسی، در همان کتابخانه، فهرست بلوشه، که تا حوادث سال ۱۰۴۷ را دارد و مورّخ ۱۲۱۷ است.

۱۴- نسخه معرفی شده به شماره ۴۷۲ فهرست بلوشه۸۴۵۱ .P .S به نام تاریخ

تاریخ راقم، سرآغاز، ص: ۸

ترکستان از محمد امین بن میرزا محمد زمان بخاری است و این متن مانند تاریخ راقم است (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، نگارش محمد تقی دانش‌پژوه، مهرماه ۱۳۳۹).

همچنین احمد گلچین معانی در این‌باره یادآور شده است: «به نظر می‌رسد که تاریخ راقم انتحال ترکستان تألیف محمد امین بن میرزا زمان بخاری باشد. (تاریخ تذکره‌های فارسی، جلد دوم، تألیف احمد گلچین معانی).

ضمنا گفته شود که مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه ذیل عنوان «مجموعه» در فهرست کتابخانه مرکزی می‌نویسد:

تواریخ کثیره: میر سید شریف راقم (ادبیات ۱: ۶۶). (فهرست نسخه‌های خطی، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، نگارش محمد تقی دانش‌پژوه، جلد شانزدهم، تهران ۱۳۵۷).

در خاتمه از آقایان دکتر محمد حسن سمسار و عنایت الله مجیدی و خانم آناهیتا امیر لطیفی صمیمانه تشکر می‌کنم. همچنین از اولیای امور بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار که این کتاب را جزء کتب چاپی خود پذیرفته‌اند سپاس فراوان دارم. خداوند یار و یاور کسانی باشد که به نوعی به فرهنگ این آب و خاک یاری می‌رسانند. آمین یا رب العالمین.

منوچهر ستوده

اول خردادماه ۱۳۸۰ در گلور

تاریخ راقم، متن، ص: ۱

[مقدمه کتاب]

بسم الله الرّحمن الرّحیم بر ضمایر ارباب دانش و خواطر اصحاب بینش واضح و لایح است که در تواریخ ایام و نوایب انام علمای عظام و فضلای کرام و ظرفای ذوی الاحترام تاریخ مقام را بلالی نظم و جواهر نثر وانموده‌اند. درین اسلوب در گنجینه فضل و افضال بر روی محتاجان درهای معانی و طالبان زیور الفاظ خوش‌بیانی که به اصناف متّصف است گشوده‌اند و اینهمه تواریخ بعضی ازان مجرّد عدد سال و ماه و روز را در سلک نظم ظاهر کرده‌اند و این تاریخ نزد ظرفای وقت، بیان زیاده تحسینی ندارد. چنانچه در عدد سال در تاریخ مقتدای امم امام اعظم گفته:

تاریخ

سال هفتاد بوحنیفه بزاددر جهان داد علم فقه بداد

سال عمرش رسید با هشتاددر صد و پنجاه‌اش وفات افتاد و جمعی به طرز دیگر ادا کرده‌اند لفظا و معنا عدد تاریخ گردیده چنانچه در تاریخ فوت میرزا محمد یادگار ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا بای سنغر ابن میرزا شاهرخ گفته‌اند:

تاریخ

شد شهر صفر شهید هم «شهر صفر»از سال شهادتش دهد باز خبر و این نوع تاریخ را تاریخ تام گویند و این نزد فضلا بسی مستحسن است چنانچه راقم این سواد در بعضی از تاریخات وفات و غیره گفته و فوجی از ظرفا به نام آنکس بی‌واقعه واقع

تاریخ راقم، متن، ص: ۲

است گفته و جماعتی از شعرا وصف و یا وصف نام و نام منزل و یا زمان و یا مکان و یا اوصاف کثیره و غیره آورده‌اند و گاه چنان لفظی آرند که همان لفظ تاریخ تولّد شود و لفظ دیگر تاریخ وفات همان کس گردد و گاهی آرند که دلالت بر مدت عمر داشته باشد. احسن تاریخ آنکه به طریق تعمیه ادا یابد و این نیز از قواعد معما تواند بود و لیکن در تاریخ فوت طریق اسقاط نیکوتر است و بعضی به طریق تبدیل و یا ترکیب و جمعی به طریق تشبیه نوشته‌اند. راقم اوراق تواریخ کثیره از ظهور صاحبقران امیر تیمور گرگان تا سنه کذا هجری که سال اختراع سواد است ایراد می‌نماید و اینکه هر یک به کدامین طریق مذکوره ادا یافته بر ناظران و نازک خیالان مستمع وامی گذارد.

تاریخ وفات سلطان ابو سعید که آخر پادشاهان چنگیز خانی است

سلطان ابو سعید ابن خدای بنده سلطان ابن ارغون خان ابن هلاکوخان ابن تولی خان ابن چنگیز خان بعد از وفات پدران نیکبخت

خوش‌اختر بر تخت کامرانی و به سریر شادمانی متمکن شد و همای بلند پرواز دولتش سایه اقبال بر سر اهل سعادت انداخت و از ابر شمشیر آبدار گوهربار شررکردار برق آثار از ارض روم تا کنار جیحون محیط گشت. سکّه از نام نامی او مزیّن و چوب منبر از اسم گرامی او چون نخل وادی ایمن شد.

امّا هنوز از ثمره شجره کامرانی مذاقش شیرین نگشته بود که تلخ کام در ایّام جوانی از این جهان فانی به ریاض جاودانی رحلت کرد. خواجه سلمان در مرثیه او نوشته:

نظم

گر بنالد تاج سوزد بخت کی باشد بعیددر زمان دولت سلطان عادل بوسعید و عزیزی در تاریخ رحلت سلطان گوید:

قطعه

ثالث عشرین ربیع الاخر اندر نیم شب‌هفتصد و سی و شش از هجرت به حکم کردگار

شاه عادل و العلی و الحق و الدین بوسعیدشد ازین دنیا ملول و کرد جنّت اختیار

با هزاران ناله و زاری خطاب آمد زچرخ‌کای خداوندان جاه الاعتبار بعد فوت سلطان که تاریخ ۷۳۶ است چرخ بوقلمون، انقلاب در مملکت انداخت چون ولیعهدی نداشت که بر مسند خانی و مستقرّ جهان بانی قرار گیرد بالضرورت هر سرداری

تاریخ راقم، متن، ص: ۳

سلطانی شد و هر ستمکاری جهان بانی گشت و هر شحنه به امیری دهر و هر ناخردمندی به وزیری قناعت نمی‌کرد. ملوک طوائف عبارت ازین است.

مثنوی

چو بگذشت سلطان دین بوسعیدجهان با ملوک طوایف رسید

ز شیروان ببردند سلطانیه‌بخواندند در ماتمش مرثیه

در آنجا سپردند او را به خاک‌که پاک آمد و رفت در خاک پاک

در ایران و توران خللها فتادز هر گوشه سَر کرد طوفان عاد

بهر شهر زد شهر یاری نفیریکی گفت مان و دگر گفت گیر

درختان خودروی در هر دیارکشیدند سرها بدعوی یار نعش مبارکش را از ولایت شیروان در جنب پدران به سلطانیه بردند.

بعد از مدتی که میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گرگان به تخریب آن گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آوردند و به گنبد ابواب البرّ پهلوی الجایتو دفن کردند.

شهر سلطانیه از بنای الجایتو سلطان است و خدای بنده لقب اوست. سلطان ابو سعید چهل سال از متکفّل حیات عمر یافت و مدّت پادشاهی و کشورگشایی او به سیزده سال رسید.

ذکر بعضی از فرزندان هلاکو خان و تولیخان و پادشاهی ایشان بر سبیل اجمال

تاریخ خامه عنبر شمامه در انشاء نامه چنین تعداد می‌نماید که بعد از سلطان ابو سعید، اوپا خان که از اولاد تولیخان ابن چنگیز خان است لوای کامکاری و علم شهریاری بر فراز چرخ اطلس رسانیده یک چندی ملک مساعد و معاون دولت او بود. بعد از آن روزگار بیمدار، عنان اختیار از دست او ربوده، به قبضه و تصرف موسی سپرد و او تاج شاهی بر سر نهاد.

نظم

بسر افسر پادشاهی نهاددر خانه کامرانی گشاد

هم او چند گاهی چو خانان پیش‌زده کوس در دهر با نام خویش

گذشت و بجایش محمد نشست‌گرفت آسمان چون زمین زیر دست

تاریخ راقم، متن، ص: ۴

بعد از آنکه موسی خان از فراز طور دولت فرود آمد محمد بر معراج سلطنت برآمد. او را نیز چند روزی دولت درین بساط بوقلمون رخ آورده، اسب سبکرو مراد در میدان اقبال می‌دواند آخر پیر کج‌باز بدقمار سپهر به اندك منصوبه در فرزین بند اجل انداخت. شاه جوان بخت طوغان تیمور در بساط نشاط نشست.

نظم

به عالم طوغان تیمور آمد پدید [کذا]در ایوان خانی علم برکشید

هم او بود اولاد چنگیز خان‌بگشتی زمین تخت تاج آسمان طوغان تیمور بر سریر حکومت و مستقرّ شوکت آرام یافت. پاره وقتی فلك مشعبد طرح بازی داد. نقش طالعش را در بساط بسیط اغبر درست نشاند. زمانی که کعبتین بخت او بر تخته مراد واژون غلطید پاکباز قضا بیك لعب در شش در فنا گرفتار کرد. جهان تیمور بر تخت پادشاهی نشست و او لوای والا بچرخ اطلس رسانید و شقه علم به سپهر مقرنس برابر کرد.

نظم

به شوکت جهان تیمور سعد بخت [کذا]شده پادشاه و نشسته بتخت

گرفته تمام بلاد عراق‌نموده به بخت جوان اتفاق

دو سه روز زد کوس شاهنشهی‌شد آخر ز گیتی به دست تهی

پس ازو یکی شاه عالی‌نظام‌ز آل هلاکو سلیمان به نام بعد از آن کوس دولت جهان تیمور که از اولاد چنگیز خان است از صدا فرو نشست، نوبت سلطنت به سلیمان که از اولاد هلاکو خان است رسید او نیز افسر پادشاهی بر سر و انگشترین فرمانروایی در انگشت کرد چون سلیمان رخش بخت در رکاب و طایر دولت سایه‌افکن بر سر آنجناب بود. زمانی که هدهد تیزپر پیك اجل پیام مرگ به گوش او رسانید در همان فرصت قضا مهلت نداد تخت سلطنتش را به باد فنا داد. ملك اشرف بر سریر کامرانی تمکّن یافت و بر تخت جهانبانی قرار گرفت قبای با بقای عدالت از بر بیرون کرده، جوشن جور و ظلم در پوشید.

نظم

ولی جور بیرون ز اندازه کردستمکار گشت و ستم پیشه کرد

تاریخ راقم، متن، ص: ۵ دو سه روز او هم بو پیمود بادبه باد فنا رخت هستی بداد

پس از وی شده شاه سلطان اویس‌به حق کشته آگاه سلطان اویس

قدم ماند بر تخت شاهی درست‌شرف‌نامه اشرفی را بشست در اندك زمان ملك از قبضه تصرّف بیرون شد و از اولاد هلاکو خان در عرصه کسی نماند.

سلطان اویس جلایر بر تخت نشست. سلطان اویس ابن شیخ حسن نویان ابن امیر حسین ابن اقبوقا ابن ایلکانویانست. او در خدمت هلاکو خان از امرای معتبر بود و ایلکان ابن جوجی ترمله از قبیله جلایر است و جوجی نیز از امیران اعتمادی چنگیزخان بود.

مجمل آنکه سلطان اویس بر سریر عزّت متمکّن گشت. زمانه صلای تهنیت و مبارك باد به هر جانب می‌داد. علما و فضلا از رعایت بی‌نهایت و از انعام بی‌غایتش محفوظ و بهره‌مند بودند بلکه جمهور انام آسوده و خرسند می‌گشتند و خواجه سلمان ساوجی از مدّاحان سلطان است که از ساوه در بغداد آمده ملازمت اختیار کرد. چون اجل موعود رسید قرة العین خویش سلطان حسین را بر مسند شاهی نشاند و خود راه آخرت پیش گرفت.

نظم

چو بر تخت بنشست سلطان حسین‌پدروش برو عدل شد فرض عین

چو بغداد را ساختی پای تخت‌نشستی چو پرویز بالای تخت الحاصل هر چند روزی به نوبت بر تخت سلطنت نشستی و تاریخ هر کدام در موقع خود ورود خواهد یافت.

ذکر خروج آل مظفر به حکم ملک اکبر

اشاره

مظفریان هفت تن‌اند که حکومتشان در یزد و کرمان و فارس و اصفهان و مدّت ملکشان هفتاد و دو سال بود. جدّ ایشان امیر غیاث الدین حاجیست و او سجاوند خواف است و او سه پسر داشت ابو بکر و محمد و منصور. از ابو بکر و محمد نسل نماند و منصور را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر و امیر مظفر بغایت پاک داماں و پاکیزه اعتقاد بود. یوسف شاه ابن علاء الدّوله او را تربیت می‌کرد. بعد از آن دبیران زرّین قلم و محرّران یاقوت شیم و وحشی خیالان مشکین رقم آهوی خامه را در دشت صحیفه چنین به جولان درآوردند، که مظفر ابن منصور در اوان جوانی و در بهار زندگانی به

تاریخ راقم، متن، ص: ۶

ملازمت سلطان خدای بنده کمر خدمت در میان جان بسته داشت از ارادت و بندگی از رعایت و سرافکندگی هیچ دقیقه نامرعی نمی‌گذاشت. ربقه عبودیت و رشته خدمتکاری و رقیّت از رقبه اطاعت و انقیاد نمی‌داشت. توسن بدرام بی‌آرام طغیان و عصیان را به تازیانه اخلاص و اعتقاد مطیع و رام می‌ساخت. مدت سی سال سر ارادت از فتراک ملازمت بیرون نکرد چون زمان مدّت حیات سر آمد، مرکب سبک جولان هستی را از این تنگ میدان دنیا بیرون جهانید. محمد ابن مظفر ازو یادگار بماند سلطان او را به الطاف تازه و اعطاف بی‌اندازه نوازش می‌فرمود تا به آنجا که صاحب طبل و علم و مالک خزینه و درم و والی خیل و حشم گردید.

نظم

چو سلطان خدابنده طبل و علم‌ببخشید او را شده محترم بعد از آنکه سلطان خدای بنده بندگی خود را انقیاد کرد و از طور بشریّت به ذروه طور روحانیّت رسید، سلطان ابو سعید را خلف و یادگار گذاشت. خان سعید در تمهید قواعد جهانبانی و در تأسیس ضوابط و روابط شهریاری چون دولت روزافزون خود می‌افزود. به مضمون حدیث صریح: «السعید من سعد بطن امه». آثار انوار سعادت از چهره احوالش پرتو ظهور می‌انداخت. محمد مظفر در عساکر ظفر مآثر با امیر الامرائی منصوب و مقرر بود تا آن زمانی که حکومت و ولایت یزد بدو بخشید.

نظم

پس آنگاه سلطان دین بو سعیدز دنیا به عقبی چنین آورید بعد از وفات سلطان جم نشان محمد مظفر خروج کرده آهنگ جهانگیری پیش گرفت.

نخست شیراز را به چنگ درآورد و در آنجا مقام ساخت. به اندک شعبه (؟) حصار اصفهان را نیز گرفت قاعده و قانون عدالت را به نوعی پیشنهاد خاطر کرد که کوچک و بزرگ عراق بی گوشمال سیاست چون چنگ، سر تسلیم در پیش انداختند و از راه مخالف در اندیشه گشته جاده مستقیم را در پیش گرفتند. یک چند لوای ظفر محمد مظفر در مملکت عراق افراشت و ماهچه رأیت جهانگشا را برابر سر علم خورشید بر اوج رفعت برداشت. گویند در سیاست به نوعی مفرط بود که هزار کس به دست خود کشته بود. چهل و دو سال حکومت کرد. بیست و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان و پنج سال در فارس و عراق اما

تاریخ راقم، متن، ص: ۷

پسرانش شاه شجاع و شاه محمود خوفی ازو داشتند. اتفاق کردند. تا در روزی در خانه تنها بود قرآن می‌خواند او را گرفتند و محبوس کردند. در شب جمعه نوزدهم رمضان المبارک بود که شاه شجاع که نور دیده‌اش بود چشم جهان بین پدر را به میل بی‌رحمی سرمه سواد کشیدند. نور دیده پدر را پسر بی‌بصر تاریک و مکدّر کرد.

نظم

به چشم منیرش کشیدند میل‌فشاندند از نرگسش آب نیل یکی از فضلای فارس درین معنی گوید:

و شعر

یک چند شکوه همتش پیل کشیدیکچند سپه ز هند تا نیل کشید

پیمانه دولتش چو شد مالامال‌هم روشنی چشم خودش میل کشید خواجه حافظ شیرازی درین باب گویند:

دل منه بر دنیی و اسباب اوزانکه از وی کس وفاداری ندید

کس عسل بی‌نیش ازین دوکان نخوردکس رطب بی‌خار ازین بستان نچید

شاه غازی خسرو گیتی نشان‌آنکه از شمشیر او خون می‌چکید

گه به یک حمله سپاهی می‌شکست‌گه به هویی قلبگاهی می‌درید

از نهیبش بچه می‌افکند شیردر بیابان نام او چون می‌شنید

عاقبت شیراز و تبریز و عراق‌چون مسخّر کرد وقتش در رسید

آنکه روشن بود جهان بینش بدومیل در چشم جهان بینش کشید شاه شجاع مدتی در ملک فارس به تخت شیراز پادشاهی کرد. او نیز جهان بی‌مدار را بدرود کرد. شاه زین العابدین به جای پدر نشست. بعد از آن شاه منصور پسر عم او مظفر شده در شیراز به اکرام و اعزاز قرار یافت. الحاصل پنجاه سال در ایران زمین ملوک طوایف یکدیگر را گردن نمی‌نهادند و جماعت سربداران در اکثر بلاد حکومت به نوبت می‌کردند.

ذکر هر کدام در محل خود ایراد خواهد یافت.

و در همین تاریخ بسی از اولیای کبار و علمای نامدار نام‌دار بودند. سرآمدان آن جمله حضرت شیخ علاء الدّوله صمدانی.

تاریخ راقم، متن، ص: ۸

ذکر تاریخ حضرت علاء الدوله قُدّس سرّه عالم ربانی محقق ثانی قطب دایره ارشاد ابو المکارم علاء الدولهٔ و الدّین احمد بن المحمد البیا بانکی المعروف به علاء الدوله سمنانی

اصل از ملوک سمنان بوده بعد از سن پانزده سالگی آن سلطان الاولیا در میدان مجاهده با نفس امّاره مقاتله کرده از معرکه قتال منهزم گردانید و آن سپهسالار تحقیقی از پادشاه حقیقی به سلطنت مجذوبی منصوب شد. حجابات دنیا و مافیها از پیش چشم بصیرتش برخاست و شرف صحبت خضر علیه السلام دریافت و از ظلام ظلمات هستی در گذشته به سرچشمه حیات نیستی در رسید و سنه ۷۳۵ در خانقاه سکّاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و صد و سی خلوت متفرقه نشست. چون عمر شریفش به هفتاد و هفت سال و دو ماه و چهارده روز رسیده بود که در بیست یکم ماه رجب المرجب معتکف زاویه خاک گردید. در تاریخ ۷۳۶ در صوفی آباد در حظیره قطب الاقطاب خواجه عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت. مولانا شاه علی شبستان این تاریخ نظم فرمود:

نظم

تاریخ وفات شیخ اعظم‌سلطان محقّقان عالم

مرد حق بین علای دوله‌بر مسند خود نشسته خرّم

بیست و یکم مه رجب بوداندر شب جمعه مکرّم

از هجرت خاتم النبیین‌هفتصد بگذشت سی و شش هم

بر بوی وصال یار جان دادصد جان جهان فدای آندم از مصنفات آن مستجمع الکرامات قواطع السواطع و شرح رساله ذوی الاعتبار و رساله فتح المبین است.

ذکر جماعت سربداران

بایـد دانست که اصل ایشان از موضع باشتین است و آن قریه‌ای است از قرای بیهق و در آنجا خواجه بوده در غایت رعایت ملقّب و موسوم به شـهاب الدّین فضل الله. نسبتش از جانب پدر منتهی می‌شود به امام حسین رضی اللّه عنه و از طرف مادر به یحیی ابن خالد برمکی می‌رسد و خواجه را پنج پسر بوده. امیر امان الدین و امیر عبد الرزاق و امیر

تاریخ راقم، متن، ص: ۹

وجیه الـدین مسـعود و امیر نصـر الله و امیر شـمس الـدین و ازین جمـاعت دوازده کس به سـلطنت رسـیدند و مـدت حکومتشـان در خراسـان سـی و پنجسـال بود. لیکن آنچه مشـهود از جماعت سـربداران است هفت تن به نوبت چون سـبعه سیّاره در سپهر جلال و آسـمان کمال به اسـتقلال کامرانی کردند. اوّل عبد الرزاق، دویم مسـعود، سـیوم خواجه شـمس الدین، چهارم پهلوان حیدر قصاب، پنجم یحیی کراتی، شـشم حسن دامغـانی، هفتم خواجه علی مؤیـد. عبـد الرزاق یک سال و دو ماه حکومت کرده در تاریـخ ۷۳۸ به حکم رازق العباد دست از خوان نعمت الوان دنیا کشیده، روی به جنّات النعیم عقبی آورد.

تاریخ وفات خواجوی کرمانی

غواص بحر الـدّرر و معانی خواجه کرمانی از قعر بحر دانش گوهرهای معانی به آسانی اسـتخراج کرده قطرات لآلی آبـدار بیان را از ممکن بـاطن به ظهور آورده و در نظر جوهریان تحقیق و تـدقیق برنگی هر لحظه در جلوه‌گری درآورده و خمسه حضـرت نظامی را به تتبع آورده از آن جمله مثنوی روضـهٔ الانـوارست که در مقابـل مخزن الاسـرار واقع شـده. الحق روضه ایست از ریـاض افضـال و حـدیقه ایست از حـدایق کمـال. دیوان غزل او را بیست هزار بیت نوشـته‌اند در اثنـای سیـاحت به صـحبت حضـرت برهان المحققین سلطـان الواصـلین شـیخ علاء الـدوله سـمنانی رسـیده دست ارادت به دامن آن پیر کامـل زده در ظـلّ ظعلیل عاطفت و تربیت ایشان می‌بود. در تاریخ ۷۴۲ همای روح پرفتوحش از آشیانه بدن پرواز کرده در فضای هوای روحانی در طیران آمد و آن لؤلؤ کرمانی را در صدف سینه خاک پنهان کردند.

تاریخ وفات شیخ حسن کوچک

ملوک طوایف که بعد از سـلطان ابو سعید در ایران حکومت کردند بعضی از ایشان چوپانیان‌اند. اول ایشان امیر چوپان سلدوز است که در زمان سـلطان ابو سعید مدار سلطنت بدو بود. بعد از آن امیر شیخ حسن کوچک ابن تیمور تاش ابن امیر چوپان. بعد از سلطان ابـو سـعید و ارپاخـان بر مملکت آذربایجـان و دیـار بکر و روم و بعضـی از عراق عجم حـاکم بود و لیکن پادشـاه نشـان بود. مـدت سلطنت او چهـار و نیم سـال. بعـد از آن بـا زوجه‌اش عزّت ملـک شبی شـراب ناب می‌خورد و در آن شب از مستی قـدم از سـر فرق

نمی‌توانست کرد. عزّت ملک خصیتین او را بیفشرد و ملک را بی‌عزّت کرد هم بدان الم در اواخر شهر

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰

رجب در سنه ۷۴۴ درگذشت و خواجه سلمان تاریخ فوت شیخ حسن کوچک بروجه حسن گفته:

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چاردر آخر رجب افتاده اتفاق حَسَن

زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان [کذا]به زور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

گرفت محکم و می‌داشت تا بمرد و برفت‌زهی خجسته زنی خایه‌دار مرد افکن

تاریخ فوت ابن یمین قطعه‌گو

امیر محمود بن یمین الدوله از فضلای زمان و از برگزیدگان دوران بود و به گفتن نظم مقطّعات شهرت تمام وحدّت مالا کلام داده و از گلبن ابیات قطعه‌اش گلهای معانی در چمن نظم، تازه و خرّم و از مصرعهای موزونش خیابانهای سرو در ساحت صفحه چون مساحت ریاض ارم مشارٌ الیه، ممدوح امیر محمود است، او از جمله سربداران است. در شهور سنه ۷۴۵ ودیعت حیات به موکلان قضا سپرد و مدفن آن نادره فن فریومد است.

در جوار والد خود در یک قطعه زمین هر دو آسوده‌اند. این دو قطعه از آن بزرگ به رسم تبرّک نوشته شد.

قطعه

صحت و امن هست و وجه معاش گر نباشی شکور کفرانست

شکر انعام مُنعِم ار بکنی آن نه کفر آنکه محض کفر آنست ***

اقبال را بقا نبود دل بر آن منه عمری که در غرور گذاری هبا بود

ور نیست باورت ز من اینک تو خود ببین اقبال را چو قلب کنی لا بقا بود

تاریخ فوت صدر الشریعه

عبد الله ابن مسعود ابن تاج الشریعه اب ام او محمود بن صدر الشریعه است. آن منبع الفضایل «وقایه» را که از جدّ اوست شرحی نوشته که با وجود او ینابیع و محیط چون توضیح در غایت وضوح و متن مختصری که از فروعات فصول جواهر اصولش ابواب

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱

خزانهٔ المفتین «کذا» مفتوح مؤالفات مؤلفین چون قدوری پیش او بی‌قدر و مصنفات ائمه دین مانند ذخیره موجز و مختصر متنش چون کفایه کافی و شرحش چون نهایه وافی.

خلاصه آنکه در صحیفه روزگار و دفترین هدایه لیل و نهار از ائمه امت و از علمای رفیع الهمّت در بدایت حال نهایت کمال ازو کسی با این درجه نرسانیده. زمانی که رخصت رحلت شد مفتی قضا محضر حیاتش را به توقیع «والله یدعوا الی دار السلام» رسانیده و بعضی از فضلا تاریخ‌ها نوشته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

معین دین حق صدر الشریعه حق آن کاشف اسرار باری

چو از دار القرارش رحلت افتادشده تاریخ او «دار القراری»

تاریخ وفات طغان تیمور که نتاج چنگز خان است

بعد از وفات سلطان ابو سعید ابن خدای بنده، اریا خان که از اولاد تولیخان ابن چنگیز است بر تخت شاهی و بر سریر شهریاری قرار گرفت. بعد از آن طغای تیمور گوی دولت در میدان فرصت می‌دوانید و روزگار آیت «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ» از کتابه رایتش می‌خواند. اکثر ولایت ملک خراسان را بضرب شمشیر تسخیر کرد و تمام امراء سربداران سر تسلیم نهاده او را مطیع بودند و جمهور انام تخم محبت و دوستی او را در اراضی صدور و قلوب خود می‌افشاندند. بعد از آنکه آفتاب دولت و نیرّ سلطنت سپهر شهریاری سلطان میل غروب کرد خواجه یحیی کراتی که از امرای سربداران است سنه ۷۵۴ به تیغ بیرحمی او را به ریاض رضوان و حدایق جنان جاودان رسانید. عزیزی در تاریخ او گوید

نظم

تاریخ مقتل شه عالم طغان ترک‌از هجر بود هفتصد و پنجاه و چار سال

در روز شنبه از مه ذی الحجّه شانزده‌که این حال گشت واقع از حکم ذوالجلال

جلوس امرای سربداران و تاریخ فوت ایشان

زبان‌آور کلک فصاحت بیان چنان تحریر می‌کند که اول از امرای سربداران عبد الرزاق است یکسال و دو ماه حکومت کرد چنانچه گذشت. بعد از آن مسعود هفت سال و چار ماه چندی دیگر کامرانی کردند. نوبت سلطنت به خواجه شمس الدین رسید،

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲

کوس دولت در زیر سپهر نیلگون به صدا درآورد و با سلطان طغای تیمور لشکرها برد.

اخرالأمر صلح اختیار کرد. پنجسال حکومت به استقلال نمود. چون آفتاب دولت شمس الدین را وقت کسوف شد، حیدر قصاب در سبزوار در شهور سنه ۷۵۶ به یک تیغ سر او را از تن جدا کرد. وفات امیر یحیی کراتی که کرات از قرای بیهق از ممالک عراق است بعد از غروب دولت شمس الدین امیر یحیی بر سریر سلطنت نشست و چون آفتاب جهانگیر بر سر عالمیان می‌تافت روزی چند روزگار باد نخوت در کلاه گوشه اعتبار و اقتدار او انداخت و زمام اختیار در قبضه تصرف او نهاد. زمانی که چرخ ناپایدار بوقلمون شعار، رنگ بی‌مهری نمود در تاریخ سنه ۷۵۶ امیر یحیی به فرمان «الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ» در دست مقرّبان خود در زمره شهدای «وَ الصَّالِحِینَ»* واصل شد. مدت سلطنت او چهار سال و هشت ماه بود.

در آن عصر در تاریخ سنه ۷۵۶ در شیراز که از ناحیت فارس است قاضی اسماعیل از محکمه دنیا بدار الملک عقبی عدول نمود. لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی در تاریخ مجد الدّین اسماعیل گفته‌اند:

قطعه

مجد الدین سرور سلطان قضات اسماعیل‌که زدی کلک زبان آورش از شرع نَطَق

ناف هفته بد از ماه رجب یازده روزکه برون رفت ازین منزل بیضبط و نسق

کنف رحمت حق منزل او دان آنگه‌سال تاریخ وفاتش طلب از «رحمت حق»

سال وفات شیخ حسن نویان

امیر شیخ حسن نویان بن امیر حسین بن امیر آق بوقا ابن امیر ایلکان و ایلکانیه از اروغ چنگیز خان است. اما شیخ حسن در آخر عهد سلطنت ابو سعید خان به حکومت آن مرز و بوم مشغول بود. قریب هفده سال حکومت کرد در سنه ۷۵۷ در ولایت بغداد وفات کرد

و در نجف مدفون گشت. در زمان حکومت وی شهر کوفه خراب شد و مردم آن دیار متفرق گشتند.

فوت شیخ ابو اسحق بن امیر محمود

امیر شیخ ابو اسحاق ابن امیر محمود شاه اینجوی از نسل خواجه عبد الله انصاری

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳

است (ره). در زمان پادشاهان مغول وکیل خاصّه شریفه بود. وکیل را «اینجوی» گفته‌اند بدین سبب اینجوی لقب یافت. ولایت شیراز را مسخر کرد و به سلطنت نشست. سکّه و خطبه به نام خود کرد. مدت چهارده سال پادشاهی فارس کرد. در ایام او شیراز به غایت آباد شد. چنانچه خواجه حافظ گفته:

نظم

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق‌به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش‌که جان خویش بو پرورد و داد عیش بداد

دیگر بقیه ابدال شیخ امین الدّین‌که یمن همّت او کارهای بسته گشاد

دیگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف‌بنای کار مواقف به نام شاه نهاد

دگر کریم چو حاجی قوام دریادل‌که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد

دیگر مربی اسلام شیخ مجد الدین‌که قاضیی به ازو آسمان ندارد یاد

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتندخدای عز و جل جمله را بیامرزاد بعد از آن در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ۷۵۸ که در اصفهان اسیر شده بود، در میدان سعادت شیراز به فرمان مبارز الدّین محمد مصطفی به قتل رسید و در همین میدان سعادت که خود ساخته دفن گردید و لسان الغیب در تاریخ او گفته:

نظم

به روز کاف الف در جمادی الاول‌به سال ذال دیگر جا و نون علی الاطلاق

خدا یگان سلاطین مشرق و مغرب‌خدیو کشور عفو و کرم به استحقاق

سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال‌جمال دنیی و دین شاه شیخ ابو اسحاق

میان عرصه میدان خود به تیغ عدونهاد بر دل احباب خویش داغ فراق در زمانی که شاه شجاع را میل در چشم جهان بینش کشیدند و مباشر این کار خواهرزاده او شاه سلطان بود محمد را بقلعه سفید فارس فرستانید. در آنجا در آخر ربیع الاخر در ۷۶۵ چشم از جهان در پوشید شصت و پنجسال عمر یافت.

شعر

کمال کار جهان نقص دادن از آنکه جهان‌بهر کس افسر زر داد چشم نابینا

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴

جلوس حیدر قصاب

بعد از نوبت سلطنت امیر یحیی، حیدر قصاب در پوست تخته امارت تکیه زده، مجمع انام را چون رمه گوسفند شبانی کرده از گرگ حوادث ایام مصون می‌داشت. لیکن استخوان‌بندی بنای سلطنتش هنوز محکم نگردیده بود که از پای در افتاد و هنوز آن قوی بازوی دلاور چنگ در دامن مطلب فرو نبرده بود که دست جلّاد اجل سرپنجه حیاتش برتافت. ظهور این واقعه در دست پهلوان

حسن دامغانی بود که بساطور بی‌رحمی گردن زد و در سبزوار مدفون است.

پهلوان حسن دامغانی که از امرای سربداران است به حسن سیرت آراسته و به جمال و صورت پیراسته از اقران به کمال شأن و علوّ درجه و مکان و به مراسم مکارم و احسان ممتاز و مستثنی بود. او را نیز قصر نااستوار حیاتش را به آب شمشیر با خاک خواری برابر کردند و به درجه اعلی علیین رسید و در دامغان مدفون گشت. در اندک روز ایام دولت ایشان زوال پذیرفت و از مرگ یکدیگر عبرت نامه‌ای بخواندند. آخر الامر همه در خواب عدم سرنهادند.

خواجه میر سید شریف گوید:

رباعی

قومی خود را یگانه می‌پندارندجاوید مگر زمانه می‌پندارند

بینند به چشم خویش مرگ دگراناین خواب عدم فسانه می‌پندارند

تاریخ وفات خواجه سلمان

خواجه سلمان ساوجی از اکابر کبار سیادت است. در آنجا کسب فضیلت نموده و گوی دانش به چوگان فطرت از همگنان ربوده، از گلستان طبیعت گلهای رنگارنگ معانی را در نظر صاحب فطرتان به صد شوخی جلوه می‌داد. از جویبار فطنت سروهای مصرع موزون را چون قامت شاهدان در دیده راست طبعان گره از پرده اختفا می گشاد. از ولایت ساوه روی توجه به قبله مدینهٔ السلام بغداد که کعبه مراد است آورد. در ملازمت امیر شیخ حسن نویان و دلشاد خاتون می‌بود و سلطان اویس چشم چراغ عالمیان و قرهٔ العین شیخ حسن نویان است. نظر التفات دایم الاوقات به آن مظهر کمالات داشت. مشارّ الیه کبر سن دریافت عمر شریفش از هشتاد به نود رسیده بود که به شست قضا گرفتار گردید. در شهور

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵

سنه ۷۶۹ قافیه نظم حیاتش ردیف ترجیع بند ممات شد و در ولایت بغداد ترکیب بند جسمانی آن جواهر کان معنی را در زیر قطعه خاک دفن کردند.

ذکر خروج صاحبقران امیر تیمور گرکان به فرمان حضرت واجب الاذعان

کمیت باد رفتار قلم در ساحت میدان صحیفه چنین رقم می کند که غازان خان که از اولاد چنگیز است کسی ازو در عرصه نماند. مملکت ایران از شهریاران خالی شد. هر امیری دعوی مملکت و هر وزیری اساس پادشاهی و سلطنت کرد.

بیت

چو خالی شود شهر از شهریارکند شحنه دعوی اسفندیار

بلی چون شود کم مه شب فروزشب انجم فروزند چون مهر روز سنه ۷۷۵ حضرت صاحبقران امیر تیمور گرکان به حکم واجب الاذعان ملک دیّان تیغ غیرت از نیام سیاست بیرون کرد و بر باد پای همت سوار گردیده از سرحد شهر سبز تا کنار ولایت ترمذ تاخت یوما فیوما لشکری در عتبه گردون پناه و بارگار فلک اشتباه منطقه ملازمت بر میان جان بستند. بلکه آنا فانا پیشانی طاعت‌داری و ناصیه خدمتگاری.

اخلاص و جانسپاری بر آستانه سلطنت شهریاری می‌مالیدند. سپاه نصرت پناه ظفر دستگاه چون دولت روز افزون آن غیرت انتباه در تزاید بود بلکه در تضاعف بود.

آمدن تغلق تیمور خان که از اولاد جغتای ابن چنگیز خان است بر ملک ایران و استقبال نمودن صاحبقران به طریق طبیعت و انقیاد

شعله شمشیر جهانگیر صاحبقرانی چون تیغ آفتاب عالم‌تاب در تنویر شد. دود این خبر ظلمت اثر دشت قبچاق را سراسر فرو گرفت. آتش غضب تغلق تمرخان شعله زد و چون شراره گرم از جای برجست و کمربند دلاوری بر میان بست.

بیت

چو تغلق تمر این خبر کرد گوش‌در آورد دریای لشکر به جوش خاقان ترک با عساکر بزرگ مانند سیل از دشت قبچاق بی‌محابا روی توجه به ماوراء النهر آورد و از طوفان حوادث و از موج خبز فتنه که ازین دریای لشکر به جریان آمده بوده

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶

ملوک طوایف بعضی از گرانجانی چون کشتی در هر کناری لنگر انداختند و جمعی از صدمه لشکر صرصر اثر چون خس سبک سیر گردیدند و پاره در گرداب محیط فنا سرگردان ماندند.

مثنوی

به دریا نهنگ آورد گر ستیزشود خیل ماهی همه در گریز

چو شیر آورد رو به دشت از جبال‌پراکنده گردند جمع غزال اما صاحبقران از صیت صدای کوکب خان ترکان چون کوه پای بر جا از جا نرفت و دست در دامن توکل زده تیغ جرأت بر کمر دلاوری بربست. زمانی که تمرخان از دشت قبچاق زمین سمرقند بهشت مانند را محل جنود نامعدود گردانید امیر صاحب تدبیر فی الحال بلا اهمال استقبال نموده خان نیز به انواع انعام و باصناف احسان و اکرام مفتخر و سرافراز گردانید ولایت بهشت آثار شهر سبز را با حدود او تفویض نمود و سمرقند فردوس اساس را به التماس خواجه الیاس که فرزند ارشد خاقان است نیز به خواجه مذکور شفقت نمود و خود به جانب پایتخت خویش رجعت کرد.

بعد از گذشتن چند وقت در اوایل بهار که سلطان لشکر ثوابت و سیّار بر تخت حمل قرار یافت. روز چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان که در آن اوقات سن شریف صاحبقران به سی و چهار سال شمسی رسیده بود، سادات عظام مانند حضرت سید برکه و خانزاده ابو المعالی و علی اکبر قدّس سرّهم و از امراء الوس و برلاس و جلایر و غیر ذلک از اشراف که در قبهٔ الاسلام بلخ مجتمع بودند بعد از قتل امیر حسین بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند. در ساعت سعد تخت پادشاهی را به وجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانکه رسم و قاعده مغولان است، زبان به دعا و ثنا برگشادند

مثنوی

سراسر دلیران توران زمین‌کشیدند صف بر یسار و یمین

پی تهنیت یک به یک همگنان‌زبان برگشادند زانو زنان

که شاها به زیب و فرو تخت و تاج‌بمان تا ز آدم بماند نتاج چون صاحبقران بر مسند سلطنت متمکّن گشت ابواب خزاین امیر حسین را که سالهای بسیار به دست ظلم و حرص اندوخته بود بگشاده خود روی توجه به دار السلطنه سمرقند نهاد.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷

در تاریخ سنه ۷۷۲ بود که صاحبقران نقض عهد با تغلق تمرخان کرده لشکر به اطراف سمرقند برده بپای مردی شخص جرأت و به دست‌گیری خضر همت، الیاس خواجه را از سمرقند فردوس مانند به صد خواری و بی‌اعتباری بیرون آورده، چون گل در چهار بالش عزّت و تخت سلطنت بر زمین فردوس آئین سمرقند قرار یافت.

در تاریخ سنه ۷۷۳ بر سریر عزّت مسیر امّ البلاد ولایت بلخ متمکّن گشت و امیر حسین صوفی که والی آن ولایت بود جایگیر ملک عدم گردید. در شهور سنه ۷۷۴ فتح ترکستان کرد و خوارزم را نیز از تصرف حسین صوفی بیرون آورده، در عهده تدبیر در آورد.

گویند جرجانیه قصبه خوارزم است بر کنار جیحون افتاده. تواریخ گفته‌اند که یکی از ملوک به جمعی از مردم غضب کرده فرمود

که تا ایشان را به موضع بعید از عمارت برند.

ایشان را به آن موضع فرستادند و آن جماعت ماهی می‌گرفتند و هیزم در آنجا بسیار بود و معاش بر آن می‌گذرانیدند پس آن را خوارزم گفتند چون خا بلغت ایشان ماهی است.

در تاریخ سنه ۷۷۷ یوسف صوفی ابن حسین صوفی مخالفت کرد و دویم مرتبه لشکر به جانب خوارزم کشید او را نیز مطیع و منقاد گردانید.

رفتن صاحبقران به دشت قبچاق و محاربه به ارس خان و شهادت جهانگیر میرزا و تولّد شاهرخ در همان روز

در تاریخ سنه ۷۷۰ به جانب دشت قبچاق رفت و به ارس خان مقاتله کرد. در آن ترکتاز جهانگیر میرزا ثمره شجره اصل صاحبقرانی و نوباوه ریاض گرکانی بود. باغبان بی‌رحم قضا تازه نهال ارغوان او را از بیخ و بن کنده در زمین میدان شهادت به خاک خواری نشاند. در همان روز جهانگیر شاهرخ میرزا از اوج سپهر عزّت و از افق آسمان سلطنت طلوع کرده در بیت الشّرف که کناره دایه تربیت است جایگیر گردیده در مهد سعادت قرار و آرام یافت.

بیت

همین است آئین چرخ دغایکی را برد دیگر آرد بجا صاحبقران را محنت ماتم به راحت مبدل شد.

مثنوی

جهانگیر بگذشت شهرخ رسیدز مهر جهان شاه فرّخ رسید

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸ چو شهزاده از مادر خویش زادبه طالع ازو بخت او بیش زاد

بدل گشت ماتم به شادی و سوربه گلبانگ کوس و به غوغای صور

چنان گشت در دهر شادی پدیدکه گردید شام سیه روز عید

چنین است رسم سپهر برین‌که گاهی بران دارد و گه برین در سنه ۷۸۱ یوسف صوفی را باز طبل مخالفت در صدا در آورده و مرتبه سیوم صاحبقران لشکر به صوب خوارزم کشیده، چند ماه محاصره کرد. آخر الامر در همان حصاری بودن یوسف صوفی را عزیز بیرحم اجل به صد خواری در زندان فتاد و در چاه فراموشان ناپدید گردانید. چون نهال وجود یوسف صوفی به تند باد مرگ از پای در افتاد صاحبقران را بی‌مدد تدبیر مملکت خوارزم و بی‌دستگیری شمشیر میسر شد. خاطر را بکلی جمع کرده به مقرّ جلال مراجعت نمود و درین ضمن در ولایت کیش دلکش نزول اجلال فرمود.

در تاریخ سنه ۷۸۴ عمارت آقسرا بنیاد کرد که پایه کرسی‌بندی آن بنا به پیش طاق عرش همسری می‌کرد. الوقت که انهدام پذیرفته با وجود طایر نظر از پرواز بر فراز او قاصر است هرچند از پیش طاق پرطمطراق دو بازویش نمانده است دست رفعت به ساق عرش می‌رساند و پای استقامت بر بساط قرارش استوار کرده.

تاریخ وفات حضرت سیّد علیّ همدانی قدّس سرّه

عالم عالم ربّانی دارای دار الملک معانی حضرت امیر علی همدانی ابن شهاب الدّین محمّد ابن یوسف ابن شرف الدین ابن محمد بن عبد الله زاهد بن الحسین الاصغر ابن الامام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم. او را علی ثانی می‌گفتند. دست ارادت به شیخ شرف الدّین محمود عبد الله المذوقانی داده بود. اما حضرت سید را صحیفه احوال ظاهر از نقش هستی ساده افتاده بود. روی مرآت مهر صفات باطنش از جوهر ما سوی الله عکس‌پذیر نیفتاده زبان ناطقه در توصیف کمال استکمال او لال و حسن عروس مقالش در زیور لفظ شاهد حال سید که هادی همدان است. با پیر خود حضرت شیخ استدعا نموده که فرمان واجب الاذعان حق چیست شرف

الدّین محمود فرمودند که فرمان حضرت واجب الوجود مطلق آنست که چون آفتاب گرد عالم نگردی و پای طلب کسالت بیرون کرده و اسب مراد چون گردباد از دامن بیابان باز نداری تا مکاشفه علم الیقین از حق الیقین به معاینه عین الیقین رسد. آن جویای واحد مطلق شرک دویی را چون زنگ از

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹

آئینه ضمیر منیر زدوده به نوبت ربع مسکون را سیر می‌کرد.

نظم

کرد ز منزلگه خود عزم سیرشست ز آئینه دل نقش غیر

سالک و وارسته به حکم الهجاده صفت روی نهاده به راه درین سفر میمنت اثر صحبت هزار و چهار صد ولی دریافت. سادس ذی الحجه ۷۸۴ همای روح پرفتوحش را از قرارگاه مرکز فرش تا مقام آشیانه عرش بردند. تاریخ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ»*.

در سنه ۷۸۶ در ولایت کولاب در قریه ختلان مدفون است.

از مصنفات آن جامع الکمالات شرح فصوص الحکم و شرح قصیده فارضیه و ذخیرهٔ الملوک و اسرار النقطه و شرح اسماء الله مع سایر رسایل کبیره تصنیف اوست.

تاریخ فوت مولانا لطف الله نیشابوری

شاه بیت دیوان غزل سرایان معنوی و صوری مولانا لطف الله نیشابوری در روزگار خاقان جم نشان امیر تیمور گرکان مدّاح بود. مداح امیرزاده میرانشاه نیز بوده در فنون علوم چنان قادر بود که گوی معنی به چوگان قلم از عرصه میدان سخن سرایان دوران میر بود. بین الاقران و الامثال مشار الیه و در میان فضلا متفق علیه بوده اکثر طبع نادره- کارش به گفتن اشعار میل می‌کرد. در تاریخ ۷۸۶ سفینه حیاتش غرقاب گرداب فنا شد.

مدفن آن نادره فن در سر کوه پرشکوه نیشابور نزدیک به قدمگاه سلطان خراسان است. بر سر راه و نیز در همین تاریخ است.

وفات شاه شجاع که در ملک فارس در تخت شیراز می‌نشست

لسان الغیب حافظ شیرازی در تاریخ وفات او این نظم کرده:

تاریخ

رحمن لایموت چو این پادشاه رادید آنچنان که کرد عمل خیر لایفوت

جانش قرین رحمت خود کرد تا که بودتاریخ این معامله رحمن لایموت ۷۸۶

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰

قبرش در شیراز است و ایضا در تاریخ وفات خواجه جلال الدین تورانشاه لسان الغیب نیکو گفته.

تاریخ

آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه‌که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت

ناف هفته بد و از ماه صفر کاف و الف‌که به گلشن شد و این گلخن پردود بهشت

چونکه میلش سوی حق بینی حق‌گوئی بودسال تاریخ وفاتش طلب از «میل بهشت» سنه ۷۸۷

تاریخ وفات خواجه علی مؤید

هفتم از امرای سربداران خواجه علی مؤید است که به تأیید ذوالجلال هژده سال مصون از زوال در مسند کامکاری متمکن بوده، عمر علی مؤید هفتاد و سه سال بود. در این مدت بر سریر اقبال مرفه الحال می‌گذرانید. زمانی که پادشاه ظفر نشان نصرت فرمان امیر تیمور جهان گرکان ظلمت کده را از تیغ خورشید پیکر چون صبح صادق روشن کرد علی مؤید خود را چون ذره در حضور آن مهر سلطنت ناچیز کرده در سایه دولت شاهنشاهی و در پناه ظل الهی آمده بعضی از ممالک که در دست تصرف او بود در قبضه اقتدار صاحبقران سپرد. در تاریخ سنه ۷۸۸ رخت مستعار را از خانه تن پرداخت. نعش او را به سبزوار آوردند. عزیزی در تاریخ خواجه علی مؤید چنین گفته:

بر دال محمّد چو نهی یک نقطه‌تاریخ وفات نجم دین خواجه علیست شک نیست که بر سر دال محمد یک نقطه گذاشته شود به ذال منقلب خواهد گردید در آن صورت تاریخ مراد حاصل خواهد شد. بعد از خواجه علی به جماعتی از سربداران سلطنت منتقل شد و خراسان به امیر تیمور گرکان مستقل ماند.

در تحریر تسخیر اصفهان و قتل عام فرمودن امیر صاحبقران

در تاریخ سنه ۷۸۹ صاحبقران امیر تیمور گرکان خراسان را به حکم ملک اکبر مسخر کرده بعد از فراغ با دریای لشکر فیروزاثر به جانب ماوراء النهر آمده سمرقند را از نزول اجلال بهشت آمال گردانیده مرتبه دیگر داعیه سفر پیش نهاد خاطر انور کرده عنان

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱

اشهب عزیمت و زمام سمند غیرت به صوب اصفهان معطوف داشت. در اندک فرصت به امداد سرعت طی مسافت نموده حصار اصفهان را چون حلقه دایره تنگ گرفت. گاه به قانون نصیحت نغمه راست در پرده سامعه ایشان می‌نواخت و گاه رشته جان اعادی را به گوشمال سیاست چون تار چنگ در پیچ و تاب می‌انداخت و والی آن ولایت به قول جهالت عمل نموده تعلل و توقف را مرعی می‌داشت و آهنگ مخالف هر زمان برنگی می‌نواخت. آخر الامر غیرت صاحبقرانی بر آن قرار داد بعد از فتح ولایت صفاهان قتل عام بل جمهور انام فرماید. گویند در آن روز صد و چهل هزار کس کشته گردیدند. باقی مردم اصفهان گرد سمند آسمان گرد او را چون سرمه در چشم انقیاد و دیده اعتقاد از عین اعتماد کشیدند.

مثنوی

بالقاب او خطبه پیراستندزر و سیم از نامش آراستند

به اندک زمان رخش جرأت براندنگین ظفر را به کرسی نشاند در آن یورش آل مظفر مطیع گردیدند امثال سلطان محمد و شاه شجاع و غیره.

صاحبقران نیز ملک موروثی ایشان را انعام فرموده خود به جانب دار الملک سمرقند چون نسیم صبا سوی گلشن شتافت.

در تاریخ ۷۸۹ صاحبقران امیر تیمور گرکان به عزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور نموده در قصبه اند خود به صحبت بابا سنگوی قدس سرّه رسید. آن درویش دلریش از سر جذبه سینه گوشتی به طرف صاحبقران انداخت. آن حضرت به این معنی تفأل نموده گفت که خدای تعالی سینه روی زمین که خراسانست ارزانی داشت و آخر همچنان شده که درویشی گفته. بابا سنگوی در سنه ۷۹۰ به دار البقا روی نمود. قبر منوّر بابا در اند خود است.

زمانی که امیر صاحبقران تسخیر ولایت هرات داشته در قصبه تایباد به جناب مولانا زین الدین ملاقات افتاده بسی کشف و کرامات دیده و اعتقاد پیدا کرده. وفات آن حضرت در روز پنجشنبه محرم الحرام در تاریخ سنه ۷۹۱ اتفاق افتاد.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۲

ذکر تاریـخ وفات حضـرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین یگانه گردونه طارم فیروزه فام مقرنس انجام بلند خواجه بهاء الدین نقشبند

نـام آن حضـرت محمـد بن محمـد بخاریست و ایشان را نظر قبول به فرزنـدی از خواجه بابای شـماسبی بوده چه خواجه که نقش هر غایب در صـفحه عالم هستی در نظر باطنش ظاهر و حاضر می‌بوده گره‌گشائی که مشکل هر افتاده را به اشارت انگشت کرامت و به ایمای ناخن خرق عادت از هرچه آسان‌تر می‌گشود. مرتبه آن قطب فلک ولایت و خورشـید سـپهر هـدایت در میان اقطاب «کالبـدر فی سطح السـماء» تربیت کمـال از پیر خود حضـرت سـید امیر کلال یافته، به نوعی که پیمانه خاکی وجود را در خمخانه ازل مخمّر گردانیـده بود که کریمه «انّ اللّه خلق ابـا البشـر من تراب ادیم الارض» اشـارت به آن است. آن قالب او را در لنگر عبادت در آتش داش ریاضت و در شـراره تنور مجاهدت پخته گردانیده تا لبریز قابلیت شـراب سـرشار معرفت الهی گردیده است و سیم سرّه خالص عیار وجود خویش را در کوره ریاضت چنـدانی گـداز داده که نزد صاحبکار حقیقی به نقش سـکّه اقبال مسـکوک گردیده چنانکه حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی فرمایند:

نظم

سکّه که در یثرب و بطحی زدندنوبت آخر به بخارا زدند

از خط آن سکّه نشد بهره‌مندجز دل بی‌نقش شه نقشبند

آن گهر پـاک ز هرجا بودمعـدن او خاک بخارا بود در تاریـخ سـنه ۷۹۱ بود که آن شـمع انجمن عـالم افلاـک چراغ خلوت گزینان صومعه خاک گردید. مسکن و مولد آن عاقبت محمود چون قصر عارفان بود. مدفن نیز همانجا شد.

یکی از بزرگان زمان این تاریخ را در فوت ایشان گفته:

تاریخ

رفت شاه نقشبند آن خواجه دنیا و دین‌آنکه بودی شاه راه ملک و ملت ملتش

مسکن و مأوای او چون بود قصـر عارفان«قصـر عرفان» زان سبب آمد حساب رحلتش غبار آستان آن قبله راستان را اولو الابصار هر روز چون سرمه در نظر بصیرت می‌کشیدند، با وجود آنکه مسافت از شهر نزدیک به یک فرسنگ و یک میل راه است.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۳

ذکر وفات حضرت خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه نمک خوان حقیقت و مجاز حافظ شیرازی

اسم شریفش شمس الدّین محمد است. او را لسان الغیب و ترجمان الاسرار گفته‌اند.

الحق سـخنانش همه از واردات غیبی و از ورای پرده لاـریبی است. شاهـد حـال را در نظر محرمـان اسـرار در پرده لبـاس قال به صـد رنگ جلوه داده، حسن معانی از ادای الفاظ چون گل از صـفای شبنم ظاهر و پیدا و ترکیب بند لفظ در سواد مداد همچون موج نور در سیاهی هویدا، از ابیات آبدار متینش گلسـتان انشاء رنگین و از مصـرعهای نمکینش خوان سـخن سرایان پرشور و شیرین. گویند در عهد سـلطنت شاه شجاع در ملک شیراز مفتی‌زاده بود که از سیه قلم مژگان و از سویدای دل عاشقان در صحیفه روزگار به خون هر یک محضـرها می‌نوشت و از روی تفسیر آیات جلی البیّنات مصـحف جمال هر ساعت مسئله‌ها اجتهاد می‌کرد. حضرت شمس الملهٔ والدین خواجه حافظ شـیراز که مسـتفتی روایت صحیفه حسن متفق علیه او بود و به حکم ائمه عشق سر از توقیع فرمان او بیرون نمی‌کرد و به فتوی صـحیح دینـاری در دو درهم داغ مفتی‌زاده را در خزانه سـینه ذخیره می‌کرد. به کافور مرهم درد عمل نمی‌نمود. خلاصه اوقات را صرف مطالعه صحیفه جمال او می‌داشت شاید که این حسن مطلع حضرت خواجه در شأن آن مطلع باشد.

مطلع

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشتبه غمزه مسئله‌آموز صد مدرّس شد امّا آن مفتی‌زاده بی‌باک به قول ائمه حسن شراب حرام را حلال می‌نویشت و فصول اوقات جوانی را از روی ارادت با پیر خرابات وقف تجرّع می کرد. لسان الغیب که سرمست میخانه الهی بود روزی در خانه خمّار به آن مست خمار از روی قباب شراب ناب می‌نوشید و قامت شاهد حقیقت را در پرده لباس مجاز می‌پوشید. درین فرصت بعضی از بی‌خبران نشئه باده عشق کیفیت این سلوک را به شاه شجاع معروض داشتند، شاه صافی طینت را درد غضب همچون خم باده در جوشید و بر در دیر آمد قرابه در کنار حافظ و پیاله را در دست شاهد مشاهده نمود و این مصرع بر خواند:

مصراع

حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش تاریخ راقم، متن، ص: ۲۴

ترجمان الاسرار در بدیهه جواب داد که:

در دور پادشاه خطا بخش جرم پوش

شاه مضطرب گشت در اندک روز مفتی‌زاده دردسر خمار شراب مجاز را به صندل سرخوش باده حقیقی دفع کرد و سرحلقه رندان سرمستان شرابخانه الهی گردید و حضرت خواجه در شهور سنه ۷۹۱ از سرای فانی دنیا به ریاض باقی جنت المأوی رحلت کرد و در ولایت بهار خاصیّت شیراز در گلزار معلّی مدفون گشت. الهی از رایحه ریحان مرحمت حق مرقد منور متبرکش معطر باد.

عزیزی در تاریخ وفات آن بزرگ چنین فرماید:

تاریخ

چراغ اهل معنی خواجه حافظکه شمعی بود از نور تجلّی

چو در خاک مصلّی کرد منزل‌بجو تاریخش از «خاک مصلّی» مولانا محمد معمایی که صدر مجلس سلطان بابر بوده بر سر مزار فیض آثار حضرت خواجه عمارت فرموده.

ذکر وفات خواجه کمال الدّین خجندی

اشاره

منشأ و مولد حضرت شیخ، خجند بود. از بزرگ‌زادگان آنجاست. در کتاب صور الاقالیم ولایت خجند را عروس عالم نوشته‌اند. مشار الیه با وجود آنکه از اهل حال بود علم قال را بر وجه استکمال داشت. در ولایت اصفهان کمال الدین اسماعیل ابن عبد الرزاق است که در گفتن قصاید گوی فصاحت در میدان بلاغت از چابک‌سواران عرصه سخن ربوده چنانچه گفته‌اند:

قطعه

دو کمالند در جهان مشهورآن یکی ز اصفهان دگر ز خجند

آن یکی در غزل بود بی‌مثل‌و آن دگر در قصیده بی‌مانند امّا خواجه کمال خجندی در حالی که توقتمش خان قصد ولایت تبریز کرد و حضرت شیخ در آنجا بوده بعد از فتح ولایت شیخ را به فرمان قضا جریان توقتمش خان به شهر

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۵

سرای بردند. آب و هوای آن عرصه طبع شیخ را گوارا افتاده در آنجا این مطلع چون خورشید از افق طبعش طلوع کرد.

مطلع

اگر سرای همین است و دلبران سرای‌بیار باده که فارغ شوم ز هر دو سرای بعد از چهارده سال عازم ولایت تبریز شد. سلطان حسین ابن سلطان اویس ابن شیخ حسن نویان در تبریز خانقاهی نذر شیخ ساخته که کعبه عبّاد و قبله زهّادست. عمارتی که ابروی پیش طاقش محراب اهل نیاز و ابوابش چون در فیض بر روی اهل عرفان باز.

لمؤلّفه

چه معبد کعبه خاصان درگاهبود قندیلش از دلهای آگاه

ز دیوار و درش روشن شود رازبود هر خشت او آیینه پرداز

اگر باشد بدینسان فیض گستربود با مسجد اقصی برابر سلطان عالیجاه اکثر املاک را وقف خانقاه کرد و حضرت شیخ تا روزگار دولت و سلطنت امیرزاده میرانشاه در قید حیات بود. در شهور سنه ۷۹۲ کاتب قضا، مطلع دیوان حیاتش را به تیغ ممات ختم گردانید. بعضی از فضلا در تاریخ فوت شیخ چنین فرمایند:

تاریخ

بر موجب فرمان قضا حکم الهبر وفق قضای آسمانی ناگاه

شد شیخ کمال ازین جهان سوی جنان‌تاریخ همین که «طیّب اللّه ثراه» در سرخاب تبریز در موضعی که او را اولیا کوه گویند مدفون است و بر لوح مزار فایض الانوار این مطلع مرقوم گردیده:

مطلع

کمال از کعبه رفتی بر در دوست‌هزارت آفرین مردانه رفتی اما ولایت تبریز از ولایت آذربایجان است. حصارش به غایت مستحکم است. علوّ و استحکام او به درجه‌ای است که در فتنه چنگیزخان آفتی بدو نرسیده. هوایی به غایت سبک دارد. اگر بناگه بیماری در آن ولایت درآید با صحّت از آنجا بیرون آید. تبریز از آن جهت نامند.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۶

ذکر وفات علّامه تفتازانی

مخصوص عواطف سبحانی مفتخر به عنایت بی‌غایت ربّانی مفسّر آیات واضح البیّنات قرآنی محدّث حدیث نبوی بالا لفاظ و المعانی سعد الملّة و الدین علّامه تفتازانی، بحریست موّاج علوم که خشک لبان سرگردان سراب وادی جهالت را از جویبار علم سیراب کرده یا سحابیست که از قطرات لآلی مثال افضال کنار صدف سینه غوّاصان قلزم دانش را لبریز گوهرهای معنی نایاب گردانیده بل نشانیست از شعله شجره ایمن علم که گمگشتگان وادی ظلمت ضلالت را روشنایی هدایت می‌دهد.

بیت

کعبه اصحاب دانش قبله ارباب دین‌ناصر شرع نبی سلطان اقلیم یقین اگرچه آن شجره فضل و افضال و ثمره دانش و کمال از آب و هوای زمین عراق که اقلیم چهارم است نشأ و نما یافته، اما طلبه در هفت اقلیم که ربع مسکون گویند از سایه افضال او برومند و از ثمره مقال او محفوظ و بهره‌مندانـد. بعضی از آن کتاب مطوّل است که در عبارات موجز و مختصر معانی اطول گنجانید. دیگر مختصر که درو تلخیص و ایضاح را ملخّص و موضّح کرده استعاراتش مبرهن به براهین واضحه و تشبیهاتش مدلّل به دلایل لایحه، شاهد معانی بدیعش محلّی به لباس الفاظ فصاحت و عروس بیان معنیش مطرّز به طراز کسوت بلاغت اخلاق ایجاز را به مفتاح لسان گشوده و اغراق ابواب اطیابرا به ایضاح بیان وانموده و ایضا متن امام عمر نسفی را که در معتقدات است شرحی نوشته اهل اسلام را مروّج است هر مسئله از مسائلش از ارباب یقین را معارف و بیّنه و هر صحیفه از صحایفش اولو الابصار را انوار یقین است.

گویند مشار الیه در ملک خراسان در ولایت سرخس مدرسه عالی بنا کرده که مهندس فکرت به کمند و هم بر فراز پیشطاقش نتواند رسید و طایر تذرو و خیال به قوّت سرعت بال و پرواز به یک آشیانه رواقش نتواند پرید و این مدرسه در جنب مزار فایض الانوار شیخ ابو الفضل حسن است که از افضل اکابر کبار و مشایخ روزگار بوده‌اند. عدد اسامی نامی مصنفات کثیر البرکات را کتّاب در کتابه همان بنای عالی کالنقش فی الحجر منقوش کرده‌اند و تولد آن حضرت در تاریخ هفتصد و بیست و دو بوده و ملاذ العلماء کبر سن دریافته در عهد سلطنت و در روزگار دولت صاحبقران امیر تیمور گرکان در مسند افاضت بوده بسی قابلان مستعد و فاضلان منفرد چراغ دانش از پرتو شمع ادراک او

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۷

افروخته‌اند و بسیاری از غوّاصیان درّ معانی لآلی سخن در خزاین خیال اندوخته‌اند.

زمانی که کتب متداوله اوقات حیات آن خیر الانام به اختتام رسید و رسایل زمان عمر به انجام انجامید آن مدرّس مدرسه چهار طاق عالم عنصری و آن معلم یگانه گنبد اخضر به حکم عالم الغیب و الشهادهٔ به فراخنای اعلای جنّت المأوی در صفه تدریس جلیس ادریس گردانیدند. جسد مجرّدش را که روحی بود مجسّم از ولایت سمرقند نقل کرده به سوی ولایت سرخس بردند. به گورخانه که به اهتمام والد ارجمند ایشان مولانا محمد رحمهٔ الله بر پای شده بود در جوار همان مدرسه عالی به خاک سپردند.

بیت

همه سال پیوند گفت و شنیدنیر زد بدان دم که باید برید وقوع این واقعه در شهور سنه ۷۹۲ بود.

تاریخ

عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش گفت تاریخش یکی کم «طیب الله ثراه»

عزیمت صاحبقران به جانب دشت قبچاق

مبارز ساحت میدان سخن یعنی قلم، قدم جرأت در تحریر این فتح نامه چنین پیش نهد که چون خبر مخالفت اثر توقتمش خان که پادشاه دشت قبچاق است رسید، حضرت صاحبقران امیر تیمور گرکان با لشکر ظفر اثر چون سیل روی در دشت قبچاق آورد.

بیت

شه آراست لشکر به عزم شمال که مر توقتمش خان دهد گوشمال و دشت قبچاق را طول هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است. طیّ این مسافت کرد و بهر جانب که توقتمش خان رفت صاحبقران از عقب او روانه شد و دو نوبت جنگ کرد، بالا- خیر صفوف سپاه او را که در استحکام چون سدّ سکندر بود و اهتمام تمام داشت به اندک توجه شکست داد و اکثر عساکر هزیمت مآثر او راه بیابان بی‌پایان عدم در پیش گرفتند. صاحبقران از آنجا چون نسیم فرح‌افزا به سوی سمرقند فردوس آسا شتافت.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۸

عزیمت نمودن صاحبقران ظفرأمان به صوب ملک اصفهان

زمانی که چابکسوار نیزه‌دار آفتاب برج قوس را مسخر کرده بود صاحبقران کشور گشای امیر تیمور ابن طرغای عازم اصفهان گردید. در اندک فرصت سواد آن عرصه را از پرتو علم خورشید پیکر چون بیاض صبح انور کرد. مردم آنجا بامداد غفلت، ابواب قلعه نااعتماد را چون در دولت بر روی خود بستند. صاحبقران به دستیاری فرّ همت و به کلید مشکل گشای غیرت در بندان حصار را مفتوح کرد و به قتل عام آن جماعت نافرجام فرمان داد. به نوعی مقاتله کردند که زنده رود اصفهان از خون کشتگان چون دریای سرخاب می‌نمود در آن تاریخ آل مظفر مطیع و منقاد گردیدند. صاحبقران خاطر از این مهم بکلی جمع کرده به صوب

سمرقند مراجعت نمود.

مخالفت نمودن آل مظفر و کشته شدن شاه منصور در دست صاحبقران امیر تیمور گرکان مرتبه دیگر

آل مظفر و مردم اصفهان آهنگ مخالفت را باز به قانون سابق نواختند چون صدای بی‌تأثیر ایشان در پرده گوش کوچک و بزرگ رسید، مضراب غیرت تار رگ صاحبقرانی را چنان حرکت داد که فی الحال ساز و برگ سفر در پیش گرفته زنگوله عزیمت در پای ناقه جرأت بست و خود پیش رو لشکر نصرت اثر گردیده در زمین عراق به هیچ مقام آرام نگرفت تا زمانی که مردم اصفهان از شعبه مخالفت سر پیچیده، گردن در دایره متابعت نهادند. از آنجا گذشته حصار شیراز را محاصره کردند. در آن وقت شاه منصور بن مظفر حاکم شیراز بود و پنج هزار سوار داشت و صاحبقران سی هزار سوار جرّار با خود داشت.
شاه منصور خیال بیرون آمدن و رفتن کرد. باز به حکایت پیرزنی که از روی سرزنش گفت بازگشت، چنانکه خواجه عبید الله هاتفی در کتاب تیمورنامه گوید:

مثنوی

به بیغاره‌اش گفت زالی به بام‌که ای بر تو شمشیر و ترکش حرام

چو بازوی شمشیر داری قوی‌چرا می گریزی، کجا می‌روی

بغرید و برگشت چون شیر مست‌نهنگی به زیر، اژدهائی به دست در آن روز با لشکر صاحبقران مصاف کرده چون آتش بر قلب سی هزار مرد می‌زد. دو نوبت شمشیر بر صاحبقران رسانید و صاحبقران را نشناخت. آخر یکی از ملازمان شاهرخ میرزا

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۹

با او رسیده از اسب بر زمین فرود آورد و به ملازمت صاحبقران رسانید. در تاریخ سنه ۷۹۱ به ضرب الفتح شمشیر سریر نخوتش را از اوج عزّت به حضیض خواری انداخت و دمدمه دمّامه‌اش را به یک زخمه بی‌آوازه ساخت. امیر علاء الدّین گوید:

تاریخ

شهریار عصر منصور آنکه اودر زمین ملک تخم دانه کشت

مُلک هِشت از دار دنیا چون برفت‌لاجرم تاریخ او شد «مُلک هِشت» بعد از آن صاحبقران به جانب بغداد شتافت. سلطان احمد جلایر را فرار بر قرار داد و بغداد نیز مسخّر گردید و این سفر را یورش سه ساله گویند. دیگر آل مظفر سر ارادت بر آستان انقیاد صاحبقران بنهاد و نهال بی‌ثمره نافرمانی را از زمین خاطر قطع و قلع کردند.

بیت

به عبرت نظر کن به آل مظفرشهانی که گوی از سلاطین ربودند

که در هفصد و خمس و تسعین ز هجرت‌دهم شب ز ماه رجب چون غنودند

چو خرما بنان در زمینها بُرستندچو تیره به اندک زمانی درودند [کذا] و صاحبقران ولایت ایران و توران را به فرزند کامکار به فرمان کردگار سپرد.

مثنوی

ز شیراز تا یزد و کاشان و قوم‌عمر شیخ را داد این مرز و بوم

به شهزاده میرانشه شیرازدز تبریز تا عرصه روم داد بعد از تقسیمات ولایات با خود مراجعت به سوی ماوراء النهر نمود.

وفات میرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور گرکان

در تاریخ سنه ۷۹۷ امیرزاده عمر شیخ بهادر در چهار فرسخی ولایت بغداد به قلعه که خرماتو گویند از قضای آسمانی هدف ناوک خصم گردید. در همان ساعت روی به دار الملک آخرت آورد.

بیت

همی تا بگردانی انگشتری‌جهان را دگرگون شود داوری

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۰

از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در قید حیات بودند. پیر محمد میرزا با یک پسر، و عمر شیخ و رستم ابن عمر شیخ با دو پسر، یکی عثمان دیگری سلطان علی، و اسکندر ابن عمر شیخ و سید احمد بن عمر شیخ و بایقرا ابن عمر شیخ فرزند شایسته امیرزاده پیر محمد میرزا که در کوشش و بخشش آثار احوالش ظاهر و از روی اقوال و افعالش مبیّن و متبادر بود. حکومت شیراز بلک تمامی ملک فارس را حضرت صاحبقرانی به آن شهزاده صاحب تفرّس ارزانی فرمود. در شهور سنه ۷۹۸ صاحبقرانی به فرمان داور فریادرس به جانب اوروس و چرکس روانه شد. به اندک سعی آن ولایت را به ضرب شمشیر در قبضه تصرّف درآورده به سوی ماوراء النهر شتافت و در ولایت سمرقند بر تخت عزّت و سریر سلطنت آرام و قرار گرفت.

در تاریخ ۷۹۹ به ساعت سعد و طالع مسعود استادان بنّا و مهندسان دانا را جمع کردند از برای بلقیس سیمای عزت و رابعه حیا و کرامت دختر شاه جهان بیگی سلطان، کوشکی در شمال سمرقند بنیاد نهادند. به موجب فرمان قضا جریان قصری مهیّا کردند که ارتفاعش به بام فلک الافلاک برابری می‌کرد. در حوالی آن باغ و بوستانی به استادان معمار و مزدوران تیزکار ذوی الاقتدار قسمت نمودند. در اندک فرصت گلشنی آراستند که چون جنان جان‌فزای و گلستانی پیراستند که چون ارم غمزدای صاحبقرانی مدت یک ماه در عمارت آن سرابوستان بسر آورد.

چندان که آن قصر شیرین و باغ بهشت آئین و خلد برین مشیّد و ممهّد شد در تاریخ ۸۰۰ بنّایان نادره کار و مهندسان صاحب اقتدار روزگار را طلب فرموده و در شرقی و در ولایت سمرقند بنای قصر رفیع و باغ مسمی به «دلگشا» به نام توکل خانم برپای کرد.

رفتن صاحبقران به ملک هندوستان و مصاف با سلطان محمود خان و ملّو خان هندی

در تاریخ ۸۰۱ صاحبقران روی توجه به صوب سواد هندوستان آورد. در هر ولایت که تیغ خورشید پیکر از غمام نیام بیرون آورده سیه بختان هند چون سایه در پیش جنگ و گریز می‌کردند. و از عقاب تیز پرواز تیر خدنگش چون زاغ کمان خود را به هر گوشه می‌کشیدند و بعضی از روی اخلاص و بندگی جز تسلیم چاره نمی‌دیدند تا زمانی که فوج جنود نامعدود صاحبقران عزم چهار دانگ هندوستان کرد. چون موج از دریای پنجاب

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۱

عبور نموده کنار ساحل را آرامگاه کرد و از آنجا نهنگان فیل شکار رو به دریای گجرات و آب سند آوردند.

نظم

ز دریای گجرات تا آب سندگذر کرد صاحبقران شاه هند

چو خورشید از هفت دریا گذشت‌لوایش ز نه چرخ والا گذشت اکثر از ممالک هندوستان که مردم آنجا از مرده دلی در قعر چاه ظلمات کفر فرو رفته بودند به روشنایی شمع اسلام به سرچشمه حیات ابدی رسیدند و بعضی از گروهی مشرکان از وحدت دور که بت‌پرستی را چون خودپرستی شعار خود کرده بودند و شکفتگی گلهای بهار بی‌اعتبار مراد را در بهشت نقد انگاشته، حور آرزو در کنار و قصور مطلب بر اوج اعتبار رسانیده بودند به دستیاری شمشیر نصرت مسیر از پا درآورده، به راه بی‌پایان عدم فرستادند تا آن زمانی که با سلطان محمود والی دهلی و ملّوخان ابن فیروز خان که از کبار ملوک هندوستان است مواجه مقاتله کردند.

مثنوی

صف آرای گشتند در رو به روی کشیدند صفهای جنگ از دو سوی

سپاهان چو زاغان بر البرز کوه به بالای پیلان خارا شکوه

ز پرهای مرغان تیر خدنگ شتر مرغ کشتند پیلان جنگ

امیر اجل را درین سبز کاخ به تاراج جان دستگه شد فراخ آتش قتال چنان اشتعال یافت که کمند رگهای جان اعادی چون موی آتش دیده بر خویش می‌پیچید و گرمی جدال بدان منوال که از نیستان خفیه شعله چون تیر شهاب بیرون می‌جست و تکمه‌های زمردی پیکان در طبیعت [کذا] چون یاقوت رمّان با لعل بدخشان ناری و دلاوران در ساحت میدان با عصا چوب نیزه سرگرم آتشکاری اکثر سپاهی سیاه چرده هندوستان همچون از نسیم علم بی‌رحم ظفر پیکر آشفته و پریشان شدند و بعضی چون مور از نزدیک و دور پایمال موکب گردون مرتبت سلیمان حشمت گردیدند.

بعد از آنکه دل از مهمات مملکت هندوستان و ناحیت آن بکلی پرداخت خاطر عاطر بحر مقاطر به صوب ماوراء النهر که پایتخت است کشید و بر باد پای سرعت راکب گردید. به اندک طیّ مسافت زمین سمرقند را خدیو خضر قدم خرّم‌تر از ساحت ارم گردانید و یا چون مسیحای مبارک دم جسم افسرده آن حدود را جان تازه و حیات بی‌اندازه بخشید.

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۲

نظم

به شهر سمرقند آمد فرود چو خورشید از آسمان کبود

زر و سیم کردند چندان نثار که شد آسمان و زمین زرنگار

خدیو زمان شاهِ صاحبقران به تخت سمرقند شد کامران در تاریخ ۸۰۱ معماران ذوی الاقتدار و بنّایان چابک دست صاحب اعتبار را طلب کرده، مسجد جامعی فرمود که مجمع و مقام جمهور انام و محل عبادت خواص و عوام گردد. در اندک فرصت معبدی مهیّا کردند که فروغ صفای ساحتش روشن‌تر از مرآت سینه صادقان و قواعد بنایش راسخ‌تر از اعتقاد راست بنیان، پیشطاق عظیم الشأن رفعت توأمان مسجد را که چون خانه کعبه قبله عابدان و محراب زاهدانست و در کتابه‌اش از کتاب مبین آیت عالی درایت عظیم البشارت «وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ» نشان این معنی می‌دهد و شرفات رفیع الدّرجاتش بر فراز فلک الافلاک برتری می‌جوید و از عکس کاشیهای فیروزه گونش آسمان سیمابی رنگ لاجورد گرفته و از شمسه‌های زرنگار مهر انجلایش آئینه ماه استعاره روشنایی می‌نماید و آفتاب در پناه ظلّ ظلیلش به درجه ارتفاع رسیده و گنبد عالی اساسش از روی رفعت و بزرگی غلغله صدای او در طاس فلک پیچیده، چهار گلدسته‌اش چهار سرویست پیراسته در چهار چمن عالم عنصری به نشو و نما رسیده بلکه چهار ستونی است که ایوان فلک کیوان را عماد اعتماد گردیده، هر باب از ابوابش بر روی اولو الالباب به اشارت با بشارت کریمه «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» مفتوح گشته.

مثنوی

یکی مسجد جمعه کردش بنا شده قبله اهل ارض و سما

بنایش به خارای مرمر زدند بنا بر زمین چرخ اخضر زدند

ستونهای مرمر هزاران هزار تراشیده و ساخته زرنگار

به زرکش ستونهاش افراختند سقوفش چو افلاک پرداختند

شده پایه رفعتش ساق عرش دو طاقش نشان داده از طاق عرش

توجه نمودن صاحبقران از غزوه هندوستان به جانب ملک آذربایجان تا کنار روم و از آن‌جا به صوب ولایت حلب و خطه شام به

فرمان ملک علّام

اشاره

در تاریخ ۸۰۲ در ساعت مبارک سرادقات گردون احتشام نصرت انتظام میمنت انجام

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۳

را به عرض ارض روم کشیدند. بعد از طی طول مسافت، مرز و بوم مملکت روم را محل خیام فلک احتشام گردانیدند و در اکثر ولایات آن حدود از توجه نسیم بهار خاطرش گلهای فتح و فیروزی هر روزی برنگی می‌شکفت.

از آنجا صاحبقران دولت توأمان پرتو التفات مرآت خاطر به سوی شهر حلب انداخته و با تیمورتاش که والی ولایت حلب بود بعد از مصالحه کارش با مقاتله انجامید. آخر الامر روی شاهد ظفر و نصرت و جمال عروس مدّعا مطلب بی‌غبار اغیار در آئینه حلب مشاهده کرد.

بعد از آن پیش خانه شادروان عزّ و جلال آن صبح اقبال را بی‌توقف و اهمال به صوب عرصه شام کشیدند، با تیغ خورشید پیکر جیب و کنار گردن‌کشان شام را چون دامن مغرب شفقی گردانید، باقی که انقیاد کرده رقبه اطاعت در ربقه ارادت نهادند، رقم عفو بر جریده قصور ایشان کشید و از شعله مشعل عدالت شبستان شام را چون صبح بیضا روشن و منوّر گردانید.

لمؤلّفه

ز فرّ قدوم شه پاکدیدشدی شام روشن‌تر از صبح عید
ز شمع عدالت که افروخت عام‌منوّر ازو شد شبستان شام
ز تشریف شاه سعادت ردیف‌مثل در جهان گشت شام شریف
کنون خاک شام شرف آستان‌شدی سرمه دیده اصفهان
عروس جهان است نبود عجب‌که آیینه‌وار است شهر حلب
ز خوبی به نزدیک اهل تمیزچه شامی که از مصر باشد عزیز
سر کنگره قلعه‌اش بی‌گمان‌ز شادی کله سوده بر آسمان

وفات قطب الابرار غوث الاخیار حضرت خواجه علاء الدین عطار قدّس سرّه

در اصل نام مبارک ایشان محمد بن محمد البخاری است. مزار فیض آثارش در ولایت حصار است در ده نو چغانیان. در تاریخ ۸۰۴ در بیستم شهر ذی القعده امیرزاده محمد سلطان را درّی از درج شهریاری یا غنچه از گلبن گلستان کامکاری در عرصه ظهور شکفت و به سلطان یحیی موسوم گشت. سرآمد فضلای دوران تاج الدین سلمان مأمور

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۴

گشت که به نام سلطان یحیی تاریخی گوید. بدیهه یک مصراع تاریخ در ضمن قطعه در ولادت شاهزاده گفت:

تاریخ

از پی مقدم سلطان یحیی‌روز ولادت به چرخ اعلی
تهنیه گو شد به جان عطاردساز طرب زد زهره زهرا
فلک فشاند ز درج انجم‌بر سر مهدش عقد ثریّا

هر که بخواند ز بیت خامس‌مصرع ثانی ز روی احصا

سال ولادت شود چو گیردعقد ولادت سلطان یحیی و مولانا عبد القادر موسیقی همین قطعه علمی بسته در عشیر و رکب به نوعی که از او چهل و چهار تاریخ معلوم می‌گردد و بعضی از الفاظ نقرات و بعضی از اسامی نغمات و اصول و بعضی از لفظ نظم و ترکیب.

عزیمت نمودن امیر تیمور صاحبقران به جانب بغداد و گوشمال دادن اهل ارتداد

اشاره

در تاریخ ۸۰۴ بود که صاحبقرانی بعد از فراغ مهمّات مملکت شام متوجه دار الخلافه صبح بغداد گردید. سلطان احمد ابن سلطان اویس جلایر ترک موافقت نموده، کلاه نخوت بر سر مخالفت نهاده و والی از جانب خود در بغداد نصب کرده بود و خود در حدود ممالک می‌گشت.

امّا لشکر بیکران صاحبقران و سپاه بی‌پایان کشور ستان آنقدر بود که محاسبان و هم و مهندسان خیال از شمار آن عاجز و معطّل ماندندی. عرصه بغداد را با وجود آنکه دور حصار او دو فرسخ بود، چون نگین در یک حلقه تنگ گرفتند. بالضروره آتش قتال اشتعال یافت چندان که از زبانه آتش شمشیر، سر خصم از کوره تن همچون شرار بر هر طرف می‌جست و از گرم پروازی عقاب تیر سمندر نظیر میدان شیردلان چون نیستان آتش دیده می‌گشت.

لمؤلّفه

ز تیر نی آتش برافروختندنیستان میدان کین سوختند

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۵ به اعدا رساند چو آتش بخس‌ز سرعت نی تیر سوزد نفس

در اول عدو داشت روی ستیزدر آخر گرفتند راه گریز حال مردم بغداد به مرتبه رسید که از بیم آتش شمشیر خود را در آب دجله می‌انداختند و از تند باد قهرمان حادثه چون برگ خزان رسیده بر خاک خواری می‌افتادند. حکم صاحبقران چنان جریان یافت که همه را به قتل آوردند.

از روی مثال واجب الامتثال به نوعی قتال نمودند که شطّ بغداد از خون کشتگان دریای عمّان گشت. از صد یکی و از بسیار اندکی بازمانده بود. به حکم صاحبقران همه را اسیر کردند. جمعی از علما و صلحا و مشایخ کبار که توانستند خود را به خدمت صاحبقران رسانیدند استدعای عذرپذیری می‌نمودند. از روی التجای علماء و عبّاد که کعبه اهل مراد و قبله ارباب حاجات‌اند درباره ایشان عاطفت و مرحمت می‌نمود. از آنجا رجعت نموده، هر ولایتی را از میمنت قدوم مبارک لزوم سعادت موسوم رشک خلدبرین و نگارخانه چین کرد.

بعد از طی مسافت صاحبقران به پایتخت خویش عبور کرده در زمین عشرت آئین سمرقند چون نشأ صهبا در پیکر مخمور قرار گرفت و یا چون ترکیب کیفیّت صحّت در جسم رنجور آرام یافت.

لمؤلّفه

سمرقند از مقدم شهریارچنان شد که خرّم چمن از بهار

به طبع خلایق ز ابر نوال‌شکفتی گل عیش بی‌رنج خار

درین هفته اقلیم زیر فلک‌سمرقند ازو یافت بس اعتبار

چو شد پایتخت امیر کبیررساندی بکرسی سر افتخار در تاریخ ۸۰۵ ایلدرم با یزید که بعد از فتح ولایت روم باز صاحبقرانی به او انعام فرموده بود و یکچندی در رکاب کامیاب همایون بود و زیر دست فرزندان خود جای داده بود، در اردوی صاحبقران در سیزدهم شهر شعبان در تاریخ مذکور وفات یافت و صاحبقران یکسال و نیم در آذربیجان و عراق بسر برد و پادشاه مصر زر بسیار و بی‌شمار به نام او سکّه کرده، ارسال نمود. و در حرمین شریفین خطبه به نام نامی او خواندند.

بعد ازین در ذی القعده سنه ۸۰۵ به فیروز کوه رفت و در یک روز فتح آن قلعه کرد و از

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۶

آنجا به خراسان مراجعت نموده، به ماوراء النهر آمد و در مرغزارکان گل سمرقند طوی بزرگی داده نبیره‌ها را با یکدیگر تزویج کرد.

تاریخ وفات صاحبقران امیر تیمور گرکان در قصبه اترار به حکم حضرت کردگار

ناچار بر اضطرار سیه لباس خامه در تعزیت‌نامه این هنگامه نوحه‌سرا می‌گردد که صاحبقران چند وقت به مقرّ جلال که تخت سمرقند است به عزّ و اقبال نشسته به عیش و عشرت و به کامرانی و بهجت می‌گذرانید و درین فرصت مدبّر خرد در پرده گوش جانش این ترانه نواخت و منشی دولت بر شقه علم نصرتش این ابیات می‌نگاشت:

قطعه

ایزد ترا فرستاده است خدا یگاناکه چارحد جهان زان تست رو بستان

گواه دعوی ملکت زبان شمشیر است‌برای دعوی خود این گواه می‌گذران چون به نزدیک جمهور عقلا- و مجموع اهل فراست و ذکاء مقرّر و مشخّص و مبیّن و مبرهن است که ملک بی‌پایه‌داری سیاست بی‌مدار است علی الفور همّت عالی صاحبقران ظفر توأمان بر تسخیر مملکت خطای مصروف شد. بالضّروره تیغ سیاست از روی جلادت بر میان بسته و بر باد پای سرعت پیمای غیرت برنشسته عازم آن صوب و جازم آن حدود گردید. سرادقات عظمت و جلال و پیشخانه عزّت و اقبال را بدان طرف کشیدند. بعد از مرور زمان و طی مکان به خطه اوترار که از اعمال ترکستانست نزول اجلال ارزانی فرمود.

درین وقت صاحبقران را که همیشه اعتدال مزاج داشته سلطان حرارت مملکت تنش را استیلا یافت و تب محرق در جسم لطیفش ظهور می‌کرد. بنابر مرضی که در طبع صاحبقران روی داده بود توقف را مرعی داشتند. چون زمان مدت حیوهٔ سر آمد و آفتاب سلطنت و عزت به سرحد غروب رسیده بود در هفدهم شهر شعبان در روز سه‌شنبه در وقت شام در تاریخ ۸۰۷ دار الملک دنیای فانی را بدرود کرده در مقامات علیای «و الآخرهٔ خیر و ابقی» ساکن گشت.

آری عادت روزگار و طریقه سپهر بی‌مدار است که علم خورشید پیکر هر صبح بر بامی برپا می‌کند و سکه بخت دولت هر روز به نامی زند و خطبه سعادت هر هفته به صاحب احترامی می‌خواند «وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ» یک چند روز زمام حل و عقد

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۷

عالم را در کف کفایت هر صاحب رایت می‌دهد و در اندک فرصت باز ازو ستانند و به دیگری سپارند.

بیت

دل در جهان مبند که کس را از این عروس‌جز خواب چشم و خون جگر در کنار نیست نعش مبارکش را به پایتخت سمرقند آورده در گنبد متبرکه سید برکه که امیر بنا کرده بود در جوار آن حضرت او را به خاک سپردند. مدت حیات آن حمیده صفات هفتاد و دو سال و یک ماه و هژده روز بود.

از بزرگان هدایت سیر و از علمای دین‌پرور و از فضلای فضیلت‌گستر که در روزگار صاحبقران ظهور کرده‌اند مثل حضرت امیر سید علی همدانی و از علماء شریف میر سید شریف جرجانی و مولانا سعد الدین تفتازانی و از شعرا مولانا بساطی سمرقندی و خواجه عصمت بخاری و مولانا لطف الله نیشابوری. فوت صاحبقران را هر یک از فضلا تاریخ‌ها نوشته‌اند. از آن جمله این است:

تاریخ

شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد«وداع شهریاری کرد» تاریخش همان آمد دیگری چنین گفته:

سلطان تیمور که مثل او شاه نبوددر هفتصد و سی و پنج آمد به وجود

در هفتصد و هفتاد یکی کرد خروجدر هشتصد و هفت کرد عالم بدرود دیگری چنین گفته:

سلطان تیمور که چرخ را دل خون کرددر خون عدو روی زمین گلگون کرد

در هفده شعبان سوی علّیین تاخت‌فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ۸۵۷

به سال هشتصد و هفت و ده از مه شعبان‌نماز شام سه‌شنبه به خطه «اوترار» «اوترار» تاریخ شده.

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۸

تاریخ وفات مولانا محمد مغربی

در آن زمان از بزرگان مولانا محمد شیرین‌اند که مولانا مغربی اشتهار یافته که در سپهر کمال آفتابی بود که انوار معرفت او از مشرق تا به مغرب بر مفارق اهل عالم پرتو انداخته یا در آسمان اقبال بدریست که پرتو نورش جهانیان را ضیاء القلب ساخته. با جوان ملیح الوجه که نمک‌فروشی پیشه او بود تعشق داشته و آن کان ملاحت در کشور دل مولانا محمد شیرین شورها انداخته. مشار الیه این مطلع نمکین و این بیت پرشور و شیرین را در شأن او نوشته‌اند:

مطلع

نوشته خط تو بر لوح حسن أنت ملیح‌خط تو خضر حیات و لب تو جان مسیح در تاریخ ۸۰۷ آفتاب حیات فایض البرکات مولانا محمد، مغربی گردید. قبر مبارک و مرقد متبرکش در سرخاب ولایت تبریز در سر مقام مزار فایض الانوار بابا مزید است.

میرزا خلیل سلطان بن میرانشاه در یورش خطا همراه جد بزرگوار بوده بعد از وفات او بعضی امرا به سلطنت مملکت ترغیب می‌کردند و میرزا شاهرخ نیز بدو مسلم داشت.

عاقبت در همان تاریخ ۸۰۷ تاج شاهی بر سر و قبای شاهنشاهی در بر کرده به تخت سمرقند با بخت ارجمند متمکن گشت و تمام ماوراء النهر و ترکستان را در عهده ضبط خویش در آورد. یکی از ظرفای بلاغت شعار تاریخ جلوس شاهزاده معدلت آثار را از قعر بحر تفکر چنین به ساحل ظهور آورده:

تاریخ تاج زر بر سر خلیل نهاد خالص عیّاران معانی را حل این عقده ظاهر است که تاج زر که اضافه بیانیست اشارت به همان زر است بر سر خلیل که حرف خاست نهاده شود تاریخ جلوس به کرسی می‌نشیند.

تاریخ وفات سلطان احمد ابن سلطان اویس جلایر

در دار الخلافه بغداد بر سریر سلطنت و در مسند جهان بانی نشست و با صاحبقران امیر تیمور گرکان محاربه بسیار کرد. زمانی که عساکر هزیمت مآثر سلطنت حیاتش را روی در شکست آورد اقبالش از اوج استکبار به حضیض ادبار افتاد و بنای خیمه عمرش

تاریخ راقم، متن، ص: ۳۹

انهدام پذیرفت. سپهسالار بی‌رحم قضا عنان اشهب تیزرو عمر او را به سرپنجه قهر چنان گرفت که هیچ روی ستیز و راه گریز نیافت.

از دست قرا یوسف ترکمان که از جمله گله بانان پدر او سلطان اویس ابن شیخ حسن نویانست در تاریخ ۸۱۳ آل تمغای شهادت بر جبین یافت. دیگر رسم سلطنت و آئین دولت از قبیله جلایر برافتاد.

نظم

اگر برگشاید فلک راز خویش‌نماید سرانجام آغاز خویش

کنارش پر از تاجداران بوددلش پر ز خون سواران بود میرزا عمر ابن میرانشاه به عم خود میرزا شاهرخ یاغی شد. در حدود جام مقاتله کردند و شکست یافت او را نزد میرزا شاهرخ آوردند. فرمود حکیمان را که علاج زخم او را که در جنگ رسیده بود سازند. چون به توقور رباط رسیده وفات یافت پنجم ذی القعده در تاریخ ۸۰۹او را در پهلوی امام فخر رازی دفن کردند.

تاریخ فوت میرانشاه

میرانشاه ابن امیر تیمور گرکان در ایام سلطنت و در اوقات دولت پدر هفت سال رایت شاهی و لوای والای شهریاری و علم فرمانروایی به چرخ اطلس رسانیده، گلگون اقبال در عرصه میدان جهان جهانیده و غلغله صدای فتح نوبت اسلام در گنبد افلاک انداخت و مملکت خراسان را که عین البلاد خوانند از خس و خار دشمن و از آشوب غبار اغیار پرداخت و از گرد موکب توتیا مرتبت سرمه خاصیت، دیده اهل خراسان را در مردمک دیده روشن و منوّر ساخت. فقرا و مساکین در ظلّ ظلیل قدوه سلطان مرفه الحال می‌بودند و در کنف حمایت بی‌نهایتش آسوده خاطر و فارغ البال می‌گذرانیدند. الحاصل چهارم ذی القعده در تاریخ ۸۱۰ در دست قرایوسف ترکمان شاهزاده عالمیان به سعادت شهادت رسید.

بیت

همی تا بگردانی انگشتری‌جهان را دگرگون شود داوری آری رسم گردون و عادت چرخ بوقلمون است که هر که را صبح سعادت بر تخت عزّت نشاند شام غربت بر تخته عبرت خواهد ماند.

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۰

نظم

زین بی‌وفا جهان مطلب راحتی که هست‌شهدش قرین زهر، گلشن همنشین خار مدت حیات میرزا میرانشاه سی و پنجسال بوده از آن درج بحر شهریاری هفت پسر و نبیره ماند که هر یک گوهر تاج شهریاری بودند. ابا بکر میرزا بیست ساله با دو پسر املکیر [کذا] و عثمان چلبی و عمر ابن میرانشاه بیست و دو ساله و خلیل سلطان ابن میرانشاه بیست و یک ساله و انحل [کذا] ابن میرانشاه یک ساله. امّا میرزا ابا بکر بسی علماپرور و دلاور بود. آن شیر بیشه هیجا و ببر میدان وغا را شمشیر هفت من به وزن شرع بوده اما هنوز از باغ مراد ثمره آرزو نچیده بود که صرصر اجل قصد نخل نوباوه حیاتش کرد. او نیز در تاریخ ۸۱۱ در حدود کرمان شربت شهادت چشید و ملک بی‌مدار نااعتماد دنیا را به دیگران بخشید.

نظم

کار ایام چون ایام گره بر گره است‌عهد افلاک چو افلاک شکن در شکن است اوقات حیات آن ستوده خصال بیست و یک سال بود.

سلطان احمد ابن سلطان اویس بعد از برادر، سلطان حسین بر تخت شاهی نشست.

چهار سال از سلطنت او گذشته بود، صاحبقران امیر تیمور گرکان به آذربیجان آمده مسخر کرد سلطان احمد به حکومت عراق عرب قانع شد. بعد از هفت سال دیگر امیر تیمور به قصد او متوجه بغداد شد. سلطان احمد بغداد را گذاشته به مصر رفت. بعد از آنکه دوازده سال در حیات بود سلطان گاهی در روم و گاهی در مصر بود. هر چند وقت فتنه می‌انگیخت.

بعد از وفات صاحبقران دیگر باره عراق عرب میّسر او شد. پنجسال دیگر حکومت کرده قصد ولایت تبریز کرد و با قرایوسف ترکمان جنگ کرده منهزم شد و در ممر آب در باغی پنهان گشت. آخر به دست افتاد در شب شنبه سیوم ربیع الاخر ۸۱۳ به قتل آمده و در دمشقه تبریز مدفون شد، دولت ایلکانیان به آخر رسید.

سلطان احمد در کمال فهم و فطانت بوده و علم رمل و موسیقی را می‌دانسته و در نهایت عدالت زندگانی کرده چنانچه حضرت خواجه حافظ شیرازی گفته:

بیت

احمد الله علی معدلة السلطانی‌احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۱

خواجه عبد القادر سالها در ملازمت سلطان و در تربیت نوال و احسان او بود. این تاریخ را در وفات او گفته:

تاریخ

عبد القادر ز دیده هر دم خون ریزبا چرخ جفا کار دگر ره مستیز

کان مهر سپهر پروری را ناگاه‌تاریخ وفات گشت «قصد تبریز»

تاریخ فوت سلطان خلیل

سلطان خلیل ابن میرانشاه ابن امیر تیمور گرگان در خطه سمرقند ظهور یافته و نهال وجود آن ثمره جود از آب و هوای آن حدود به مرتبه اعتدال کمال سرکشیده و به ثمره نهایت اقبال رسیده، لیکن روزگار ناسازگار شاه باز بلند پرواز را که از نتیجه پنجه جرأت از هوای بال افشان همّت صید دلهای خلایق از قوی و ضعیف می‌کرد. به تقریب امرا و اعیان ولایت مذکور، در قید کردند. این خبر وحشت اثر به سمع عمّ بزرگوار او شاهرخ میرزا رسید که شطرنج باز روزگار چنین لعب برانگیخت. ازین منصوبه دلتنگ شده اول چند پیاده دوانید و بعد از آن خود متعاقب رسیده بر سر جماعتی که این فرزین بند پیش آورده بودند اسب جفا رانده شاهزاده را از قبل عم خلاص داده الغ بیک میرزا که فرزند رشید اوست آن نیکبخت را در تخت سمرقند نشانیده و اکثر ممالک خراسان را به سلطان خلیل بخشید و او مدتی سلطنت راند و هژدهم رجب در تاریخ ۸۱۴ به ولایت ری به جوار رحمت ایزدی و اصل گشت نخل حیاتش بیست و هشت سال نشو و نما یافت.

قطعه

کدام دوحه اقبال سر به چرخ کشیدکه صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند

کرا نهاد فلک تاج سروری بر سرکه بند حادثه بر دست و پای او نفکند ولادتش در پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سنه ستهٔ و ثمانین و سبعمائه بود در شهر هرات.

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۲

تاریخ وفات میر سید شریف قدّس سرّه قطب سپهر معانی، مخصوص عواطف ربانی

گویند جرجان ولایتیست به قریب طبرستان که از اقلیم چهارم است و او را از توابع مازندران خوانند و جرجان را بربر ابن مهلّب بنا کرده، آن سرو جویبار روضه قدس و آن شجره پرثمره حدیقه انس از آنجا نشو و نما یافته. قریه طاعون که از اعمال استرآباد است در آنجا قدم از کتم عدم به عالم نهاده در تاریخ ۷۰۹ شاه شجاع ابن مظفر به حال آن حضرت مطلع شده مراسم تعظیم و تکریم به تقدیم رسانیده مدرّسی دار الشفای خود که در شیراز بود به مشار الیه تفویض کرده الحق به نجابت پناهی که لوح المحفوظ ضمیر

منیرش کتب خانه اسرار الهیست و صحیفه خاطر صفا مآثر الهام پذیرش مزیّن به واردات نامتناهی است که گنجینه خیال فیض مآلش را از عقود کلمات ربّانی مخزون و صندوق سینه بی‌کینه‌اش از جواهر ظواهر احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم مشحون.

نظم

کعبه اصحاب دانش قبله ارباب دین‌ناصر شرع نبی سلطان اقلیم یقین از طوالع مواقف خورشید موقفش هر دقیق چون آیینه مبرهن و از لمعات شمسیه دانشش چون مطالع الاشراق هر مبهم موضّح و روشن. نور آفتاب سیادت از چهره حالش لامع و شعشعه نیّر نجابت و اصالت از افق کمالش طالع. گویند مشار الیه را با جوان دلبری تعشق بوده که در ریاض جان و حدیقه جنان حنان سرو قدی نرسته و در چمن دلجویی و در گلستان خوشخویی چون آن غنچه دهانی نشکفته. گویند به این همه خوبی آن مطلع حسن شرح شمسیه می‌گذرانید و مشار الیه نیز از حاشیه جمالش دور نمی‌کرد و نکته‌های دقیق از بحث نظر به او می‌گفت. در دایره همین درس موزون خرامی بود که چمن جان را مانند او نهالی نرسته هر چند باغبان قدرت هنوز رنگ سبزه خط در کنار ساحت گلستان عارضش نرسانیده بود. با وجود او در آن اهل روزگار بهار اشتهار داشت چون طبع و فطرت رسای آن رعنا از سرو قامت او بلندتر افتاده بود. گاهی از حضرت شیخ شمیم اعتقادی و نسیم التفاتی به جانب او می‌وزید. آن رشک گلزار محبوبی از غیرت معشوقی چون غنچه دلتنگ و با لاله همرنگ گردیده روزی چند راه آمد و شد درس تعطیل کرد. بعد از آنکه اوقات هجران متمادی شده آغوش حلقه درس چون کنار صفحه رخسار ساده از حاشیه

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۳

ریحان خط خالی نمود حضرت سید لب سؤال بشرح حال برگشاده از کیفیت اهمال رقعه ارسال داشته‌اند و آن معشوق حاضر جواب نوشت که آفتاب عالمتاب را گرمی خاطر به سوی بهار می‌نماید، اگر بهار آید خواهم آمد و حضرت سید در جواب این بیت نوشته‌اند:

بهار بی‌گل روی توام چکار آیدمرا یک آمدنت به که صد بهار آید این گلبرگ رقعه را از قاصدی که چون باد صبا سبکرو بود روانه نمود. او از سواد سنبل نامه بوی آگاهی یافته چون غنچه خندان از دلتنگی برآمد و مانند گل پیراهن صبر [درید] یک چند به جانب سید سروآسا خرامید در اندک زمان از فاضلان عصر و از کاملان دهر گردید. مشار الیه در روزگار سلطنت صاحبقران امیر تیمور گرکان در ماوراء النهر آمد و در صحبت صاحبقران به مولانا سعد الدین اجلاسها واقع می‌شد. اما بعد از مدتی قطع مسافت حیات [کرد] و عمر شریفش هفتاد و شش سال امتداد یافت. در تاریخ ۸۱۶ کاتب اعمال رساله حیاتش را در صحیفه روزگار به رقم «تمت الکتاب» مرقوم گردانید و صحیفه پرفایده هستی او را به مهر اختتام رسانید و مدفن امیر سید شریف قدّس سرّه در ولایت شیراز است.

تاریخ

شد به اقران مسلّم آن سرور«سرور قرن» گشت تاریخش

تاریخ میل کشیدن شاهرخ میرزا اسکندر را

شاهزاده اسکندر ابن عمر شیخ بهادر بعد از وفات صاحبقران بر ممالک فارس و عراق عجم مستولی گشت و برادر سلیمان تخت جوان بخت پیر محمد میرزا که فارس میدان دلاوری بود از ملک فارس بیرون آورد بعد از آن به افسون خوانی چرخ مخالف‌نواز و با شعبه ابلیس تلبیس‌ساز از جای رفته و به قول او عمل نموده [کذا] به قصد برادر خویش امیرزاده رستم آهنگ حصار اصفهان کرد. آخر به بازوی غیرت و نیروی جرأت پنجه رستم نیز برتافت و او باذربایجان رفت و اسکندر اصفهان را تسخیر کرد و در شهور ۸۱۶

میرزا شاهرخ بهادر که عمّ اسکندر است لشکر برسر او برد. عاقبت به دست شاهرخ گرفتار شد. شاهزاده را که مردم اصفهان گرد قدم سمند باد پای او را سرمه‌وار در دیده اقبال و قبول می کشیدند عمّ بی‌رحم به میل سیاست چشم قرهٔ العین خلایق را از لباس سواد نور

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۴

عاری ساخت. ازین ممر دیده مردم اصفهان سیاه و تاریک گردید. آن واقعه غریب و حادثه عجیب در یوم جمعه ثانی جمادی الاول در تاریخ ۸۱۷ واقع شد.

تاریخ وفات میرزا بایقرا

میرزا بایقرا ابن عمر شیخ در ممالک فارس خروج کرده لشکر جرّار و جمع عساکر بی‌شمار آورده، فارس را مسخر کرد. شاهرخ میرزا به دفع او لشکر به جانب فارس کشید شاهزاده عالیقدر به قدر قوّت کوشید. عاقبت از ناپایداری گردون بی‌مدار به دست عمّ بزرگوار گرفتار شد. آن ثمره شجره پادشاهی را شربت شهادت چشانیده به سعادت سرمدی رسانید. ظهور این واقعه در شهور ۸۱۹ بود.

ذکر وفات حضرت خواجه محمد پارسا قدّس سرّه

مرجع العلماء و ملاذ الفقها مقتدای الاولیاء شمس الملّهٔ والدین محمد الحافظ البخاری المعروف به خواجه محمّد پارسا. گویند از آنجا که دامن طاعت و سجاده عبادتش از لوث دنیای دنی پاکیزه و آئینه سینه‌اش از آلایش غبار اغیار صافی افتاده بود ملقب به خواجه پارسا گشت. در عهد سلطنت شاهرخ میرزا در ولایت فاخره بخارا سجاده طاعت گسترانید طریق یقین را هدایت مبین کرد و راه‌پیمایان جاده قویم را به صراط مستقیم می‌رسانید و خود سلوک بندگی حضرت حق و طریق عبودیت معبود مطلق را به درجه‌ای رسانید که تمام زورق اجزاء وجودش ظاهرا باطنا مستغرق بحار انوار حضرت حق گردیده و ما سوی الله را از ساحت میدان دل و جان و از فضای روح و روان چون خس و خار به جاروب نفی بر کنار انداخته.

بیت

بود دلش غرقه بحر وجودمحو در آئینه صاف شهود با وجود غور بحر لایتناهی، حضرت بر جمهور علمای کرام و فضلای انام از تفاسیر کلام ملک علّام طلب افاده می‌نمودند و مشهور خاص امم از احادیث رسول اکرم صلی اللّه علیه و سلّم در خوان افضال مقالش لقمه استفاده می‌بردند. شاهد این حال و مستشهد این مقال کتاب «فصل الخطاب» است که از مصنّفات کثیر البرکات آن جناب است. هر فصلش

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۵

را ابواب قلوب اولو الالباب مفتاح و هر بابش در نظر الو الابصار چون سراج و هاج روشن و ایضاح سواد صفحاتش لوح ضمیر طالبان راه حق را حق الیقین بیاض روشنی می‌بخشید و هر سطری از سطورش سالکان مسالک ملت و دین را سواد روشنایی می‌دهد و تاریخ تمامی کتاب هدایت مآب هم فصل الخطابست. فخر الائمه را بعد از کبر سن در شهور ۸۳۲ خطاب مستطاب «ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً» به گوش جانش آمد.

تاریخ

محمد الحافظ امام الفاخره‌کان یسمع قول الحق فیه

سألت لتاریخ فوت منه‌فقال فصل خطابی اشار فیه مرقد منور او در مدینه شریفه.

تاریخ وفات حضرت سید نعمت اللّه قدّس سرّه

هدایت پناه، ارشاد دستگاه، سالک مسالک جاده اهل الله، ارشد و امجد اولاد حضرت رسول الله سید نعمت الله. مولد حضرت سید قوهستان است که از ممالک خراسان است. سید را خارق عادات بسیار و کشف حقایق بی‌شمار است. پرتو نور خورشید تجلّیات جمال محبت حضرت الهی از ناصیه اقبال احوالش ظاهر بوده و لمعه نور مودّت حق از روی کمال مقاماتش بر همه متبادر می‌نموده. علاقه تعلق به دنیا و رابطه توجه به مافیها را بتیغ مجاهده قطع کرده و از ترک علایق و عوایق به مشاهده تجلّیات انوار جمال حضرت ذو الجلال لا یزال رسیده از روزگار دولت صاحبقران امیر تیمور گرکان تا اوقات سلطنت شاهرخ میرزا همدم و همنفس حیات بوده. مدت عمر مبارکش از هفتاد و پنج تجاوز کرده در مرتبه هشتاد رسیده بود که در شست اجل موعود فرا رسیده در شهور ۸۲۷ دعوت حضرت حق را لبیک اجابت گفته. جسم لطیفش خلوت گزین زاویه خاک و روح پرفتوح مجردش معتکف خانقاه افلاک گشته. قریه ماهان که از اعمال ولایت کرمان است در آنجا مدفن مبارک ایشان است.

کرمان را از اقلیم سیوم گفته‌اند. شرقی آن مکران است و حد مغربی آن فارس و جانب شمالی آن خراسان است و طرف جنوبی بحر فارس. شهر کرمان را کرمان بن فارس بن طهمورث بنا کرده و در آن ولایت معدن طوتیاست. در آنجا نوعی از درخت است که چوب آن را آتش نسوزد. در نواحی آن موضعی است که چون سنگهای آن را بعضی را بر

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۶

بعضی بسایند باران پیدا شود و در بعضی جبال آن ولایت سنگها است که چون هیزم می‌سوزد.

وفات ابراهیم سلطان

اشاره

ابو الفتح ابراهیم سلطان ابن شاهرخ میرزا فرزند دویم است. در رجب المرجب عشر و ثمان مئه بملک فارس موسوم گشت. مدّت بیست سال حاکم فارس بود. سلیمان‌وار بر سریر کرامت مستقر و چون ابراهیم ادهم دیهیم عدالت بر سر نهاده در ولایت شیراز به سلطنت و اعزاز روزگار دراز می‌گذرانید. شاهزاده شجاعت سیر عدالت‌گستر را فضل و هنر و دانش چون جوهر در صحیفه آئینه مضمر ولی چون اخلاق نیکو در باطنش مضمر بود تعمیر دلهای اهل الله را که نشان بیت الله است فی سبیل الله می‌خواست و به اشارت آیت فرمان درایت «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ» که در شأن خانه کعبه است دل هر شکسته را چون بیت المعمور به دستیاری معمار همّت به پای مردی بنای جرأت از حضیض خاک به اوج افلاک برمی‌داشت. در تاریخ ۸۳۲ نصرّ من عند اللّه العلیم بلسان عدد ایضاح از آن می‌کند. رایت فرقت‌سای کشورگشای عالم آرای پادشاه جهانگیر جهاندار ابو الفتح ابراهیم سلطان با سپاه مور شمار شیر شکار نصرت شعار ظفر آثار از دار الملک شیراز بتأیید ملک دیّان متوجه آذربایجان به قصد اسکندر ابن قرایوسف ترکمان گردید. مخالفان شدید البأس در ظاهر سلماس که از توابع آذربایجان است متحصن بودند. از آنجا که کمال شجاعت و وفور دلاوری و جلادت از سلطان ابو الفتح دیدند با وجود سدّ اسکندری یأجوج نهادان راه بیابان در پیش گرفتند.

نظم

ز آئین ثبات شاه ابو الفتح بجنگ‌خون شد ز حسد بروز هیجا دل سنگ

این حال ز کوههای سلماس بپرس‌کز راه صدا شرح دهد از دل تنگ این واقعه عظیم الشأن که الحق از بدایع وقایع عالم است به غرابت ممتاز و مستثنی است و به همان تاریخ وقوع یافته است. چنانچه ازین نظم مستفاد می‌گردد که مصراع:

اسکندر ترکمان چو عصیان ورزیددارای جهان سزای او واجب دید

از تیغ ابو الفتح چو بگریخت به جنگ‌تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۷

مولانا شرف الدین یزدی تاریخ همایون به نام او نوشته و این نیز چند بیت در شأن او گفته:

نظم

در آن قسمت که بخششها نمودنددو ابراهیم را رتبت فزودند

یکی دولت سرای ملت آراست‌یکی شد کار ملک از عدل او راست

از آن شد آتش سوزنده ریحان‌وزین نار ستم شد نور احسان

از آن شد خانه در مکه پر نوروزین ملک سلیمان گشت معمور

شکست آن یک بت آزر بچستی‌وزین یک دین احمد را درستی

شد اسماعیل آن را کیش قربان‌وز اسماعیل این قربان سر و جان

زهی نامی که هست آز بخشش کام‌حروف ابرویم ز آغاز و انجام

میان ابرویم زان اسم ایمن‌دو چشم‌های همّت گشته روشن امّا روزگار غدار ناپایدار در اوان جوانی و در اوقات عیش کامرانی رقم عزل در روزنامه حیاتش کشیده در شهور سنه ۸۳۶ شبدیز مراد از تنگ میدان جهان جهانید.

لمؤلّفه

نباشد با قضا روی مداراهمین یک سان شمارد پیر و برنا

ز نیک و بد بزیر چرخ اخضرنه ابراهیم می‌ماند نه آزر

نه نخل عمر ماند جاودانی‌خورد هرچند ز اب زندگانی

قضا آن نخل اندازد به تیشه‌کند پیوندها را ریشه ریشه

کشد گر نخل عمرت سر بر افلاک‌همان مرگت کند چون سایه بر خاک

مشو از مرگ غافل در کمین است‌اگر جاوید می‌مانی همین است عمرش چهل و دو سال بود، او را در ولایت شیراز آثار بسیارست. مدرسه دار الشفا و اکثر کتابه‌ها به خط اوست. در کمال لطافت می‌نوشته و تاریخ تیموری به نام او تصنیف شده.

تاریخ وفات بایسنغر میرزا

شاهزاده ابن شاهرخ میرزاست در شهور سنه ستهٔ و تسعین و سبعمائه از ملک عدم به شهرستان وجود جلوه نمود آن کودک فلاطون بینش را چون نور مردمک در پرده دیده

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۸

گرفتند و آن طفل بزرگ‌منش را مانند بوی گل در لفافه غنچه پیچیدند. بعد از آنکه از آغوش مهد صباوت در کنار تخت سلطنت نشست دانشمندان عطارد فطنت را در چهار سوی مملکت عنصری و در بازار عدل و انصاف مشتری می‌گردید و زهره جبینان قمر پیکر را در بساط نشاط چون خورشید که خسرو سپاه انجم است گرم نوازش‌گری می‌شد. گاهی خاطر فضیلت مأثر آن سلطنت شعاری به دقّت اشعار و معما و ابیات مشکله و معانی دقیقه مایل بود. هر یک از فضلای زمان و ظرفای دوران مثل خواجه عصمت بخاری و امیر شاهی سبزواری و شیخ محمد قندهاری معمایی که به نام نامی و اسم گرامی شاهزاده گفته در دیباچه او این چند بیت نظم کرده:

نظم

آفتاب برج دولت پادشاه شرق و غرب‌آنکه آدم راست دایم از وجودش افتخار

خسرو عالیجنابِ ملک گیرِ تاج بخش‌آن سکندر قدر فریدون حشم جم اقتدار

اردشیر شیردل دارای هفت و چار نه‌بایسنغر قبله حاجات [خلق] احسان مدار

آنکه گر از بام قدرش ناگهان خشتی فتدقرنها باید که یابد بر دَرِ کیوان قرار

باد با عیش و نشاط و خرمی و خوشدلی‌تا بود مجذور ده صد بازده کعب هزار بر ضمیر ارباب فطنت پوشیده نیست که عددی را اگر در نفسش ضرب کنند عدد اول را جذر نویسند و مبلغ را مجذور گویند، چون جذر را بر مجذور ضرب کنند اول را کعب نامند و مبلغ را مکعّب. اما عمر پا در رکاب آن شهسوار را وفاداری نکرده و در اوان شباب سرهنگ اجل قصد شاهزاده کامیاب کرد و قهرمان قضا مهلت امان نداد و دهر بی‌رحم قدر جوانی نبخشید. وقوع این واقعه و حدوث این حادثه در صبح شنبه هفتم جمادی الاوّل ۸۳۷ در دار السلطنه هرات در باغ سفید بود.

در تاریخ وفات شاهزاده چنین گفتند:

تاریخ

در ماتم شهزاده نیکو سیرم‌بیرون شده خون جگر از چشم ترم

در واقعه گفت سال فوتش با من‌بادا بجهان دراز عمر پدرم سی و هشت سال نخل حیاتش از جویبار آرزو سرسبز بوده در مرثیه ثمر شجره شهریاری امیر شهریار سبزواری این رباعی را نیکو نوشته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۴۹

رباعی

در ماتم او دهر بسی شیون کردلاله همه خون دیده در دامن کرد

گل جیب قبای ارغوانی بدریدقمری نمد سیاه در گردن کرد و از میرزا بایسنغر سه پسر ماند، میرزا علاء الدّوله و میرزا محمد سلطان و میرزا بابر. احوال هر یک ذکر خواهد یافت.

تاریخ وفات شاه قاسم انوار قدّس سرّه

قطب الابرار، غوث الاخیار، حضرت شاه قاسم انوار. اصل نام ایشان معین الدّین علی بوده آن سرمست شراب الهی از قریه سرخاب تبریز است. در اوقات سه سالگی که اوایل فصول عالم طفولیت است غنچه دلش از مهبّ عنایت بی‌غایت الهی شکفته گشته و گلبن نورسته ریاض ریاضت را به درجه کمال رسانیده. گویند به مرتبه‌ای رسیده بودند که در ایام کودک مزاجی عالم علم لدنی گردیده‌اند چنانچه درین دو بیت اشارت فرمودند:

نظم

مرا علم ازل در سینه دادندعجب علمی ولی درسی ندادند

مرا سه ساله حالی گشت معلوم‌که شیخ چله را در سینه دادند در ایّام سلطنت شاهرخ میرزا آن هدایت پناه جاده سالکان مستقیم سلوک را قافله سالار بوده در اول شهر ربیع الاخر در تاریخ ۸۳۷ آن سالک راه حضرت اله سرای بی‌استقامت دنیا را پدرود کرده روی توجه به دار آخرت که منزل مقصود است آورده. مزار فیض آثار آن حضرت در خرجرد جام است.

تاریخ

چراغ محفل اقطاب قاسم انوارصفای باطن او حق ز نور پاک سرشت

کسی که لوح صفاتش به چشم عقل آوردسواد صفحه آئینه است صورت زشت

به گوش هاتف غیب از زبان رضوان گفت‌حساب سال وفاتش بجوز «عین بهشت» دیگری چنین فرموده:

تاریخ

قاسم انوار قطب این زمان‌در سپهر معرفت بود آفتاب

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۰ راه عقبی را قدم از فرق کرد«ارْجِعِی» در گوش او تا شد خطاب

بود چون دلها خراب از رحلتش گشت ازان تاریخ فوتش «دل خراب»

فوت خواجه عماد الدین قدّس سرّه

امیر سید عماد الدین از ولایت حلب است. سیّد همه اوقات به مفتاح همّت ابواب فیض بر روی هر بسته می‌گشوده و از نفس صبا خاصیت غنچه حسنان گوشه ملال را چمن چمن گل شکفتگی در بهارستان خاطر روی می‌نمود. آن سید ابرار را آگاهی التفات به جانب اشعار بوده ازین جهت به نسیمی اشتهار داشته‌اند. تاریخ ۸۳۷ بود. مولانا نسیمی از بهار بی‌خزان شهادت سرخ‌روئی یافته، روح پرفتوحش چون نسیم سبکرو در ساحت ریاض جنّت خرامید و جسد صفا تخمیر آیینه تنویرش در غبار خاک حلب نهان است.

تاریخ وفات مولانا حسین کبروی قدّس سرّه

سالک جادّه شرع مصطفوی، مالک سجاده سنت نبوی، مولانا حسین کبروی خوارزمی. از فرزندان اکبر کبار مشایخ و اولیا شیخ نجم الدین کبری‌اند و مریدان حضرت خواجه ابو الوفا. سالها شبستان اهل ظلمت را به نور شمع هدایت افروخته و هوای نفس سرکش را از گرمی شعله ریاضت چون خاشاک سوخته و مشار الیه را شرحیست بر مثنوی معنوی حضرت مخدومی مولانا جلال الدّین رومی که قلم رطب اللسان شمه‌ای از شرح و بیان آن قاصر و عاجز است. زمانی که قافله حیاتش را ازین سرای بی‌ثبات وقت رحلت آمد در تاریخ ۸۳۹ خلوت گزین زاویه مغاک و معتکف حجره خاک شد.

رباعی

آنها که محیط فضل و آداب شدنددر حلّ دقیقه شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند به روزگفتند فسانه‌ها و در خواب شدند

تاریخ وفات پهلوان کاتبی

پهلوان کاتبی تا به ساحت میدان سخن به نیزه خطی قلم هر طرف تاخته. فارسان عرصه معانی را به ایمای قافیه تنگ ساخته یکّه‌تازان فرس فراست در جولانگاه فسحت فصاحت به گرد او نرسیده‌اند و پنجه‌گیران چهار سوی بلاغت کمان دعوی او را

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۱

نکشیده‌اند. نام نامی افصح الانامی محمّد است و مولد او ترشیز در ولایت شیروان آمده.

مدّاح ملک‌زاده ابراهیم شیروان شاه می‌بوده. در کتاب اقالیم مولانا عبد العلی است که گویند شیروان ناحیتی است نزدیک باب الابواب که نو شیروان عادل آن را عمارت کرده، از غرایب آنجا زمینی است که در روز از آن زمین دخان صعود می‌کند و در شب آتش ظاهر می‌شود. مسافران در شب آنجا نزول کنند و دیگدان در آن حفره نهند بمدد آتش پخته گردد و این باب الابواب را که نوشیروان بنا کرده بر کنار بحر خزر است. عمارت ساخته، طول دیوار آن ... «۱» فرسخ است و عرض آن چار صد ذراع و درهای او از آهن اما مشار الیه در اوان اکتساب فضل و هنر بود که گردون ستمکاره آن گوهر نایاب را بی‌حساب قصد ودیعت حیات کرد.

در وبای عام که در اطراف ممالک خراسان در شهور ۸۳۹ واقع شده بود در شهر استرآباد شیرازه نظم حیاتش از هم گسست و ارکان اجزای مخمس حواسش ردیف مرگ گردید. در وقت انقطاع حیات این قطعه انشا کرد:

قطعه

ز آتش قهر و با گردید ناگاهان خراب‌استرآبادی که خاکش بود خشبوتر ز مُشک

اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماندآتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک مرقد مولانا کاتبی در استرآباد است. از مصنفّات اوست، متن حکمهٔ العین و دیوان غزل و قصاید و مقطعات و چندین نسخه دیگر است مثل مجمع البحرین و غیر ذلک.

وفات خواجه عصمت قدّس سرّه

خواجه عصمت بخاری، نسبت خواجه به حضرت امام جعفر بن علی بن ابی طالب کرم اللّه وجهه می‌رسد. در عهد سلطان خلیل ابن میرانشاه میرزا خوان فضل و افضال به اهل عالم گسترانیده اما در سلطنت الغ بیک میرزا ترک مدّاحی سلاطین و اعیان نموده مضمون «الخمول راحهٔ» را پیش نهاد خاطر کرده در گوشه انزوا خلوت گزین گردید. در حدود ۸۴۰ عنوان صحیفه حیاتش به اختتام و طغرای جریده عمرش به اتمام انجامید.

تاریخ وفات خواجه عصمت‌هرکس که شنید گفت «تمّت» مزار فایض الانوار او در ولایت بخاراست. در صور اقالیم آمده که بخارا دیواری داشته که

---

(۱) یک کلمه ناخوانا.

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۲

قطر او دوازده فرسخ بوده. محیط او به قاعده هندسه مقدار سبع قطر می‌باشد. چون قطر هفت باشد محیط بیست و دو خواهد بود بیان نسبت قطر با محیط این است.

فوت محمد جوکی میرزا

محمد جوکی میرزا پنجم از فرزندان شاهرخ بود به روزگار جوانی در فصل بهار کامرانی نهال امانی را تندباد امراض طبیعی چون سایه از پا در انداخت و چون درخت خزان رسیده بی‌برگ و نوا ساخت و چندگاهی صاحب فراش می‌بود. در شهور ۸۴۰ روح سبک روحش چون نسیم صبا به سوی روضه جنهٔ المأوی خرامید و در ولایت بهار خاصیت هرات مدفون است. آن شجره اقبال بی‌آسیب زوال چهل و سه سال کمال یافت. ولادتش در سنه اربع و ثمانمأنه.

بیت

کدام دوحه اقبال سرکشید به چرخ‌که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند در اواخر شهر ربیع الاول امیر علاء الدّین علیک کوکلتاش که از معتمدان شاهرخ میرزا و کوکلتاش الغ بیک میرزاست و بانی مسجد جامع سمرقند است. و سن شریفش از نود تجاوز کرده بود به صد حسرت ازین سرای پرمحنت به دار السرور راحت نقل کرد. بعضی از فضلا در تاریخ او گفته:

تاریخ

میر دریا دل علیک ای در هری سلطان علیک‌منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لدیک

رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک‌زان شود تاریخ فوتت «رحمهٔ الله علیک»

تاریخ فوت شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور گرکان

اشاره

شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور گرکان ولادت او چهاردهم ربیع الاوّل سنه تسعهٔ و سبعین و سبعمئه بود. شاهزاده در ولایت سمرقند فردوس مانند چون طفل طبیعت که در مهد مزاج انسان تربیت دارد نشو و نما یافته و از کنار دایه اقبال قدم بر سریر عزّت و جلال نهاد. در بیست و یک سالگیش طغرای احکامش به فرمان باری مزین به مهر شهریاری گردید. مدت هفت سال بروز پدر پادشاه عالی ملك خراسان بود و چهل و سه

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۳

سال بعد از امیر تیمور گرکان به استقلال در ممالك ایران و بعضی از نواحی توران ولد صاحبقران سلطنت کرد. هفتاد و یك سال رایض قضا سمند تیز دو حیاتش را عنان‌داری می‌کرد. عاقبت در شهر ذی الحجه در تاریخ ۸۵۰ ازین تنگنای جهان به یك جولان درگذشت. در روز نوروز در ولایت ری از اقلیم چهارم و او نزدیکست بنیشابور و دامغان. آب آن ولایت از کوه می‌آید و آن صد و بیست قسم می‌شود همه برابر. صد و بیست قریه از آن آب سیراب می‌گردد و در حوالی آن ولایت شعب کوهیست که در یك سال بادی از آن شعب می‌آید که بر هر حوالی که وزد مردم او هلاك شود و در بعضی کوههای آن چشمه‌ای است که چون نجاستی افتد چندان باد شود که وهم خراب شدن عمارات بود.

از ولایت ری نعش مبارکش را به سمرقند آوردند.

تاریخ

شهرخ آن شاه قضا قدرت اسلام پناه‌آنکه در بیشه شاهی زده سرپنجه شیر

زد به فردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت‌ماند تاریخ ز ما در همه عالم «شمشیر» دیگری گفته:

سلطان جهان شاهرخ مظهر نوردر هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور

در هشتصد و هشت شد به شاهی مشهوردر هشتصد و پنجاه شد از دار غرور دیگری گفته:

ماتمی در زمانه شد پیداکه ز مادر به مرگ خود راضیست

شجر عهد شاهرخ سلطان‌رفت تاریخ فوت او «ماضیست» هفت شاهزاده عالیمقدار هر یك چون درّ شهوار بودند. از صلب صدف آن بحر جود در کنار ساحل وجود آمدند. الغ بیك میرزا و ابراهیم سلطان و بایسنغر بهادر و سیور غتمش میرزا و محمد جوکی میرزا و جان اوغلان میرزا و تاروی میرزا.

از مشایخ طریقت و اکابر شریعت و علماء و شعراء که به روزگار شاهرخ میرزا ظهور یافته‌اند سلطان العلماء شمس الملهٔ و الدین محمد حافظ البخاری المعروف به خواجه محمد پارسا و خواجه ضیاء الدین اصفهانی و مولانا شرف الدّین علی یزدی و از شعرای بزرگ حضرت شیخ آذری و بابا سودایی و مولانا علی شهاب ترشیزی.

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۴

چون تولد شاهرخ میرزا در سمرقند بود هم در آنجا مدفون گشت.

لمؤلّفه

دنیا نه محل استقامت به کس است‌عقل و خرد ار تراست این نکته بس است

بر عمر چه اعتماد کاین وحشی روح‌مرغیست که رشته‌اش ز تار نفس است محمد قاسم میرزا و سلطان ابا بکر میرزا از صلب مبارك

شاهرخی‌انـد. آن هر دو شاهزاده را در وقت حیات شاهرخ میرزا فلک کـج باز مقیـد بساط خاک گردانید. چنانکه محمد قاسم میرزا به موت طبیعی در ایام طفلی دایه مرگ شیر زهرآلود از پستان بی‌مهری مکانید و در مهد لحد خوابانید. اما ابا بکر میرزا به دست الغ بیک گرکان در شـهور ۸۵۱ در ارگ سـمرقند آن یوسف لقـا به زنـدان گوک سـرا مقیّـد شـد و هم از آنجا عزیز دار الملک مصـر آخرت گردید.

نظم

این همه یوسف صفتان جهان‌خفته همه در ته این خاکدان

گـل دمـد از خـاک تعجب چراست‌گر ز زمین جان شـکفد هم رواست و هم در تاریـخ ۸۵۱ مخـالفت نمودن میرزا علاء الـدّوله ابن میرزا بایسـنغر میرزا عبد اللطیف است و توجه میرزا الغ بیک ابن شاهرخ میرزا به جانب ملک خراسان و یافتن فتح و نصـرت به فرمان ملک مستعان و این فتح را یکی از شعراء تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

مظفر الغ بیک کشورگشای‌که در سلطنت ماند اساسی عجیب

چو لشکر به سوی خراسان کشیدمیسّر شدش فتح فتح قریب

خرد از پی نصرت لشکرش‌به تاریخ گفت «انا فتحنا قریب»

ذکر واقعات الغ بیک میرزا و تاریخ بنای مدرسه عالی دیگر

اشاره

واقعات تا زمان وفات الغ بیک میرزا ابن شاهرخ میرزا که گوینـد دانش محمد تراغای نام داشت. ولادت او در روز یکشـنبه نوزدهم جمادی الاوّل در هفتصد و نود و شـش در قلعه سلطانیه روی نمود. گویند دانش افلاطونی را با شوکت فریدونی یکجا جمع کرده و عدالت

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۵

نوشـیروانی را در پله معدلت خویش به یک جو نسنجیده و سخای حاتم را در نظر همّتش در شمار خود و در احصای احسان ندیده. قرآن مجید و فرقان حمید در لوح المحفوظ دلش باقرأهٔ سـبعه منطبع و منتقش بوده. در تاریخ اثنی عشـر و ثمان مئه به تخت سمرقند در ماوراء النهر چون خسرو انجم بر سریر سپهر لاجوردی متمکن گشت.

امّا سـمرقند از اقلیم پنجم است. اهل تواریـخ برآننـد که سـمرقند را کیکاوس ابن کیقباد بنا کرده. بعد از آن ویران شده آن را ملک تبع عمارت کرده بعد از انهدام سـکندر دور آن مستحکم ساخته و عمارت عالیه بنا نهاده. صاحب تحفهٔ الغرایب گوید که در حوالی سمرقنـد کـوهیست و در آن چشـمه است که در تابسـتان آب یـخ می‌کنـد و در زمسـتان به مرتبه‌ای گرم است که دست بر آن نهند می‌سوزد. در تاریـخ ثمان و عشـرین و ثمان مئهٔ الغ بیک میرزا در سـمرقند عمارت مدرسه فرمود. مهندس خرد بقیاس عقل و دانش اسـاس بکیفیت ارتفـاع آن نتوانـد رسـید و محـاسب فکرت از روی قاعـده علم مسـاحت به کمیّت سـطوح و جسامت او نتوانـد آگاه گردید. هیأت کوه شـکوهش سـکون از اسـتخوان‌بندی بنای افلاک برده پیش طاق عظمت نشان رفعت توأمانش از گرانی تزلزل در کرسی زمین افکنده.

لمؤلفه

چه عرش پـایه مقـامی که در تماشایش‌به نیمه راه بمانـدی نظر تمام از کار ابروی پیش طاقش نشانیست از قوس قزح بر ساحت چرخ زمردی، شمسه‌های آفتاب انجلایش چشمی است چون جرم خورشید بر روی سپهر لاجوردی

لمؤلفه

به شـمسه‌اش زر خورشید هرچه می‌بایست‌همانقدر فلک لاجورد برده به کار شرفات عالی درجاتش را معمار قدرت با مقرنس‌کاری ایوان کیوان به یک دسـتور بسـته، کاشیهای زرنگارش را نقاش گلدست قضا با انجم سـیمین فلک طرح مداخل انداخته چهار گنبد عالی در شـمار عناصـر حکما ماهر به هیأت‌گری در چهار جهت وانموده. چهار گلدسـته رنگین از لاجورد و سیم چون خط مستقیم در دایره اربعه به سـطح هوایش قایم برپا کرده و این مـدرسه عالی و این بنای رفیع البنیانی را دو آشـیانه است در هر یک رواق یک آشیانه‌اش حجره و در هر حجره دو فرجه از برای دو بلند همّت از طلبه بلکه دو شاهباز

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۶

که به پنجه گیرای وقت صید معنی را به آسانی زیر دست خویش می‌گردانیده و یا چون صیادان شکاری در وادی بی‌انتهای تحصیل علوم وحشـی مطلب به کمنـد ایمایی حاصل می‌کردنـد. در این فرصت که تاریـخ هزار و صد و هشت هجریست از آن عنقاشـکاران بحر نـامی بین الانـام بـاقی نمانـده. الـوقت از طلبه که سواکن بیوت‌انـد غیر از جغـد ویرانه طلب در رواق آشـیانه‌اش کسـی سـاکن و متوطن نیست و از بزرگـان مـدرّس نشانی غیر از چهار گنبـد عالی که آنها سـر خالی می‌جنباننـد نشانی نمی‌باشـد. در تاریـخ اثنی و ثلاثین و ثمان مئه در سـمرقند رصدی بست. گویند اول شـروع که در عمارت رصد کرد بامداد علمای مرحومی قاضـی‌زاده رومی و جامع کلمات انسانی مولانا معین الـدّین کاشانی و مولانا صـلاح الدّین موسوی و مولانا علی قوشـجی شارح تجرید و مولانای عالم و جنـدی عمـل می‌نمودنـد و در اثنـای عمل کوکب حیات هر یک چون بـدر منیر در پرده خسوف مانـد. ثانی الحال سـلطنت پناهی و عالم به علم هیأت کماهی به اتفاق عالم محقق و مولانای مـدقّق علی قوشـجی به اتمام رسانیده‌انـد و این رصد آخر است و بعد ازین گویند کسی را توفیق رصد نخواهد شد.

در تاریـخ احـدی و اربعین و ثمـان مئه وضع ارقـام زیـج کرد امّـا زمـانی که روزنـامه حیـاتش به آخر رسـید و اخـتر طـالعش از اوج استقامت به جانب هبوط رجعت نمود در تاریخ ۸۵۳ در هشتم ماه شریف رمضان قهرمان قضا به دست یاری عباس که یکی از امرای ناسپاس عبد اللطیف ابن الغ بیک میرزا بوده گل سوری شهادت بر سر میرزا زد.

تاریخ

الغ بیک بحر علوم و حکم‌که دین نبی را ازو بود پشت

ز عباس شـهد شـهادت چشیدوزان گشت تاریخ «عباس کشت» دیگری چنین گفته: هرگاه از اسم الغ بیک دو اسـقاط کرده شود به قرینه نماند که آداب اسقاط است. تاریخ هشتصد و پنجاه و سه به حصول می‌پیوندد. دیگری چنین گفته:

تاریخ

سلطان فلک قدر الغ بیک سعیددر هشتم ماه رمضان گشت شهید

آن شب که شـهید شد قیامت برخاست‌تاریخ همین، «شب قیامت» گردید الغ بیک میرزا را دو پسر بوده، سلطان عبد الطیف و سلطان عبد العزیز. از روی مهربانی و اعزاز که در حق عبد العزیز داشت فرزند مهتر عبد اللطیف به واسطه بی‌لطفی پدر شیطان

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۷

بخل از جاده انصاف سـر برآورده به راه انحراف و غلط انـداخت تا به حـدی که بر پدر یاغی گردیده محاربه کرده عاقبت الامر پدر را بفرمود تا پسـر عباس شـربت شـهادت چشانید. بعد از گذشـتن شش ماه در ربیع الاول قهرمان خونخوار اجل و سیّاف بی‌رحم قضا

پرچم انتقام برکشید. چنانچه در دست بابا حسین کشته گردید. که او از ملازمان الغ بیک میرزا بود.

همان شربت که نوشانی بنوشی و سر میرزا عبد اللطیف را چند روز در پیشطاق مدرسه الغ بیک میرزا آویختند. الحاصل آنچه در مزرع دنیا می‌کاری همان می‌دروی. چنانچه فرقان حمید و قرآن مجید ناطق همین معنیست که: «لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ» میرزا عبد اللطیف را پنج پسر بودند. بدین موجب: میرزا عبد الرزّاق در هفده سالگی به حکم سلطان ابو سعید زهر هلاکت نوشید و میرزا احمد در شانزده سالگی به فرمان سلطان ازین جهان گذران رفت.

محمود میرزا و میرزا جوکی که سالها با سلطان ابو سعید مخالفت کرد آخر الامر روی فرار به دار القرار آورد، محمد باقر میرزا که در ایام طفولیت وفات یافت.

تاریخ فوت مولانا طالب قدّس سرّه

مولانا طالب جاجرمی از شاگردان رشید شیخ آزریست. در صور اقالیم نوشته‌اند که جاجرم از شهرهای خراسان است و نزدیک است به اسفرایین. در حوالی آن چشمه‌ای است که چون کس جرب باشد در آن آب غسل کند شفا یابد. مشار الیه رساله گوی و چوگان در ولایت شیراز به نام سلطان عبد اللّه ابن ابراهیم سلطان ابن شاهرخ میرزا نظم کرده‌اند. بعد از گذشتن ایام در شهور ۸۵۴ شیرازه نظم حیاتش از سلسله بقا گسست و در جنب مزار فیض آثار حضرت خواجه حافظ در مصلای شیراز مدفون گشت.

فوت امیر شاهی سبزواری

اصل اسم او آقملک ابن جمال الدین فیروز کوهیست. آبا و اجداد او از امرای سربداران است. مدّاح بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا است. از آنجا سبک برخاسته و از جهت تقدیم او گویند: وقتی در مجلس سلاطین نا اهلی را برو مقدم نشانیده بودند با طبع مولانا گران نشسته بلا توقف از جهت تقدیم او وقتی در مجلس سلاطین این قطعه را انشا کرد.

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۸

قطعه

شاها مدار چرخ فلک در هزار سال‌چون من یگانه ننماید به صد هنر

گر زیر دست هر کس و ناکس نشانیم‌اینجا لطیفه ایست ندانم من اینقدر

بحریست مجلس تو در این بحر بی‌خلاف‌لؤلؤ به زیر باشد خاشاک بر زبر تا به عهد سلطنت بابر میرزا نیز در قید حیات بود. مشار الیه از هفتاد تجاوز کرده بود در بلده استرآباد در شهور ۸۵۷ نظم دیوان حیاتش از تقطع افتاد.

رباعی

در ماتم شمس از شفق خون بچکیدمه چهره بکند زهره گیسو ببرید

شب جامه سیه کرد ز ماتم تا صبح‌بر زد نفس سرد گریبان بدرید نعش مولانا را به سبزوار نقل کردند. شیخ آزری از معاصران او بوده.

تاریخ وفات مولانا شرف الدین علی یزدی قدّس سرّه

مولانا علی یزدی در علوم ظاهری و باطنی مهارت تمام و حدّت مالا کلام داشته به تخصیص در علم هیأت چنان بوده که پرتو نور آفتاب فیض الهی از لوح اسطرلاب سینه‌اش تابان و در رصد بندی هیأت افلاک روشن و نمایان ارقام زیج در صحیفه خاطرش بی‌دستیاری رقم قلم مرقوم و اشکال تقویم در نظر ظاهرش از هرچه مفهوم و معلوم.

بیت

پرتو آفتاب فیض فتوح‌از سطرلاب سینه داشت وضوح مشار الیه را مصنّفات کثیر البرکات بسیار است. مثل کنز المراد و حلل مطرّز و حقایق التهامل و موطن و شرح قصیده برده و دیوان غزل و قصاید بی‌شمار نیز دارد. در شهور ۸۵۸ بدر منیر حیاتش در اوج سپهر کمال بود که منخسف گردید. مرقد منورش در دار العباد یزد است.

تاریخ راقم، متن، ص: ۵۹

وفات سعد الملة و الدّین حضرت قطب الاقطاب مولانا سعدنا سعد الدّین قدّس سرّه

اصل آن حضرت از ولایت کاشغر است. کسب کمالات صوری و معنوی را در ممالک خراسان حاصل کرده‌اند. اوصاف بزرگی را چه شاهد ازین بهتر که حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی دست طلب در دامن پاک و سر ارادت در حلقه فتراک آن حضرت زده‌اند. در تاریخ ۸۵۹ در روز چهارشنبه جمادی الثانی از دار فانی به سرای جاودانی رحلت کردند. مدفن ایشان در ولایت هرات است.

تاریخ وفات بابر میرزا ابن بایسنغر میرزا

بابر میرزا ابن بایسنغر میرزا آفتابی بود که در آغاز تباشیر صبح جوانی از جهان فانی به ریاض حریم جاودانی تحویل فرمود یا بدری بود که در اول طلوع در برج شرف آخرت منزل گزیده در زمان ارتحال شاه محمود که شکوفه نهال کامگاری و با کوره باغ شهریاری بود او را به امرای عظام و وزرای کرام خود سپارش نموده. در شهور ۸۶۱ از مقام انسی روی به عالم قدسی نهاد. شاهزاده عالیقدر را در مشهد مقدس در روضه سلطان الاولیا سیّد الاتقیاء حضرت امام موسی علی رضا در مدرسه شاهرخی به جانب قبله دفن کردند.

مدّت سلطنت و امتداد دولت بابر میرزا در مملکت مازندران و ممالک خراسان ده سال و چند ماه بوده. اربابان تواریخ گویند اصل مشهد را سناباد می‌گفتند که یکی از قرای ولایت طوس بوده که به برکات مزار علیا درجات حضرت امام شهید شهر گردیده و آن را «مشهد» نامیدند. در تاریخ وفات شاهزاده عزیزی چنین فرموده:

تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش‌عدل نوشیروان بود ناسخ

بود راسخ چو در سخا و کرم‌گشت تاریخ فوت او «راسخ» دیگری چنین گفته:

تاریخ

ناگاه قضا ز قدرت یزدانی‌بر خاک فکند تاج بابر خانی

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۰ در هشتصد و شصت و یک ز تاریخ رسول‌در سادس عشرین ربیع الثانی و نیز در تاریخ فوت بابر میرزا صاحب روضة الصّفا خاوند محمود بسی خوب گفته:

تاریخ

شیری که به شمشیر ستد ملک جهان‌ناگاه فتاد در دلش میل جنان

هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسدبر گوی که «سر نهاده شه بابر خوان» پس هر گاه که شه بابر خان سر خود نهد و نهادن اشارت است به اسقاط حرف اول بالضروره، تاریخ مراد که هشتصد و شصت و یک است معلوم می‌گردد.

مولانا شرف الدین عبد القهار در تاریخ وفات میرزا بابر گفته:

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان نماندکی چنان خورشید تابان در خور است

در ربع ثانی فصل ربیع‌لاله را ساغر ز خون دل پر است

چرخ را گفتم جگرها چاک شدیده را از اشک دامن پر در است

این چه حالست و چه تاریخست، گفت‌فوت سلطان مؤیّد بابر است ولادت شاهزاده در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه بود در شهر هرات، عمرش سی و پنج سال و نه ماه.

تاریخ فوت میرزا علاء الدوله

میرزا علاء الدوله اسن اولاد بایسنغر است. خاقان سعید شاهرخ میرزا بعد از فوت بایسنغر میرزا او را به امارت اعلی و مقامات علیا نصب کرد. زمام امور مملکت و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاده بعد از فوت خاقان مغفور شاهرخ بهادر سالهای فراوان با برادران در نزاع بود و همیشه با اقربا از برای ملک مجادله و مقاتله قیام می‌نمود. اما در هیچ معرکه جمال شاهد ظفر در آئینه مطلب و مدعا مشاهده نمی‌کرد.

چنانچه میرزا سنجر بن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گرکان به اتفاق میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان ابو سعید جنگ کردند میرزا سنجر کشته گردید و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم گریخته از معرکه قتال بیرون

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۱

جستند. یکی از ظرفا مناسب مقام گفته:

قطعه

علا دوله میرزا گریزد ز جنگ‌وگر در سپاهش فریدون بود

پسر گر گریزد مکن عیب اواز آن پرهنر بی‌هنر چون بود بعد از این واقعه میرزا علاء الدوله دو ساله دیگر بود. در اوایل ذیحجه ۸۶۴ در خانه ملک بیستون در کنار دریای قلزم سفینه حیاتش غریق گرداب فنا گردید. ملازمانش نعش او را به هرات برده در بیت المغفره مهد علیا گوهر شاد بیگم به خاک سپردند.

تاریخ وفات خواجه ابو نصر پارسا

خواجه ابو نصر پارسا دست ارادت به دامن پاک هدایت پناه حقایق دستگاه مشکل‌گشای هر مشکل پسند خواجه بهاء الحقّ و الدّین نقشبند زده. از جاده سلوک آن عالیجاه قدم اطاعت بیرون ننهاده در شهور ۸۶۵ دعوت حق را لبیک اجابت گفته از مصنّفات کثیر البرکات او تحقیقات است و مزار فیض آثار او در ولایت بلخ است.

تاریخ فوت شیخ آزری علیه الرحمه

حضرت آزری ابن عبد الملک الطوسی البیهقی، والد شیخ از جماعت سربداران است. مشار الیه به علوم ظاهر و باطن آراسته و دانای دلایل علم ملت و دین، عالم به احکام حقایق کشف و یقین، چراغ معرفت الهی، در بزمگاه قلبش افروخته و ابواب رحمت نامتناهی به کماهی بر گنجینه دلش گشاده گشته. نی خامه مشکین شمامه‌اش شکر نثار و منطق فصیحش گویای جواهر اسرار. حضرت شیخ را بعد از دیوان غزل چندین رساله‌ای است از نظم و نثر مثل جواهر الاسرار و غیر ذلک. وفات شیخ در شهور ۸۶۶ در

زمان سلطنت سلطان محمد ابن بایسنغر بود و در قصبه اسفراین مدفون است. هشتاد سال عمر یافت خواجه احمد مستوفی در تاریخ گزیده وفات حضرت شیخ را چنین گفته:

تاریخ

دریغ از آزری شیخ زمانه که مصباح وجودش گشت بی‌ضو

چراغ دل به مصباح خیالش به انواع حقایق داشت پرتو

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۲ چو او مانند خسرو بود در شعراز آن تاریخ فوتش گشت «خسرو»

تاریخ وفات سلطان ابو سعید

سلطان ابو سعید ابن سلطان محمّد بن میرانشاه بن امیر تیمور گرکان، شاهزاده کامیاب را فلك سریع الانقلاب در ایّام شباب در شانزدهم ماه رجب ۸۷۳ قبای اهل شهادت پوشانیده و از ترك تاج شاهی افسر بر سر نهاده و در همان سال تاریخ شهادت سلطان ابو سعید سلطان حسین میرزا به تخت هرات نشست. دران عصر آفتاب جهانتاب سپهر معانی مولانا جلال الدین دوّانی در فوت سلطان ابو سعید تاریخی در غایت دلپسند گفته و نظمی در نهایت بلند نوشته.

تاریخ

سلطان ابو سعید که در فرّ خسروی چشم سپهر چرخ جوانی چو او ندید

الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بودتاریخ قتل «مقتل سلطان ابو سعید» ۸۷۳ دیگری چنین گفته:

تاریخ

بس که خون می‌چکیدش از دم تیغ گشته تاریخ قتل او «خونریز» در تاریخ ۸۷۴ پرده‌نشین شرم و حیا مخدره مهد علیا فیروزه بیگم مستوره حرم خاك گردید.

تاریخ وفات میرزا یادگار

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمّد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در اواخر یك سال به تخت شاهی خراسان نشست. ماه صفر آن مطلع صبح دولت از آفتاب حیات به سرحد شام ممات رسید. جلّاد بی‌رحم قضا به تیغ جفا پیراهن حیاتش را شفقی کرد. صورت شهادت او در آئینه گیتی چنان روی داده که میرزا یادگار در باغ زاغان که در

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۳

کنار شهر هرات واقع است با محبوبه خود به خواب ناز غنوده بود. سلطان حسین میرزا شبیخون آورده نصف شب چهار شنبه بیست و هفتم صفر به قتل رسانید و عروس مملکت را در کنار گرفت و نسل میرزا شاهرخ منطقع گشت و خراسان بر سلطان حسین میرزا قرار یافت. در وفات میرزا یادگار مولانا کمال الدّین عبد الواسع که از کاملان عصر و از فاضلان بود تاریخی به غایت نیکو نوشته.

تاریخ

شد شهر سفر شهید هم «شهر صفر»از سال شهادتش دهد باز خبر از همین تاریخ ۸۷۵ ملاذ الانام مرجع الکرام مقتدای خاص و عام مرشد جام مولانا عبد الرحمن اتمام شرح قصیده میمیه خود فرمودند.

تاریخ

تاریخ مه سال وی از شهر صفر

تاریخ وزارت امیر علیشیر نوائی

در تاریخ شهر برات ۸۷۶ صدر الانام، دستور الکرام، مغیث البرّیه بالا هتمام، مقرب الحضرت السلاطین کمال الدّولة و الدین امیر کبیر میر علیشیر در صدر صدارت و در مسند وزارت چون نقش اقبال در قلب دلها نشست و حکم شاهنشهی و امر ظل اللهی سلطان حسین میرزا صادر شد که به مهر مهرنشان آن سپهر مکان را جریان نباشد و امیر کبیر از این مقال فرمان امتثال سعادت اتصال بین الاقران و الامثال سرافرازی تمام یافت و فرمان تاریخی در نظر مولانا ظاهر شده که در زمان سلطان سنجر ابن سلجوق مرقد مطهر و مزجع منور و قبر معطر واقف اسرار خفّی و جلی حضرت ولایت پناه شاه مردان مرتضی علی کرّم الله وجهه در قریه خواجه خیران که از موضع بلخ است می‌باشد. در آنجا والی وقت جمع اعیان ولایت را طلب فرموده قرعه مشورت درین باب در میان غلطانیدند. بعد از آن از روی تاریخات مورخین همه تعیین یافت که آن گنج مدفون در همین زمین است.

بعد از تردد و توجه، حفره پیدا گردید که نسیم روضه جنّت از آن می‌وزید. در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد که مصفاتر از سینه صادقان و مجلّاتر از قلوب عارفان و بر کنار آن لوح آینه مصور و منقوش بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله. چون

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۴

صفحه حال را بدین منوال مطالعه نمودند، قاصدی که چون نسیم صبا سبکرو بود به جانب گلستان هرات روانه کردند و برگ صحیفه مکتوب را که چون طومار غنچه در لحاف حریر زمردین پیچیده بود به دست سلطان حسین میرزا رسانیدند. سلطان از مضمون آن آگاهی یافت و ازین اشارت با بشارت بسی شکفتگی چون گل روی داد. در اندك زمان این خبر بهار اثر چون بوی گل بهر طرف انتشار یافت. سلطان بی‌توقف بر باد پای سرعت سوار گردید به صوب ولایت بلخ شتافت. بعد از طواف روضه مطهر اشارت به عمارت کرد معماران گلدست قوی چنگ و بنّایان هوشمند صاحب فرهنگ در اندك زمان عمارتی برپا کردند که مهندس خرد انگشت تحیّر به دندان تفکر می‌گزید و عقل کاردان از چگونگی آن معترف بقصور می‌گردید. از آن تاریخ تا این وقت که هزار و صد است آن آستانه عالی و صفه متعالی قبله مقبلان و کعبه صاحبدلان است. سالکان طریق طلب و رهنوردان بادیه مطلب از جوانب و اطراف متوجه طواف آن مطافند. پادشاهان عالیجاه تراب عتبه عزت مرتبه عالی ولایت پناهی را به لب ادب بوسه می‌زنند و چون حلقه روی ارادت بر در طلب نهاده ملازم آن آستانند. خواص و عوام بلکه جمهور انام از روی تعظیم و اکرام و از کمال اعتقاد و احترام به مقاصد مطالب صوری و معنوی و به مرادات دنیوی و اخروی واصل می‌گردند.

در صور الاقالیم است که بلخ را منوچهر ابن فریدون بنا کرد. در قدیم در آنجا خانه‌ای ساخته بوده‌اند که حوالی آن صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع زیاده از صد ذراع و آن خانه را به طریق کعبه تعظیم و تکریم و بتخانه ایشان بود ملوك چین و هندوستان آن را ویران کردند. مشایخ در آنجا بسیارند. در تاریخ ۸۸۶ مفخر العظام مرجع الکرام حضرت مولانای جام بر لمعات حضرت شیخ فخر الدین ابراهیم الهمدانی الشهیر بالعراقی مختصریست از فصوص الحکم شرحی نوشته. الحق شرحی که هر لمعه‌اش پرتویست از اشعه انوار اسرار الهی یا ذره‌ای است تابنده از آفتاب جمال جلال لایتناهی و در تمامی این شرح نام مخدومی جامی خود تاریخی نوشتند. تاریخ

با تمام هستیست جامی اسیر

در شهور ۸۸۸ بود که بکر فکر حضرت مخدومی از جمله ضمیر منیر به دستیاری خامه سرعت مسیر در ساحت صحیفه به تحریر قصه حضرت یوسف و زلیخا خرامید و هریك از

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۵

شاهدان شیرین معانی را زلیخاوار پرده‌نشین الفاظ گردانید.

از حضرت مخدومی سؤالی نموده‌اند که کتاب یوسف و زلیخا در کدام سال به اتمام رسید. علی الفور جواب فرموده‌اند که شش محرم. در مرتبه ثانی لب سؤال بر کیفیت تاریخ گشادند. آن حضرت فرمودند که شش محرم. در مرتبه ثالث عرض حال نمودند که شش محرم چند شود فرمودند که عدد خیر. حال آنکه عدد شش محرم به عدد خیر برابر است که هشتصد و هشتاد و هشت است.

در همین تاریخ ۸۸۸ بابر میرزا ابن عمر شیخ ابن سلطان ابو سعید در اندجان در شش محرم از ظلمات ملک عدم به روشنایی شهرستان وجود آمد. مولا میرک که از دانشمندان عصر و از فاضلان دهر بود اتفاقا با دهمین تاریخ حضرت مولوی روی داده.

تاریخ

چون در شش محرم آمد شه مکرمتاریخ دولتش هم آمد «شش محرم» در شهور ۸۸۶ قطب الاقطاب ملاذ الابرار و الاخیار حضرت خواجه احرار قدّس سرّه در ولایت اندجان رفتند جهت صلح دو برادر یکی عمر شیخ، دیگری سلطان احمد که از فرزندان سلطان ابو سعید گرکان‌اند. اکثر در میان هر دو برادر منازعت می‌بود و از روی کریمه عظیمه «فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ» و هم به واسطه قدوم خیریت لزوم آن حضرت بینهما مخالفت مرتفع گردیده صلح واقع شد.

وفات سید نقی الدین

سید نقی الدین محمد میر کرمانی از سادات عظام کرمانند و از چهار مذهب به قول امام شافعی عمل می‌کردند. در علم فقه اعظم عظام و اعلم زمان و در سایر علوم ذوفنون دوران بوده. در تاریخ شهر ربیع الاخر ۸۹۲ از دار دنیا به عالم عقبی شتافته. یکی از فضلا این تاریخ را در سلک نظم منتظم گردانیدند.

تاریخ

عماد دین نقی الدین محمد میر کرمانی‌که در علم و عمل او را نباشد در جهان ثانی

ربیع الاخر آن سیّد به سوی عالم عقبی‌سفر بگزید و بیرون شد روان از عالم فانی

چو وصفش ذوفنون آمد به نزد اهل علم آخرپی تاریخ فوت او تو نیزش ذوفنون خوانی

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۶

در تاریخ ۸۹۲ حکومت ولایت استرآباد به امیر خیر نهاد. میر علیشیر بار دوم نامزد گردید و از مسند وزارت در مرتبه امارت متمکن گشت. در آن اوقات مولانا جلال الدین عطاء اللّه مشهدی که از فضلای زمان بود تاریخی به غایت مناسب گفته و درّ معنی به مثقب فکر سفته.

تاریخ

آن میر نظام دین علیشیراوصاف برون ز حد تقریر

چون کرد قبول باز امارتتاریخ شود «امارت میر»

تاریخ وفات حضرت خواجه احرار قدسّ سرّه

اشاره

عارف معارف اسرار اله سالک مسالک سبیل الله قطب فلک ولایت بی‌اشتباه، هدایت پناه، حقایق آگاه، خواجه احرار عبید الله قدّس سرّه. آن حضرت را دست ارادت به دامن پاک کامل مکمل تربیت اسلوب مولانا یعقوب بود. اما حضرت خواجه را با وجود اساس شاهنشاهی و استعداد بی‌قیاس پادشاهی قدم همّت از جاده مستقیم فقر بیرون ننهاده و دیده حق بین را بغیر از تجلّیات جمال الهی به

اسباب دنیایی نگشاده. آن حضرت هرچند تموّل بر وجه اتم بوده با وجود توجّه به وجه زراعت داشته محصول آن را صرف مساکین و فقرا می کردند و از آن زراعت توشه راه‌آخرت می‌برداشتند چنانچه حضرت مخدومی جامی در شأن حضرت ایشان می‌فرمایند:

بیت

هزاران مزرعه در زیر کشت است که زاد رفتن راه بهشت است مقرّر است که مصداق مزارع و کشت «الدنیا مزرعهٔ الاخرهٔ» آن حضرت خواهند بود. مطلق به اعتبار قطع کردن تعلق است از ما سوی. چشم پوشیدن است از دنیا و مافیها و این مراتب مخصوص سیّد الابرار حضرت خواجه احرار همواره پادشاهان عالیجاه سر ارادت بر عتبه گردون مرتبه آن مقبول درگاه اله دارند و از روح پرفتوح شریف لطیفش طلب استمداد می کنند. علما و فضلا و سائر زائر از ریاض روضه معطر نزهت آیین آن حضرت که از جویبار بحر رحمت الهی و از دریای موّاج مفخرت لایتناهی سرسبز گردیده گلهای مراد از گلبن اعتقاد می‌چینند و از شجره پر ثمره اخلاص میوه اختصاص می‌یابند.

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۷

لمؤلّفه

تاریخ راقم متن ۶۷ لمؤلفه ..... ص : ۶۷

تا روضه خواجه مظهر انوار استمنزلگه قطب و مجمع ابرار است

خیریّت هر دو کون گردد حاصلهرکس که غلام خواجه احرار است الحاصل خامه هیچمدان قاصر بیان الکن زبان چه می‌تواند گفت و چه می‌تواند نویشت سطری از شرح احوال و اقوال آن سلطان الاولیاء معین الفقرا. آنجا که حضرت مخدومی جامی در تحفهٔ الاحرار خود فرموده‌اند:

زد به جهان نوبت شاهنشهیکوکبه کوس عبد اللّهی

روی زمین کش نه سر بی‌تن استدر نظرش چون روی یک ناخن است

یک روی ناخن که به دست آیدشکی بره فقر شکست آیدش

آن که ز حرّیت فقر الله استخواجه احرار عبید الله است و حضرت مولانا محمد قاضی در سلسلهٔ العارفین شرح چگونگی حال آن برهان الواصلین سیّد المقربین را کما هو حقّه نوشته‌اند و حضرت سید اکمل میر عبد الاوّل قدّس سرّه در جمع خود از مجمل تا مفصّل شرح بیان اوقات فرموده‌اند. زندگانی حضرت ایشان را به قلم مشکین رقم کرده و جناب مولانا فخر الدین علی ولد مولانا حسین واعظ در کتاب فایض الانوار و البرکات رشحات رشحه از مقامات آن معدن کشف و کرامات و صاحب خرق عادات در تحریر بیان آورده در تاریخ ۸۹۵ در شب شنبه در قریه کمانگران که از قرای سمرقند است ارتحال نموده و از آن جمله خواجه گفشگر نعش مبارکش آورده آن جسم پاک او را خلوت گزین صومعه خاک کردند. بسی از اولیای کبار و علمای تألیف شعار، تصنیف اقتدار، در جوار مزار فیض آثارند. از آن جمله آبای عظام و اجداد کرام راقم‌اند مثل ولایت پناه حقایق آگاه اعلم العلماء بلا اشتباه حضرت مولانا عصمت اللّه. دیگری مفسّر آیات بیّنات کلام ربّانی مبیّن احادیث حضرت نبوی به لفظ و المعانی مولانا محمود گیلانی ابن مولانا نعمت الله. دیگر از علمای دین و هادیان راه یقین بسیارند. و دوری مزار فایض الانوار بزرگوار تا به شهر نزدیک است به یک میل راه و درین راه خیابانیست در راستی چون اعتقاد زایران و در خرمی مانند ریاض جنان.

لمؤلّفه

طُرفه خیابان که درختان اومی‌برد از طوبی خلد آبرو

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۸ هر تنه بگذشتی ز چتر سحاب‌پنجه زده بر کمر آفتاب

آنکه گذشت از فلک هفتمین‌ریشه او شد رگ گاو زمین

سِدره بود شاخچه پست اوتا چه بود شاخ زبر دست او

نسبت هر یک به بزرگی تمام‌گام نهادی نه برون از مقام

جمله سرافکنده ز روی نیازگشته صف آرا چو قیام نماز

سرو خیابان بقا اتّصاف‌خورده ز سرچشمه خضر آب صاف

هر شجری هست کنون بیشکی‌از شجر وادی ایمَن یَکی

ساق درختانش ز نزدیک و دورساعد موسی است تجلی ظهور

هر یک ازین نخل هدایت ثمرمی‌دهد از مرشد کامل خبر

اهل سلوک از دو طرف رهنمون‌تا نرود هیچکس از ره برون

این همه خوبی نه ز آب و هواست‌فیض مزار شرف اولیاست

سید قطب و سند اتقیاکعبه مطلب اثر مدعا

آنکه ز اسرار ضمیر آگه است‌هادی دین خواجه عبید الله است

زایر این روضه خلد اشتباه‌می‌رود از سایه طوبی براه

هر که درین ره نه به سر زود رفت‌دیر به سر منزل مقصود رفت

وانکه درینجا قدم از سر بریدروی در آیینه مقصود دید

یا ربم از لطف ز کِه تا به مِه‌با همه توفیق زیارت بده اکثر فضلای زمان در وفات حضرت ایشان مرثیه‌ها و تاریخها گفته‌اند، بعضی از آن این است.

تاریخ

به هشتصد و نود پنج در شب شنبه‌که بود رفته چو از فوت احمد مرسل

کشید خواجه دنیا و دین عبید الله‌شراب صافی عین جنان ز «جام اجل» امیر کبیر صائب تدبیر میر علیشیر در تاریخ حضرت ایشان چنین گفته:

تاریخ

خواجه خواجگان عبید اللّه‌مرشد سالکان راه یقین

شد به خلد برین که از فوتش‌سال تاریخ گشت «خلد برین»

تاریخ راقم، متن، ص: ۶۹

دیگری گفته: «مرشد عارف». دیگری گفته:

تاریخ

هاتف غیب سال تاریخش‌گفت برگو «نماند مرشد راه»

تاریخ وفات سلطان احمد میرزا

سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابو سعید بر تخت سمرقند چون سایه دولت بر فرق سعادتمند قرار یافت. در هوای عدالتش کبوتر هم پرواز باز بود. در بیشه شجاعتش شیر یار روباه در مقام عجز و نیاز. امّا در تاریخ ۸۹۶ ظلّ الهی لوای والای سلطنت در دار الملک

آخرت افراشت و سرای بی‌بقای دنیا را بهمگنان گذاشت. یکی از فضلا تاریخی نیکو گفته:

تاریخ

خرد تاریخ ظل الله را گفت‌یکی از «صدر ظلّ الله» کم شد صورت الف را از صدر ظل الله به قاعده انتقاد مطلعی اسقاط کرده شود. هیأت ظ با ضاد تبدیل خواهد یافت بدین اسلوب رقم تاریخ که مطلوب است محصول خواهد یافت. امّا خالی از تکلّف نیست با آنکه صورت تصحیف ملاحظه کرده شود به این طریقه یکی از صدر ظلّ الله کم شد یعنی عدد را از ظل اسقاط کرده هشتصد و نود و شش باقی می‌ماند.

تاریخ مقصود همین عدد است و قبر سلطان احمد در جوار مقبره صاحبقران امیر تیمور گرکان است.

تاریخ وفات یعقوب میرزا

یعقوب میرزا ابن حسن بیک ابن علی بیک ابن عثمان بیک ابن قتلغ بیک ابن حاجی بیک است. از پادشاهان آق قویونلوانـد. نه تن بسلطنت رسیده‌اند. مدت ملک ایشان چهل و دو سال بود. امّا یعقوب بیک میرزا هنوز نخل حیاتش بسر نرسیده بود که در یازدهم صفر ۸۹۶ از بیت الاحزان دنیا چشم پوشیده قافله سالار ملک آخرت گردید.

مولانا بنایی که اساس ارکان ابیات ازو استوار است این تاریخ لایق نوشته:

تاریخ

شاه یعقوب آنکه شاهانش‌همه چاکر شدند او خسرو

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۰ بود کیخسرو زمانه خویش‌رفت تاریخ ماند «کیخسرو» مدت ملکش دوازده سال و دو ماه، عمرش بیست و هشت سال بود و قبل از فوت او برادرش یوسف بیک و مادرش سلجوقشاه از عالم رحلت کردند و مولانا بنایی شاعر نیز درین وقت گفته:

بیت

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری‌عزیزان یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری و حضرت مخدومی نیز درین باب گفته:

بیت

عمری دل من ز شوق یعقوب طپیدیعقوب برفت و روی یوسف ندید

رنجی که به من از غم یعقوب رسیدهرگز یعقوب از غم یوسف نکشید و این رباعی نیز از مخدومی جامی است.

رباعی

در راه طلب طالب و مطلوب نماندندر بزم طرب راغب و مرغوب نماند

نیل فلک از موج قضا طغیان کرددر مصر لقا یوسف و یعقوب نماند

تاریخ مدرسه سلطان حسین میرزا بایقرا

در ولایت هرات در همین تاریخ ۸۹۸ سلطان حسین میرزا جهت علمای دین و فضلای فضیلت آئین و سالکان راه یقین مدرسه بنا فرمود که کاردانان عقل و خورده‌شناسان خرد انگشت تحیّر به دندان تفکر می‌گرفتند. صاحبان علم مساحت ارتفاع این خیر البقاع را با پیش طاق لاجورد زرنگار فلک در یک مسافت دیده‌اند.

خیر الانامی حضرت مخدوم جامی را در آن مدرسه پرتزئین و در همان بنای بهشت آئین چون حضرت ادریس در مسند تدریس

بودند جمهور طلبه از خوان افاده آن مدقّق الاجتهاد نصیب و استفاده بقدر استعداد می‌ربودند. از برای تمامی مدرسه عالی هر یک از فضلا تاریخها گفته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۱ این عمارت که خیره است دروچشم صورتگران چین و خطا

هست و بانی سال تاریخش«شاه سلطان حسین بایقرا»

ذکر تولد زبدهٔ الانام مولانای جام و تاریخ وفات آن خیر انجام قدّس سرّه

عالیجناب متعالی نساب قدسی مآب قطب الاقطاب مرجع الکرام حضرت مولانای جام والد بزرگوار آن مخزن الاسرار معدن الآثار احمد بن محمد دشتیست و دشت قریه‌ای است از توابع اصفهان. والده ایشان او اولاد امام محمد شیبانی است. نام نامی عبد الرحمن گویند والد ایشان بنابر حوادث زمان و انقلاب دوران از صوب اصفهان به جانب خراسان آمده در قصبه خرجرد جام قریب بتربت زنده فیل احمد جام مقام کردند و هم در آن ولایت متأهل شدند و حضرت مشار الیه در شب بیست و سیوم شهر شعبان ۸۱۷ از جهلستان عدم به علم آباد وجود قدم نهاد.

قطعه

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی که زد ز مکّه به یثرب سرادقات جلال

ز اوج قله پروازگاه عرش قدم‌بدین حضیض هوا سُست کرد تا پر و بال چو مولد و مقام جام بود بنابراین سبب جامی تخلص کردند چنانچه خود این معنی را به ابروی بیان اشارت کرده:

مولدم جام و رشحه قلمم‌نشئه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعاربه دو معنی تخلصم جامیست بعد از اندک زمان عالم از لمعات شمع فضایل آن جناب و لوایح چراغ کمال آن کمالات اکتساب چون فروغ مشعل آفتاب منوّر و روشن گردید و نفحات الانس انفاس ریاضت اساسش صفحات ریاض علوم ریاضی و غیره را نزهت و نزاهت و خضرت و خضارت بخشید و از بهارستان طبع شگفت پیرا [کذا] بوستان نظم و گلستان نثر خرمی و نضارت یافت. آری اگر مصنّفات کثیر البرکاتش را مسبّحان عالم بالا چون سبحهٔ الابرار دست به دست گردانند سزاست با مقربان ملأ اعلی مانند تحفهٔ الاحرار سر دست آرند رواست.

مشار الیه در زمان سلطنت سلطان ابو سعید میرزای گرکان به ترتیب دیوان غزل و تألیف بعضی رسایل پرداخت و سایر مؤلفات در ایام دولت سلطان حسین میرزا تحریر یافت.

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۲

امیر کبیر صایب تدبیر میر علیشیر که مطاع جهانیان و مراد عالمیان بوده مطیع و مرید آن جناب بوده ازین اطاعت و ارادت سرافرازی می‌یافت. همیشه غاشیه متابعت بر دوش جان و کمند ارادت بر گردن اذعان داشت و حضرت مخدومی قاعده مودّت و شرایط محبت درباره آن مقرّب حضرت به جای می‌آورده. بلکه بعضی از تألیفات به نام نامی و اسم گرامی او نوشته‌اند. هشتاد و یک سال شربت زندگی را متکفل حیات نوشید و بعد از آن در زمره «وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً» گردیدند چنان که از عدد حروف کاس که مرادف جام است معلوم و مفهوم می‌گردد که در مدت عمر چهل و چهار کتاب تصنیفش نموده و آن مؤلفات نیز موافق عدد حروف جام است که مرادف کاس است. اعداد و اسامی رسایل و تصنیفات رفیع الدّرجات برین ترتیب است:

تفسیر کلام از فاتحهٔ تا آیت «فایای فارهبون»، شواهد النبوهٔ، نفحات الانس، مقصد الفصوص، رساله طریقه صوفیه، شرح لمعات، شرح نصوص، لوامع، شرح بعضی ابیات فارضیه، لوایح، شرح تبیین مولانای روم، شرح تبیین امیر خسرو دهلوی، شرح حدیث ابی ذر عقیلی، شرح سخنان خواجه محمد پارسا، ترجمه اربعین، مناقب حضرت مولوی رومی، مناقب خواجه عبد اللّه انصاری، رساله تحقیق

مذهب صوفیه، رساله در اثبات وجود، رساله در جواب و سؤال هندوستان، رساله در لا ـ اله الّا الله، رساله در مناسک حج، هفت اورنگ بدین ترتیب سلسله الذهب، سلامان ابصال، تحفهٔ الاحرار، سبحهٔ الابرار، یوسف زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندر، دیوان اول، دیوان ثانی، دیوان ثالث، بهارستان، رساله کبیر در معمّا، رساله صغیر در معمّا، رساله منظومه در معما، رساله عروض، رساله قافیه، رساله موسیقی، منشأت، شرح ملّا بر کافیه، و شرح مفتاح الغیب.

اوقات کثیر البرکات را همیشه در تألیف و تصنیف می‌گذرانیدند. با وجود اشتغال عبادت حضرت ذوالجلال لحظه به اهمال نمی‌گذاشت در تاریخ هژدهم محرم الحرام یوم جمعه ۸۹۸ مرغ روح پرفتوحش از قفس قالب پرواز نموده بشاخسار سدرهٔ المنتهی آشیان و مأوی کرد و نعش مبارک مخدومی را به عیدگاه هرات به تخت مولانا سعد الدین کاشغری در پیش رویش دفن کردند.

امیر کبیر میر علیشیر در مرثیه آن حضرت ترکیب بند غرّا در سلک نظم کشید که مطلعش این است:

مطلع

هر دم از انجم و از چرخ جفای دگر استهر دم از انجم او داغ و بلای دگر است

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۳

مولانا نور الدّین که از شاعران ابدال و از دانشمندان صاحب حال بود این گوهر تاریخ را از صدف سینه برآورده در رشته نظم کشیده و آویزه گوش مستمعان گردانید.

تاریخ

جامی که بود مایل جنّت مقیم شدفی روضهٔ مکرّمه عرضها السّماء

کلک قضا نویشت روان بر دَرِ بهشتتاریخِهِ «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» مولانا حسامی در تاریخ وفات زبدهٔ الانامی چنین گفته:

تاریخ

جامی که آفتاب سپهر کمال بودتصنیف کرده بود ز هر علم بی‌حسیب

رفت از میان و ماند میان سخنورانتاریخ فوت خویش به اشعار دلفریب ***

در وفات امیر بیک سِیَرگشت تاریخ «ساقی کوثر»

تاریخ وفات پهلوان احمد بن محمد

پهلوان احمد بن محمد ابو سعید علیه الرحمهٔ الرضوان از معاصران مخدومی جامی‌اند.

مشار الیه با وجود لباس پراساس قال محلّی به حلیه حال بوده‌اند. دایم الاوقات مصاحبت به حضرت مولوی جامی داشته‌اند امّا از روی الفتی که در میان هر دو بزرگ واقع بوده در عالم جسمانی بعد از گذشتن یک سال در دویم شهر جمادی الثانی ۸۹۹ در نعمت آباد هرات مرغ روح مشار الیه با روح پرفتوح حضرت مخدومی در عالم مجردات ملاقات کردند و مدفن او در ولایت هرات است. در تاریخ فوت پهلوان امیر علیشیر این معنی را در خیر بیان آورده:

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشورکه در دهرش نبود اقران و امثال

سر سر حلقه اهل طریقتکه رفت از قید گیتی فارغ البال

ز بعد قطب عالم عارف جامکه او مخدوم عالم بود از اقبال

پس از سالی سوی جنّت خرامیدازین دیرینه دِیرِ مختلف حال

اگر پرسد کسی تاریخ فوتشبگویش «بعد مخدومی به یک سال»

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۴

تاریخ فوت قاضی نظام الدین قدّس سرّه

قاضی نظام الدین ابن مولانا شرف الدّین ابن حاجی محمد فراهی است. مولانا شرف الدّین در سلک علمای کرام ابو القاسم بابر میرزا انتظام داشت. گویند قاضی نظام الدّین در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا در مسند قضای ولایت هرات متمکن بود. عدالت در زمان او به مرتبه‌ای بود که در دار المحکمه معدلتش منافات بین التضاد مرتفع می‌گشت. در تاریخ ۹۰۰ سجل حیاتش به حکم قاضی الحاجات به توقیع ممات موشّح گردید و در مزار فیض آثار مقرب الحضرت الباری خواجه عبد الله انصاری مدفون گشت. صاحب روضهٔ الصفا محمود بن خاوند شاه این رباعی تاریخ را نظم کرده:

تاریخ

آن کس که شریعت به نظام از وی شداز حکم قضا سجل عمرش طی شد

از صفحه دل چو محو شد نام نظامتوضیح پذیرفت که فانی کی شد در صورت تعمیه هرگاه که نام از اسم نظام محو گردد که محو از آداب عمل اسقاط است.

تاریخ ۹۰۰ ایضاح پذیرد.

دیگری از فضلای زمان در تاریخ قاضی گفته:

تاریخ

به مولانا نظام الدّین قاضیفلک چون از کجی تیغ جفا راند

ز بس کو بود در امر قضا راستبجای راستانش چرخ بنشاند

ز بهر فوت او تاریخ جستمخرد گفتا «قضا بی‌راستی ماند» نزد راست طبعان ظاهر است که از قضا اسقاط الف کرده است.

فوت میر محمد امین

میر محمد امین که از امرای سلطان حسین میرزا بود و اعتبار تمام عند الانام و عزّت لا کلام بین الخواص و العوام داشت. آخر از روی کریمه «وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» بتلبیس ابلیس بر امام زمان و سلطان عظیم الشأن جلی العدل و الاحسان یاغی شده از مضمون «لا ظفر مع البغی» آگاه نگردید و از طریق مستوی مستقیم انقیاد بیرون

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۵

آمد و قدم از جاده اطاعت و فرمانبرداری یکسو نهاد. گردن تسلیم از رشته ارادت و کمند عبودیت پیچیده و از کیفیت شراب غفلت سرمست بوده راه مخالف می‌پیمود. آتش ظلم در خرمن حیات بیچارگان می‌انداخت و مظلومان را دود آه به کهکشان فلک می‌رساند.

اما ارکان قصد دولت سلطنت را معمار به دستیاری تعدی و پایمردی ستمکاری هرچند به آسمان نخوت رسانید عاقبت صرصر غضب شهریاری بنای نا استوار بی‌مدار اعتقادش را به خاک خواری برابر کرده امارت او بی‌نظام و حکومت او بی‌انتظام گردید. سر بی‌مغز او را که از خرد خالی و از نخوت پر بود در خدمت سلطان به شهر هرات آوردند. امیر خرد تخمیر میر علیشیر تاریخی در عبارت تعمیه فرموده:

تاریخ

ظالمی را کشته سوی شهر آوردند سرآنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود از اسم ظالم هرگاه که سر او را آورده شود که ظ

خواهـد بود تاریخ ۹۰۰ به حصول می‌پیونـدد. محمـد امین میرزا که از آب شمشـیرش سـرهنگان در گرداب بلاـ بودنـد و از سـیلابه خنجرش نهنگان در غرقاب فنا در تاریـخ ۹۰۳ از دریای پرطوفان عالم چون موج به یکدم در گذشت. یکی از فضـلا در تاریخ فوت او گفته:

تاریخ

سال فوتش من از خرد جستم‌گفت تاریخ او «خراب ملک»

فوت میر بابای مهردار

سروزیب قبارشـک نسـیم صبا میر بابـا، سـلطان حسـین میرزا سر نیـاز به آن سـرو نـاز محمودوار بـا ایـاز بوده از غایت محبت و مهر مهرداری او را کرده و داغ محبتش چـون نقش نگین از صـحیفه سـینه‌اش بیرون نمی‌رفت. امـا در ایـام جوانی و موسم کـامرانی نـامه عمرش به پایان رسید. ماه شعبان در شب برات ۹۰۴ چرخ بد مهر مهر خموشی بر دهان او نهاد.

فضلا در فوت او تاریخها نوشته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

میر سپهر مرتبه مِهر اقتداربابد که بود نادره در خُلق و در صفات

اندر شب برات به تقدیر ایزدی‌شد نام هستیش از دفتر حیات

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۶ تاریـخ فوت او شودت منکشف چو روزهرگه که کم کننـد یکی از «شب برات» دیگری نگین معنی را به کرسی لفظ چنین نشانیده:

تاریخ

میر بابای مهردار که چرخ‌زده مُهر خموشیش به دهان

یعنی آن گنج لطف و [داد] و کرم‌شد به کنج لحد ز دیده نهان

دوشم آمد به خواب وقت سحرگفتمش ای انیس پادشهان

چیست تاریخ سال فوتت گفت«باد باقی حیات شاه جهان»

فوت مولانا کمال الدین

مولانا کمال الدین ولد مولانا شهاب الدین اسماعیل طبسی است. در ایام سلطنت سلطان حسین میرزا در تاریخ ۹۰۴ بود که در صدر صدرات و در مسـند عزّت متمکّن گشت، از فنون علوم بهره‌ور بلکه از کلیّات باخبر. چنانچه شـرح منازل السایرین و مجالس العشاق از آن یگانه آفاق مولانا کمال الدین است. مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت او گوید:

تاریخ

ای آنکه ز تو زیاده شد صدر قریش‌بر اوج صدارتی مه بدر قریش

ای صدر قریشی لقب عالیقدرتاریخ صدارت تو شد «صدر قریش»

تاریخ فوت ملا شمس الدین محمد روحی

اشاره

مولانا محمد روحی روّح اللّه روحه نام مبارکش شمس الدّین محمد است. پیشوای اهل زمان و مقتدای آدمیان بود. همیشه طالبان به آستان قبله راستان رسیده از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات کرده، به مرادات فایض می گشتند. در اوایل ماه رمضان در تاریخ ۹۰۴ مریض گشته در شانزدهم ماه مذکور در روز شنبه عالم جسمانی را وداع کرد و روح پرفتوحش به عالم مجرّدات انتقال نمود. نعش مبارکش را به عیدگاه هرات برده در پهلوی قبر مولانا سعد الدّین کاشغری دفن کردند. بعد از چند روز بعضی از مریدان شبی در آنجا رفته آن گنج مدفون را در گازرگاه آورده در جنب مزار مقرب باری

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۷

خواجه عبد اللّه انصاری به خاک سپردند. سلطان ابراهیم که امین تخلص دارد در تاریخ ملّا محمّد روز و ماه و سال را در یک مصرع ظاهر کرده و آن پسندیده است.

آن پیر که سِرّ عشق او رااز عین شهود بود مشهود

منسوب به روح در حقیقت‌زد نسبت هر دو کون مقصود

شد سوی جنان و گشت تاریخ‌شنبه که ز صوم شانزده بود دیگری چنین گفته:

تاریخ

شیخ روحی که بود استحقاق‌زبده عارفان روی زمین

کرد پرواز از نشیمن خاک‌روح پاکش به اوج علیین

«مرشد عصر» بود تاریخش‌ز اتفاقات دهر گشت همین در تاریخ ۹۰۴ بود که امیر کبیر صایب تدبیر میر علیشیر در ولایت هرات مسجدی بنا کرد.

الحق مسجدی که زمین فیض مآثرش چون ساحت عارفان روشن و مصفّا و رسوخ قواعد بنایش چون عماد اعتقاد صادقان پای برجا. منبرش بچند پایه رفیع‌تر از عرش عظیم و صورت محرابش به اشارت ایزد اهل سجده در رکوع تعظیم.

لمؤلّفه

چه مسجد قبله ارباب حاجات‌عبادتگاه اهل خرق عادات

چو بیت الله از روی ارادت‌نهاده خلق هر سو رو به طاعت

فتوح از مبدأ فیّاض عام است‌که هر دروازه‌اش دار السّلام است

ز روی فیض رفعت همچو منبرز مسجدهاست چندین پایه برتر

گر این سنگین بنا از خاک و آب است‌ز حسرتخانه شیطان خراب است از برای اتمام این مسجد عالی مولانا درویش علی تاریخ لایق نوشته:

تاریخ عمارتش اگر می‌خواهی«ارقام عناصر است افلاک» از روی قاعده تلمیح رقم عناصر چهار است و رقم صفر همان صفر است و رقم افلاک نه. این ارقام را به طریق ترتیب ملاحظه کرده شود ناچار رقم نهصد و چهار پذیرد که مقصود است.

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۸

تاریخ وفات امیر حسین معمّایی

مولانا امیر حسین نیشابوری در تزکیه نفس نفیس و در تصفیه باطن شریف عدیم المثل و معدوم المثال بوده، به علم ظاهر نیز مشغولی نموده، اوقات تحصیلش چون اعمال تکمیلی کاملان نه چون ازمان تسهیلی ساهلان، در اکثر علم بی‌بدل بود و به تخصیص

در فنّ معما، چه اسم نامی و نام گرامی او در همه جا مشهور است. چنانچه تشبیه و نظیرش در مرآت قلب عکس‌پذیر نیست. همیشه از پرتو شمع ادراک آن بلند مرتبه آفتاب استعاره روشنی کردی. زمانی که مهلت حیات سرآمد در تاریخ ۹۰۴ معماران قضا، ترکیب عنصری او را بی‌تحلیل اجزای صوری از پای درآورد و روح مجرّدش را از روی انتقاد مقطعی انتزاع نموده ببیت المعمور آخرت برد. مدفن آن نادره فنّ هرات است در گنبد مسجد در دار الملک اخلاصیه مقرب سلطانیه امیر علیشیر.

تاریخ

مظهر خُلق حسن میر حسین‌سیّد فاضل فرخنده صفات

کرد رحلت به سوی خلد برین‌یافت از حادثه دهر نجات

نور رحمت چو برو نازل شد«نور رحمت» شودش سال وفات دیگری چنین گفته:

سیّد حسین قدوه ارباب فضل بودبر اهل تعمیه همه فایق فتاده بود اصل هرات بفتح است امّا در السنه عوام به کسر مشهور گردیده. از اعظم بلاد خراسان است و آن را اسکندر بنا کرده است. مولانا عبد العلی بیرجندی در کتاب اقالیم نوشته: در وقت ذو القرنین متوجه ملک چین بوده. بدان موضع رسیده چون باد صبا در آن موضع بسیار می‌وزید آن زمین را موافق مزاج خود یافت. فرمود در آنجا شهری بنا کنند. طول و عرض آن را تعیین نمود. بعد از رجعت از ولایت چین قلعه او را مهیا کرده بودند و در آنجا قریب به چهار دانگ فرسخ است.

و صاحب تقویم البلدان گوید که در قدیم الایّام ولایت هرات چهار دروازه داشته، یکی بر شمال آن را دروازه بلخ گفتندی، دیگری به جانب جنوب آن را دروازه سیستان گفتندی، و ثالث به جانب مشرق آن را دروازه غور می گفتند، رابع به سوی مغرب بوده و

تاریخ راقم، متن، ص: ۷۹

آن را دروازه شیراز گفتند. حالا این اسماء تغییر یافته، دروازه‌ای دیگر به طرف شمال زیاده گردیده است.

تاریخ فوت امیر صایب تدبیر میر علیشیر نوایی قدّس سرّه

خسرو اقلیم سخن آرائی نظام الدّین امیر علیشیر نوایی در دور سلطنت سلطان حسین میرزا از منصب وزارت به مرتبه امارت رسیده بود. امّا در امور وزارت چنان بود که با صابت تدبیر زنگ کدورت از آیینه دولت می‌زدود و از وفور درایت از عطارد قصب السبق می‌ربود.

قطعه

جریر کلکش در کشف مشکلات جهان‌چنانکه نغمه داود در ادای زبور

نه در حدیقه فکرش وزیده باد غلطنه در صحیفه عزمش نشسته گرد فتور خمسه شیخ نظامی را به ترکی جواب گفته و تذکرة الشعرا نیز دارد و تدوین دیوان کرده و به بعضی رسایل دیگر نیز پرداخته. امّا در تاریخ ۹۰۴ مشرف قضا روزنامه حیات او را چون فرد باطل از دفتر لیل و نهار بیرون کرد و اوراق اعمال و اجزای ارقام افعال او را به دیوانگاه «انّما حسابهم عند ربّهم» برد. ولادت امیر کبیر در سنه اربع و اربعین و ثمان مئه بود.

وفاتش در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الثانی سنه مذکور. قبرش پهلوی مسجد جامع است که خود بنا کرده بود در دار السلطنه هرات.

فضلای زمان هر یک تاریخها نوشته‌اند. از آن جمله سلطان ابراهیم که امینی تخلص دارد این تاریخ را نظم کرده:

میر دین‌پرور علیشیر آنکه بودعقل و دانش ملک و ملت را پناه

در هدایت هادی راه هدی‌در ولایت والی دین اله

عاقبت زین تنگنا آمد به تنگ‌شد سوی فردوس با صد عزّ و جاه

در جنان جستند از تاریخ فوت‌گفت رضوانش «ولایت انتباه» تاریخ دیگر محمود شاه ابن خاوند شاه گفته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۰

تاریخ

جناب امیر هدایت پناهی‌که ظاهر ازو گشت آثار رحمت

شد از خارزار جهان سوی باغی‌که آنجا شکفته است گلزار رحمت دیگری از فضلا چنین گفته:

میر خورشید صفت میر علیشیر که اورخت بربست ازین زاویه پرمحنت

سال تاریخ وی از منزل او پرسیدم‌آمد آواز ز فردوس که «جنّت جنّت» دیگری چنین فرموده:

تاریخ

بود کیخسرو در اقلیم سخن‌گشت از آن تاریخ او «کیخسرو»

ذکر خروج خان کشورستان شیبانی خان تا زمان وفات ازین دیر پر آفات

ابن بداق سلطان ابن ابو الخیر سلطان ابن طغرل ابن لقوقان [کذا] ابن مالوی ابن جوجی خان ابن چنگیز خان است و والده او قوزی بیکم. او نیز نتیجه‌ای است از دودمان عالیشان. در هشتصد و پنجاه و پنج از صحرای عدم به شهرستان وجود عزم نمود. گویند در بدایت حال که قدم جرأت در رکاب غیرت نهاد در ماوراء النهر آمده به خدمت سلطان احمد ابن سلطان ابو سعید می‌بود. در ابتدای حال مرید حضرت شیخ جمال الدین گردید.

در آن اوان چند وقت به خدمت امیر عبد العلی ترخان که حاکم و والی سمرقند و بخارا بوده است. روزی در خاطر خان عالی گذشته که امیر علی پادشاه است من چرا پادشاه نباشم که پادشاه زاده‌ام. باین خاطر به ملازمت حضرت جمال الدین آمده و حضرت شیخ را اشرافی شده فرموده‌اند که در خاطر تو آمده که کی میر عبد العلی متشرع معزول گشته، تو پادشاه شوی. دگربار پیش ما میا و خان از مجلس ایشان برآمده گفته که دیگر پیر صاحب دولتی عزیزی درین بلاد باشد. شیخی حضرت شیخ منصور را که از مریدان شیخ تاج الدین و شیخ تاج الدین از مریدان شیخ نور الدین الخوافی قدّس سرّه‌اند، ایشان به ملازمت شیخ منظور رسیده، حضرت شیخ فرموده‌اند که سفره آرید. سفره آوردند. بعد از جمع کردن سفره فرمودند که چنانچه سفره را جمع می‌کنند تو نیز از کنار ولایت متوجه شو و نیز

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۱

فرمودند، اولیای گرامی جمع شده و بفرموده سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدّس سرّه از برای پادشاهی تو فاتحه خواندند و در آن مجمع حضرت جمال الدین حاضر بودند و به پادشاهی تو راضی نبودند. اما چون سلطان الاولیاء خواجه احمد یسوی قدّس سرّه برآنند که تو پادشاه باشی بفرموده شیخ منظور، شیبانی خان متوجه منغت شد و از آنجا جمع اوزبکیه را گرفته متوجه ولایت شد. و به جانب ترکستان که وطن اصلی است رجعت نمود. بعد از چندین وقت با لشکر دشت قبچاق به صد طمطراق یراق عزیمت ماوراء النهر کرد. در تاریخ ۹۰۴ نخست کمند همّت بر فراز کنگره ولایت سمرقند فردوس مانند انداخت. مولانا محمد بدخشی که از ظرفای آن وقت بود، تاریخ آمدن شیبانی خان را در ماوراء النهر خوش گفته:

بدخشی گرچه بی‌حد گفت تاریخ‌ولی تاریخ دوران تو خوش گفت در آن وقت حاکم ولایت سلطان علی میرزا ابن سلطان محمود ابن ابو سعید بود. خان صاحبقران به صد فسانه و افسون و به چندین نیرنگ و فسون آن سرو ریاض پادشاهی و آن حدیقه ظل الهی

را از قلعه سمرقند بیرون آورده در زمین کـان گیل که از نواحی اوست چون سایه از پای در انـداخت و علم خورشـید بر اوج سـپهر عزّت افراخت و سـمرقند محل و مقرّ جنود ظفر اثر گردانیـد. در انـدک فرصت تباشـیر صـبح دولت از افق طالعش طالع شد و آفتاب برج جلال روی به درجه ارتفـاع نهـاد و تمـام ولایـات مـاوراء النهر از لمعـان تیغ برق نشـان روشن و درخشـان کرد. غارتگری را به قـدری پیشـنهاد خـاطر کردنـد که پیش ازین یغما در ایام عشـرت از ساغر لبریز صـهبا در تاراج عقل ندیـده بودنـد. فتنه‌انگیزی شایع گشت که در ایّام ماضی این حال را در چشم پرفریب دلبران مشاهده کرده نمی‌شد.

پریشانحالی و آشـفته احوالی ان مقدار روی داد آورد که در سلسله زلف مهوشان ملاحظه نمی‌رفت. الحاصل سپاه سهمناک بی‌باک اوزبـک چنان استیلا یافت که زبان بیان از تقریر و بیان خامه از تحریر عاجز و قاصـر است. چون معمورات عالم در آن زمان از قصـر دل عاشق خراب‌تر گردید و سیل موج‌خیز فتنه منزل جغد را به ویرانی، بنیاد آبادی کرد.

همان تاریخ ۹۰۶ یکی از دانشمندان تاریخی مناسب وقت گفته:

تاریخ

سال تاریخ آمدِ اوزبک‌در تفکر شدم که چیست حساب

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۲ از پس پرده هاتف غیبی گفت بر من بگو «زمانه خراب»

ذکر خروج شاه اسماعیل به فرمان ربّ جلیل

اشاره

زمـانی کـه کـوس دولـت شـهنشاهی و صـدای نـوبت پادشـاهی شـاه اسـماعیل در ممالـک عراق و خراسـان غلغلـه انـداخت و رایت فرمانروایی در عرصه مملکت ایران برافراشت و مـذهب مـذموم شـیعه شایع گشت به نوعی که اهل سـنّت سـنّیه در هر گوشه متواری شدند و قوم غافل یوما فیوما در ترویج و تقویت مذهب باطل می‌کوشیدند بلکه ساعهٔ و ساعهٔ از غایت جهل و نادانی از شراب غفلت می‌نوشیدند. آن مستان باده غرور از خمار صبح نشور آگاه نبودند.

لمؤلّفه

قومی که نه آگاه ز اسرار شونداز جام غرور مست سرشار شوند

جز در سـرشان خمار حاصل نشودفردا که ز خواب مرگ بیدار شوند در آن زمان که مولانا شـهیدی که از فضلای عصر و از ظرفای دهر بود در همین تاریـخ ۹۰۶ «مـذهب ناحق» تاریـخ گفته الحق مناسب و لایق فرموده. این معنی معلوم زمره از اصـحاب اعراز که از جاده قویم انصاف انحراف و اعراض داشـتند رسیده گردید. بی‌توقف و تعلل به عرض پایه سریر سلطنت شاه اسماعیل رسانیدند. شاه به احضار مولانا امر کرد مشار الیه در حضور شاه حاضر شده فرمود که احوال داعی از امثال اینچنین جنایات و خیانات مبرّاست بلکه از انـدیشه این نوع خیالات و تصورات معرّا. نه بر زبان گذرانیـده‌ام نه بر خاطر نه بر عقیـده من نیز هرگز آن بوده است. هرگز انامل فکرت رقم این حال بر صـحیفه خیال نکشـیده، اندیشه این صورت مطلقا در لوح آیینه خاطر فاتر نرسـیده و این کمینه از لباس آلوده تهمت معرّاست و از تفکر این محالات منزّه و مبرّا. آنچه بکر فکر از حمله خیال نموده «مذهبنا حق» است نه مذهب ناحقّ. این سـخن خاطر خواه شاه گردیده اصحاب غرض جمله خوار و خاسر گشتند.

تاریخ فوت مولانا جلال الدین دوّانی قدّس سرّه

نیّر اوج عظمت و اجلال، آفتاب سپهر فضل و افضال، خورشید فلك دانش و کمال، مهر پرتنویر آسمان اقبال، علّامه دوّانی. مولانا جلال در تاریخ هشتصد و سی از جهل‌آباد

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۳

ملك عدم به دار العلم شهر وجود ظهور نمود چنانکه آن چشم و چراغ علماء و نور دیده فضلا را «قرة العین» تاریخ تولد شده.

تاریخ

تاریخ ظهور آن یگانه‌شد قرة عین در زمانه مدت حیات مجمع الکمالات، معدن السعادات، هفتاد و هشت سال بود. در آن ایام طلبه را از صحبت اکسیر خاصیت بهره‌مندی تمام حاصل شده، مس وجود هر یک از کوره ریاضت چون زر خالص عیار بیرن آمده. مصنّفات علّامه انام شهرت لا کلام دارد. امّا زمانی که اجزای دفتر حیاتش به خاتمه رسید در شهور سنه ۹۰۹ شیرازه اوراق کتاب عمرش از هم گسسته گردید. در خراسان مدفون است.

ذکر توجه نمودن شیبانی خان به جانب بلخ

پادشاه جمجاه انجم سپاه بعد از تسخیر ولایت سمرقند عنان توجه به صوب ام البلاد بلخ منعطف داشت. بسعی اندك و همت بسیار لوای فتح و ظفر به چرخ اخضر برافراشت از آنجا که غارت و تاراج حال سپاه اوزبکیه است در اندك زمان آن معموره آباد را از آتش غضب و به آب شمشیر با خاك برابر کرده بلکه بر باد فنا دادند. در آن عصر یکی از دانشمندان دهر تاریخی مناسب مقام نظم کرده:

تاریخ

محمد خان چو از آمویه بگذشت‌از آن تاریخ شد «ویرانی بلخ»

تمام شهر ویران گشت از جنگ‌شراب عیش اهل بلخ شد تلخ

ولایت بلخ

گویند ولایت بلخ از اقلیم چهارم است، به زعم اکثر مورخین بنای اول است که واقع شده. بعضی گویند دماوند مقدّم است و بعضی بابل را گویند.

تاریخ عمارت منبری که امیر علیشیر کرده

در تاریخ سنه ۹۰۹ امیر کبیر میر علیشیر در ولایت هرات به مسجد جامع خود بنا

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۴

کرده، منبری عمارت فرموده از مرمر که به این سنگینی بنای چشم روزگار ندیده. الحق منبری که اولین پایه‌اش به عرش همسری دارد و کرسی‌بندی او با پیش طاق بر فلك اعظم برتری می‌جوید و خطیب بر فرازش چون موسی به طور سینا ثناخوان و واعظ در پایه پستش چون فرشته بر اوج هفت چرخ کیوان. قاضی اختیار الدین حسین که قاضی بالاستقلال هرات بوده بسی دانش داشت. از مصنفات اوست «اقتباسات» و «مختار- الاخبار». آن بلند پایه در تاریخ این منبر عالی چنین گفته:

تاریخ

از همت بزرگی شد منبر مکمل‌کز غایت بزرگی بر عرش سر کشیده

تاریخ آن همایون منبر ز عقل جستم«منبر ز سنگ مرمر گفتا کسی ندیده» گویند قاضی اختیار الدّین در زمان سلطنت سلطان حسین

میرزا تا نوبت دولت شاه- اسماعیل در قید حیات بوده. مثنوی به نام شاه اسماعیل نوشته و این دو بیت از آن است:

مثنوی

شه خضر رای سکندر ضمیرفریدون علم خسرو جم سریر

بکرد آنچه او کرد در عزم جزم‌نه حاتم نه رستم به بزم و نه رزم

تاریخ فوت مولانا معین الدین علیه الرّحمه

مولانا معین الدین الفراهی که مستجمع کنوز انوار حقایق و مستحضر رموز انواع دقایق بوده در زمان دولت سلطان جمجاه سکندر زمان سلطان حسین ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرای گرکان در سلک اهالی عظام انتظام داشته و پایه سخن را از بلندی رتبه به معراج اقبال رسانیده. آن نیکو سیر را بسی تصنیف و تألیف است. از آن جمله بیست کتاب که مشهور است به سیر و او مشتمل است بر شش رکن. رکن اول در تحمیدات حضرت رب العالمین و رکن ثانیه در معجزات سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و باقی ارکان در واقعات عجیبه و غریبه انبیا و رسول اکرم الاکرمین و اصحاب دین است و این کتاب را به اشارت آن سرور و شفیع یوم المحشر نوشته. الحق عروس الفاظ لطیفش در جلوه‌گاه آفتاب کمالات موجب هزار تحسین و معانی شریفش در سواد حروف مستوجب چندین آفرین، عباراتش از واردات غیبی و استعاراتش از ورای پرده

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۵

لاریبی است. هر فصلش مفاتیح ابواب قلوب عارفان و هر بابش کتاب اسرار صادقان ارکان ابیاتش کعبه مقصد، سواد الفاظش حجر الاسود، در ریاض اوراق او روضهٔ الاحباب مسطور و در حدایق صحایفش حدیقهٔ الاصحاب مذکور. زمانی که آن نیک سیر را کتاب عمر به اتمام و دفتر حیات به اتمام رسید در تاریخ ۹۰۹ کاتب اعمال قلم از جریده احوال او کشید در مزار فایض الانوار مقبول حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون گشت. «معین خلایق» تاریخ است.

مولانا فخر الدین ولد امجد فرزند ارشد مولانا کمال الدین حسین

در عهد دولت سلطان حسین میرزا از برای تألیف کتاب رشحات فایض البرکات که از ترشح خامه بحر جریان گوهر افشان گردیده است خود تاریخ آن کتاب را نظم کرده.

تاریخ

آمد رشحات ما کثیر البرکات‌چون آب خَضَر منفجر از آب حیات

یابند محاسبان سنجیده صفات‌تاریخ تمامش از حروف «رشحات» مولانا را تألیف بسیار است از نظم و نثر از منظومات: محمود و ایاز است و مدفن آن نادره فن در ولایت اوبه است.

تاریخ فوت مولانا حسین واعظ

مولانا کمال الدین حسین واعظ که از بلندی گفتار پایه منبر به اوج رفعت گردون رسانیده و شاهدان معانی را به قماش الفاظ دلپسند خلعت تازه پوشانیده، چراغ محفل اصحاب و شمع قندیل محراب بوده از صیت مقال صدا در گنبد افلاك انداخته و از غلبه حال دل از ما سوی الله پرداخته آن خیر الواعظین در همه اوقات درر نصیحت و جواهر پند و موعظت را آویزه گوش مستمعان خردمند می‌کرد و علمای کرام و فضلای ذوی الاحترام بل جمهور انام اکثر ایام در مجلس اکسیر خاصیت می‌رسیدند. آن مظهر دانش در علم نجوم و انشاء بی‌مثل و در سایر علوم بی‌امثال بوده. از جمله مصنفات فایض البرکات مشار الیه جواهر التفسیر و مواهب

علیّه و روضهٔ الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات است در تاریخ. تمامی تفسیر والد ارشد ارجمند مولانا فخر الدین با خامه مشکین شمامه رقم کرده.

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۶

تاریخ

تا خامه‌ام این نامه اقبال نوشتاقبال سخن به ایمن الفال نوشت

گفتم که تو سال و روز و تاریخ نویس‌فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت تاریخ ۸۹۹ است و کتاب انوار سهیلی که بحریست مملو از گوهر نصیحت و هر صفحه او سفینه‌ای است پر از جواهر حکمت در تاریخ نهصد و پنج به اتمام رسید. اخلاق محسنی که حسن عبارتش به جواهر معنی مبیّن و چهره کلماتش بر نور تحسین مزیّن است مشار الیه خود در تاریخ تمامی کتاب نوشته:

تاریخ

تاریخ این کتاب پرسیدم از خردفی الحال در نویشت که «اخلاق محسنی» الحاصل آن نادره گفتار را اجل موعود در رسید. در تاریخ ۹۱۰ مهر خاموشی به لب اظهار زد و عالم آخرت را منزل ساخت و در ولایت هرات مدفون گشت. تاریخ فوت او «ناصح الخلق» است و از اشعار بلاغت آثار او این مطلع بر سبیل یادگار نوشته شد:

سبز خطا ز مشک تر غالیه بر سمن مزن‌سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن

فوت مولانا عبد الجمیل

مولانا عبد الجمیل که به جمال اخلاق بی‌مثال آراسته و به زیور فضل و به حلیه کمال پیراسته بود در تاریخ ۹۱۱ از دار بی‌مدار دنیای فانی به ریاض جاودانی رحلت کرد.

سلطان ابراهیم در تاریخ وفات او فرماید:

تاریخ

افسوس از آن سپهر دانش‌کس نیست چو او ستوده آفاق

زان عبد جمیل گشت نامش‌کاراسته شد به حسن اخلاق

تاریخ وفات او خرد گفت«علّامه بی‌مثال آفاق»

تاریخ فوت مولانا حسامی قدّس سرّه

مرشد نامی مولانا حسامی از مشاهیر جهان و از اکابر زمان بوده اصل او از خیوق

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۷

است چنانچه خود فرموده که: «اصلم ز شهر خیوق حالا درین دیارم». آن مجذوب الهی اکثر اوقات شریف را به سیاحت گذرانیده و از قبای بی‌بقای دنیا چشم پوشیده و لباس پلاس فقر بر دوش آزادگی انداخته. الحق آگاه دلی که هر یک الف بخیه خرقه‌اش انگشت شهادت است به وحدانیت واحد مطلق و صورت کشتی در پهلوی آن سفینه دریای معرفت چون زورقچه که بی‌تحریک باد مراد روان. چه کشتی که زلال صاف آگاهی در میان کلاه از ترک ما سوی الله بر سر کرده و از لف نمد مدّی چون دود دل در کمر بسته.

راستی عصایی است بر دست هدایتش مستقیم و نیستی ردایی است بر دوش ارادتش در تعظیم.

بیت

در آن آزادگی بس شاهدِ حال که بود از کوچک ابدالانش ابدال الحاصل مصداق حدیث سیّد البشر که «الفقر فخری» است آنجناب را صادق بوده عمرها در خدمت بزرگان دل آگاه به تخصیص در صحبت قطب الاقطاب حضرت خواجه احرار خواجه عبید الله بسر برده و فایده‌ها بر وجه می‌ربوده و مشار الیه را دیوان است در غایت لطافت و در نهایت نزاکت. زمانی که آن ابدال صاحب دل را وقت ارتحال رسید در تاریخ ۹۱۱ بساط بسیط عالم عنصری را چهار تکبیر گفته پهلوی راحت را به تکیه گاه زاویه خاک نهاد و آن واقعه غریبه در روز جمعه ربیع الاخر بود. فضلا تاریخها گفته‌اند. از آن جمله این است:

تاریخ

مرشد کامل حسامی پیر دهرروز جمعه در لحد پهلو نهاد

گفتمش تاریخ فوت خود بگوگفت تاریخ «از گدایان خیر باد» مرقد مطهرش در ولایت قراکول است

ذکر تولد سلطان حسین میرزا تا زمان وفات سلطان حسین میرزا ابن سلطان منصور ابن سلطان غیاث الدین ابن امیرزاده بایقرا ابن عمر شیخ ابن امیر تیمور گرکان

در تاریخ هشتصد و چهل دو سلطان عاقبت محمود در عرصه وجود آمد. بعد از آنکه

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۸

نهال اقبال نوباوه شهریاری از جویبار بهار گلشن کامکاری نشو و نما یافت بعد از وفات ابو القاسم بابر ابن بایسنغر در مرو شاه جهان که ام البلاد ولایت خراسان است در شهور ۸۶۱ به تخت شاهی و بر سریر مملکت پناهی نشست. از آنجا به دار السلطنه بهشت خاصیت هرات به عزّت از هرچه تمام آرام یافت و نقد اوقات را صرف صحبت کیمیا- خاصیت علما و فضلا می کرد. افراد و اشخاص کرام بل جمهور طوایف انام به حکم نافذ او منوط و مربوط گشته. نظام حال خلایق و انتظام مجموع طوایف را در سلک ضبط و ربط در آورده، اجنحه همای سعادت و اقبال را بر مفارق بلند پروازان اوج عزّت و شکسته‌بالان آشیان عزلت آن دیار فیض آثار گسترانیده در سایه رفیع پایه «سلطان العادل ظل الله فی الارض» مرفه الحال و آسوده احوال گردند و این خاقان فلک مکان رفعت توأمان از واهب العطایا چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده. اما گویند با وجود غرور سلطنت و کامرانی از فیض صحبت علمای عظام و فضلای کرام آنقدر بهره‌مندی حاصل کرده بود که صاحب تألیفات گشته و یکی از جمله مصنفات آن شهریار مجالس العشاق است. بی‌تکلف بر همه روشن است که شمع محفل اصحاب و چراغ مجلس احباب می توان گفت. ایام حیات معز السلطنه و الخلافهٔ شصت و نه سال بود. چون زمان دولت ناپایدار دنیا سر آمد به گوش جانش الهام مسرت «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ» رسید. در شهور ۹۱۱ فرّاش قضا شادروان سلطنت و پیش خانه دولتش را به سوی دار الملک آخرت کشید. و هر یکی از علمای عصر و فضلای دهر که از خوان احسان سلطان بهره‌مند بودند تاریخها نوشته‌اند.

بعضی از آن این است که مرقوم گردید.

تاریخ

خسرو غازی ازین فانی سرای‌ناگهی تا سوی رضوان راند رخش

دادبخشی بود دایم کار اوگشت از آن تاریخ فوتش «دادبخش» دیگری چنین گفته:

تاریخ

دریغ و درد که شاه جهان ابو الغازی که شد به ماتم او روزگار نوحه‌سرا

ازین سرا به سوی آن سرا چو رحلت کردشفیع حضرت او باد خواجه دو سرا

چو سال فوت وی از پیر عقل جستم گفت«هزار حیف ز سلطان حسین بایقرا»

تاریخ راقم، متن، ص: ۸۹

دیگری از شعرا چنین فرموده:

تاریخ

شه هرات مگر بود آن ستوده خصال«شه هرات» شود سال رحلتش به حساب و بعضی همچنین گفته:

تاریخ

شاه سلطان حسین بایقرامعدن جود و کان احسان رفت

مرغ روحش ز آشیان بدن‌در حریم ریاض رضوان رفت

گفت تاریخ فوت او فی الحال«روی امنیت از خراسان رفت» دیگری چنین گفته:

تاریخ

رضوان چو دید ساکن جنّت پی حساب‌تاریخ سال فوت رقم زد «دَرِ بهشت» دیگری چنین گفته:

تاریخ

شهنشاه جم قدر سلطان حسین‌چو نخل حیات وی از بیخ شد

چو جایش گلستان فردوس بود«گلستان فردوس» تاریخ شد از آنجا که وفات یافته بود بعد از چهار روز نعش او را به شهر هرات آورده در گنبدی که جهت مقبره خود ساخته بود دفن کردند.

فوت مولانا عبد الغفور

مولانا عبد الغفور از شاگردان رشید مرشد عظام مولانای جام بود. نظر التفات دایم الاوقات به آن مظهر کمالات داشته‌اند. از پرتو انوار مرآت القلوب صحیفه خاطر فیض مأثر ایضاح تمام یافت. و آن خلاصهٔ العقاید را نیز عقیدت لا کلام بوده که لمحه قدم از جاده سلوک خدمت آن حضرت منحرف ننهاده و از اشارات آن صاحب قلم فروع و اصول قانون

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۰

علوم را به چنگ در آورده، خصوص در علم عربی به نحوی مشار الیه گردیده که هیچ کس را حرفی در کلام معجز نظام آن زبدهٔ الانام نیست. تصنیفات کثیر البرکات بسیار است اما از آن جمله حاشیه نوشته به شرح مخدوم خود که شهرت تمام دارد، در میان انام و تکمله نفحات الانس نیز از مشار الیه است. زمانی که اجل موعود فرا رسید در شهور ۹۱۲ سروش «هو الغفور» را گوش دلش استماع گردیده و شیرازه پر از جواهر علم را به خزینه دار حجره خاک سپرد. در تاریخ فوت مولانا فضلا چنین گفته‌اند، از آن جمله این است:

تاریخ

چو شد عبد الغفور آن کامل عصربه عقبی غرقه دریای غُفران

سر آمد روزگار دین و دانش‌فرو رفت آفتاب علم و عرفان

تو خواهی روز و ماه سال فوتش‌بگو یکشنبه پنجم ز شعبان

توجه نمودن شیبانی خان بعد از فتح هرات به جانب خجند

زمانی که طفل حضرت سبحانی محمد خان شیبانی را آفتاب سلطنت از افق عنایت بی‌غایت ربّانی طلوع کرد و اختر برج پادشاهی از مطلع هدایت تائیدات یزدانی پرتو ظهور انداخت، صدای صیت شوکت موکبت او در گنبد خضرا پیچید. در شهور ۹۱۴ بود که روی

توجه به جانب ولایت خجند که عروس ممالك است آورد. مقدمه لشکر فیروزی اثر بر لب دریای خجند فرود آمد. محمود خان ابن یونس خان مغول که از دودمان عالیست حاکم آن حدود بود. با پنج پسر شجاعت سیر که هر یک نهنگ بحر هیجا و پلنگ بیشه دغا بودند دست از جان شسته، قدم جرأت پیش نهاده عازم حرب گردیدند. در همان روز آن دو دریای لشکر چون موج با همدیگر پیچیدند. عاقبت خان عاقبت محمود را با پنج گوهر بی‌بها، جوهر ناشناس قضا سفینه بقای هر یک را در گرداب فنا انداخت. سایر لشکری چون سیل رو به صحرا نهادند، یعنی جان به ساحل نجات بردند. باقی عساکر هزیمت مأثر رخت هستی را غریق بحر نیستی گردانیدند. در آن زمان یکی از متبحران وقت که ضبع [کذا] صاف روان داشت این تاریخ را نوشته:

تاریخ

جستم از پیر خرد تاریخش گفت بر گو «لب دریای خجند»

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۱

ذکر رفتن محمد خان شیبانی بعد از فتح سمرقند به جانب خراسان و از آنجا مظفر گشتن

در تاریخ ۹۱۳ خان فرمانروای کشور گشای، مخصوص عنایات حضرت الهی منظور الطاف نامتناهی با جنود نامعدود به صوب خراسان نهضت فرمود، نخست هرات را که پایتخت آن حدود است به بازوی اقتدار و به دست اختیار با توجه اندك و لشکر بسیار در تحت تصرف خود در آورد، سرکشان آن ولایت پایداری ناکرده مقرّ مفرّ غیر از عتبه گردون پناه نیافتند. پناه به درگاه ظل الله آوردند. خان فلک اساس خورشید اقتباس تظلل اجنجه اقبال بر مفارق خواص و عوام آن دیار انداخت و در آن ایام یکی از دانشمندان این تاریخ را در سلك نظم انتظام داد که این بیت مرقوم رقم گردید.

تاریخ

اگر ز فتح خراسان کسی سؤال کندبگو جواب که تاریخ «ملك شیبانی» است گویند محلی که هرات مسخر خان صاحبقران گردید یک مطلع از زاده طبع خود نزد ارباب هرات فرستاد.

ذکر نویشتن نامه شیبانی به شاه اسماعیل

منشی عطارد رقم یعنی قلم چنین تحریر می‌کند که خان جهانگیر گردون سریر خاطر عاطر فیض مآثر را بعد از تسخیر بلاد ماوراء النهر تازه وقتی پرداخته بر تخت سلطنت بر سریر معدلت نشست، ظل ظلیل المرام بر مفارق خواص و عوام بلکه بر جمهور سکنه انام گسترانید و نهال آمال هر یکی که از تندباد خزان یغما پژمرد و از صرصر حوادث تاراج افسرده و بی‌برگ گردیده بود، به ابر بهار مرحمت شهریاری و نسیم التفات کامگاری به تازگی و خرّمی مبدل گشت.

بیت

محتاج بود ملك به پیرایه چنین‌آخر مراد ملك روا کرد روزگار خصوصا زمین فرح آئین سمرقند از میمنت قدوم مبارك لزوم خدیو جم آئین دلنشین‌تر از ریاض خلد برین گشت. مردم آن ولایت را از سیل حوادث به مزرع سینه هر یک جز خار

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۲

اندوه و غم سر بر نمی‌زد. این زمان از ترشح منبع جود آن خدیو معدلت آثار در چهار فصل گلهای همیشه بهار می‌شگفت.

بیت

ز ابر مرحمت خان معدلت آثارنمی‌دمید بغیر گل همیشه بهار در تاریخ ۹۱۴ حکم خان دریا شکوه چنین جریان یافت که دبیران عطارد رقم و منشیان خوش تحریر چابک قلم انشائی کنند به شاه اسماعیل که محلّی به جواهر نصیحت و مزیّن به زیورهای بری از

فضیحت. در اندک فرصت خوش‌نویسان نیکو تقریر کمیت خامه مشکین شمامه را در ساحت میدان صحیفه این چنین در جلوه در آوردند که لله الحمد سریر سلطنت باهره و تاج سروری دولت طاهره بر تارک کیوان همسری دارد، بلکه برتری می‌جوید، کافه برایا و عامه رعایا از جویبار عنایت بی‌غایت ما سرسبز و از نسیم التفات ما شکفته خاطرند.

امّا بعده شاه ایران را اینکه به سمع ملازمان رسید که مذهب تشیّع را شایع کرده غیر از هوای نفسانی و وسواس شیطانی هیچ چیز حاصل نیست. ترک این آئین کن و سالک جاده عصیان مباش و طریق اهل سنت و جماعت که جز این راه نیست، پیشنهاد خاطر دار و از صراط مستقیم شریعت پای اطاعت بیرون منه. درین فعل قبیح و عمل شنیع که تصور خیریت در آن کرده یقین نایره شریست که موجب احراق و مستوجب احتراق اجزای وجود بی‌وجود و نبودنی خواهد بود. درین مقام ترانه نصیحت در پرده گوش جای داده قول مخالفان را عمل منمای و از راه راست که جاده مستقیم شرع است با شعبهای ابلیس پر تلبیس منحرف مگرد و الّا زمین عراق پر از جنود نامعدود خواهیم گردانید و به ضرب الفتح شمشیر که در دست اقتدار و قبضه اختیار ماست حصار اصفهان را هرچند برج و بارو به اوج افلاک رسانیده باشد با حضیض خاک برابر خواهیم کرد. بلکه به قانونی گوشمال دهیم که تا صدای صور قیامت از یاد سامعان اهل عراق بیرون نرود. کوچک و بزرگ عراق از استماع حسن اصوات این نامه و از زمزمه نغمات این نی خامه پنجگاه حواس هر یک چون ترکیب چهار گاه عنصری آهنگ مخالفت می‌کرد. از آنجا که غرور شاهی و هوای پادشاهی در سر داشت این نوای نصیحت‌آمیز را نغمه بیجا پنداشت.

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۳

محاربه کردن شیبانی خان با شاه اسماعیل و تاریخ کشته گشتن شیبانی خان

اشاره

یکه‌تاز قلم در میدان صحیفه چنین می‌تازد که بعد از رجعت رسول شاه اسماعیل لشکر جمع آورد. عدد او در ساحت وهم در صحرای خیال نمی‌گنجید. به جانب مرو شتافت. ازین سو خان دین پناه نصرت دستگاه محمد شیبانی خان بعد از استماع این خبر وحشت اثر به استقبال آن لشکر قدم جرأت پیش نهاد.

بیت

سعادت هم رکاب و بخت همراه‌طِراز رایتش «نصرٌ من الله» در آن زمان به امر خان خاقان نشان نهنگان بحر هیجا هر یک چون موج بی‌محابا از روی دریای آمویه عبور نموده به صوب ولایت مذکور عازم گردیدند و آن صحرای بی‌پایان را سلیمان‌وار با لشکر بی‌حساب چون موج به جانب مرو مرور کردند. به جایی رسیدند که تلاقی صفین روی داد. در این هنگام بی‌توقف دو لشکر محاربه یکدیگر کردند. نایره قتال چنان اشتعال یافت و گرمی جدال بدان منوال رسید که آتش تیغ شرربار رگهای جان اعادی را چون فتیله شمع می‌افروخت و مرغ روح هر یک در آن گرمی هنگامه چون پروانه می‌سوخت.

لمؤلّفه

عرصه میدان ز هجوم سپاه‌گشته بهر منکر محشر گواه
هر یک از آن شیردلان وَغازیر زِره ماهی بحر هجا
بس که نهان مانده در آهن بدن‌گشته تهمتن همه روینه تن
هست کف تیغ چو مار دو سرطعمه‌اش از مغز سر یکدیگر

ناوک الماس که شد تیربارمی‌کند از دیده جوشن گذار
عرصه گه رزم در آن رسته‌خیزتکمه پیکان شده دندان تیز
ز آتش شمشیر که افروخته‌گشته سپرها طبق سوخته
خود کُله‌های یلان غرق خون‌لاله افتاده ز زین سرنگون

گشت چمن دامن صحرای مروساحت میدان ز علمهای سرو بعد از مقاتله و مجادله بیشمار خان تهمتن شعار در شهور ۹۱۶ رخت هستی سوی ملک بقا در کشید و ملک فانی دنیا را پدرود کرد. عازم دار الملک باقی آخرت گردید چون

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۴

سیاه نامه سپاه قزلباش که از زردرویی رنگ مروت در چهره احوال نبود اکثر ایشان کلاه سرخ بودند. تاریخ وفات خان سعادت نشان «کلاه سرخ» شده چنانچه قایل تاریخ نظم کرده

تاریخ

آمد کلاه سرخ و عدم گشت خان ازوتاریخ فوت او ز قضا شد «کلاه سرخ» خان مغفوری در ولایت سمرقند مدرسه‌ای بنا کرد. الحق چنان عمارتی که تا خشت ایجاد در ابداع این عالم کون فساد نهاده شده چشم خرد چنان بنایی ندیده.

بیت

ندیده دیده مهر اینچنین رفیع بنابه کارگاه جهان چرخ تا شده معمار در وسط آن مدرسه که دار الموالیست صفه عالی بنا نهاده‌اند، از مرمر که معمار عقل و استاد فطرت به این سنگینی مشاهده نکرده و مدفن خان شهید در همان صفه عالیست.

و مولانا هلالی در تسخیر شاه اسماعیل ملک خراسان را و کشته شدن شیبانی خان را تاریخ گفته است در زمانی که خان عالیشان شهادت نشان در بلده مرو در مقام محمودی شهادت یافتند و روز جمعه شهید شدند. قوم خان این معنی را با سه عبارت عربی تاریخ گفته‌اند. هر یکی تاریخ می‌گردد: «رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً» ۹۱۶ و «شهدوا یوم جمعه» ۹۱۶ و استشهد قوم.

محمد تیمور سلطان ولد شیبانی محمد خان ولی عهد پدر بود. بعد از شهادت پدر چند روزی بر تخت نشست. بعد از وفات او کوجکنجی خان را بر سریر پادشاهی نشاندند بعد از کوجکنجی خان امور سلطنت به والد او ابو سعید خان قرار گرفت.

تسخیر کردن عبید الله خان ماوراء النهر را از دست میرزا بابر

اسوهٔ الاعاظم السلاطین الکرام قدوهٔ الاماجد خواقین العظام خان خاقان نشان عبید الله بهادر خان ابن محمود سلطان ابن بداغ سلطان ابن ابو الخیر سلطان بعد از شهادت شیبانی خان ولایت ماوراء النهر از تصرف شیبانیان بر آمده بود به این طریقه که محمد بابر میرزا به امداد مردم قزلباش ماوراء النهر را متصرف شد و هیچ یک از سلاطین اوزبک را این اندیشه در خاطر نبود ملک موروثی را از تصرف خود در آورد و شاهباز عزم

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۵

ایشان شکار این مقصود را از حوصله خویش افزون می‌دیدند. بلکه خیال این معنی را از تصور باطل اندیشیدند. عبید الله خان از آب سیحون عبور نموده زیارت سلطان الاولیاء الکاملین المخصوص به مواهب الکرامات من اللّه القوی خواجه احمد یسوی فرود آمد. در آن اثنا به صحبت اعمام نامدار و اقارب با اعتبار رسیده عزیمت عبور ماوراء النهر را در میان انداخت و هیچ یک قبول این معنی نمی‌کردند بلکه در جواب استهزا در آمده فرموده که زنهار در این اندیشه بر روی خاطر خود مگشای. تا آن زمان که بخت خفته بیدار گردد و دولت برگشته یار شود. ما را عزم توجه آن دیار مصمّم خواهد گشت. خان بعد از مأیوس گشتن از استعانت اخوان و اعمام روی به جانب ملک علّام آورد. در خاطر صفا مأثر گذرانید که اگر شاهد مطلب در آئینه ظفر جلوه‌گر گردد در

جمیع مهمّات دولت و در کل امور سلطنت از احکام شریعت تجاوز ننماید و تمام کارها را بر وجه شرع و فتوی اجرا کند و این را با خود معاهده کرده از نهر سیحون گذشت و متوجّه ولایت بخارا گردیده. یکران عزم در میدان رزم دوانیده، فرمود که هر کس درین سفر با من موافقت می‌نماید باید که دل بر هلاک خود نهد. فی الجمله از گزیدگان و اعیان لشکر اوزبک که حقوق خدمت داشتند موازی پنج هزار سوار خونخوار کینه‌گذار که نزد حمله ایشان کوه همچون کاه بر باد فنا رفتی و آسمان را از نهیب صدمه ایشان بیم تزلزل بودی در خدمت موافقت نموده روانه گشتند. بعد از چند روز به غجدوان رسیده از باطن اقدس حضرت قطب الاقطاب خواجه عبد الخالق غجدوانی استمداد طلبیده از آنجا به دروازه شهر بخارا رسیدند. حاکم بخارا که از قبل بابر میرزا منصوب بود به حصار شهر تحصن جست. خبر توجه رأیت همایون عبید الله خانی از سمرقند به بابر میرزا رسید که خان به اندک لشکر عازم ولایت بخارا گردید همانا عزم تاختن دارد فی الحال بابر میرزا به مجمع عساکر ظفر مآثر امر کرد که در اندک روز مقدار هفتاد هزار سوار مکمل جنگی از سپاه ترکان و جغتای و مغول و بدخشان و غیره اجتماعی نمودند. بابر میرزا با امن خاطر و مستظهر به شوکت عساکر از سمرقند بیرون آمده به تعجیل از هرچه تمام‌تر می‌رفت. امّا ندانیست که خورشید هرچند منفرد برآید سپاه انجم را منهذم سازد. چون خبر توجه بابر میرزا آنجا رسید به طرف تومان خیرآباد برآمده بر لب کول ملک جنگ را مستعد کشتند چون لشکر از حصار بخارا دور گشتند حاکم بخارا تصور کرد که ایشان فرار نمودند کتابت با بابر میرزا نویشت که سپاه اوزبک فرار نمود این خبر مسرّت اثر علاوه استعجال با بابر میرزا گردید همان وقت در کنار «کول ملک» اتفاق ملاقات عسکرین شد. از لشکر بابری آنچه به جنگ رسیدند پنجاه هزار

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۶

سوار گزیده مسلح بودند. عبید اللّه خان درین هنگام با سه هزار اوزبک که حاضر بودند به استقبال آن لشکر، بابر میرزا قلّت ایشان را مشاهده کردند. گرد ایشان را احاطه نمودند که مبادا جمعی ازین عساکر جان به سلامت برند چنان پنداشتند که آن شکارست که در حیطه احاطه و تسخیر ایشان در آمده. لشکر خان چند فرقه شدند، نخست امیر شجاع الدین و ادریس میرزا هر یک با هزار جنگی بر قلب لشکر بابر میرزا جنگ می‌کردند چنان کارزاری شد که نادیده مریخ بر این طارم اورنگ بر خونریزی مردان کار ناظر بوده مثل آن رزم آتش آهنگ مشاهده نکرده تا مهر عالم‌افروز گردون منظر جوانمردان معارک قتال را جهت تماشا برآمده، دیده بر چنان کارزاری نگشود. هزار سوار دیگر چون شعله شهاب در اوج سماجت اخوان شیاطین حمله و تیز آهنگ است به یک دفعه اسب دواندند چنان کارزاری کردند که بسیاری را به خاک هلاک انداختند. به مضمون کریمه «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً» با خصم ظفر یافت. گویند در آن روز بابر میرزا همچنان در قلب لشکر ایستاده از آن صدمه متزلزل نشد تا آن زمان که از آسمان رفعت ماهیچه علم ظفر اثر نصرت شعار عبید الله خان طالع گشت و لشکر بابری همچون انجم وقت سحری از تباشیر صبح اقبال خانی روی در انهدام آورد. عساکر بی‌اندازه در ساحت آن معرکه چون دفتر بی‌شیرازه پریشان گشته و هیچ وجودی نبود که خامه نیزه او را به زخمی نقطه ننهاد.

مثنوی

چو اقبال و بخت از کسی سر کشدفلک خط به دیوان او در کشد

اگر جمله عالم شود لشکرش‌قضا را نیارند برد از سرش

سمندش شود لنگ در زیر پای‌بود نیزه کمتر ز چوب عصای

به تیزی اگر تیغ اخگر شودز ساطور قصاب کمتر شود چون بابر میرزا از آن مصاف به عزیمت هزیمت بیرون رفت و سهمناک به شهر بخارا در آمد و آن شب در ارگ بود همان صبح چون خورشید انور بر جمّازه گردون پیکر سوار شده به استعجال تمام خود را به ولایت سمرقند رسانید و در آنجا از یک شب بیش توقف نتوانیست کرد. کوچ و عیال خود را برداشته توجه به صوب حصار

شادمان کرد. وقوع این واقعه ظفر اثر در شـهور ۹۱۸ بود. که این تاریخ فتح را مولانا فضل الله ابن روز بهان اصـفهانی که از فضـلای آن عصر بود نوشته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۷

تاریخ

ساقی بیار جامی از خون دیده‌ها پرتا با تو باز گویم جنگ عبید و بابُر

بر یکدیگر مصافی دادند بر لب کول‌هر دو جوان پر زور هر دو یل بهادر

چشم امید بابر با لشکر فراوان‌آمد عبید خان را نصرت ز حق فراخور

پنجاه هزار جنگی در خیل بابری بودکمتر زِ ده یک آن با خان ولی همه دُر

با حرز قُل هو الله آمد عبید صابرخوانده به دشمنانش الهیکم التّکاثر

یک حمله عبیدی برداشت کوه لشکرتا همچو ریگ صحرا گشتند در تناثر

بابُر که داشت جولان بر توسن جلادت‌شد جانب سمرقند تازان به پشت اشتر

فایق عبید خان شد در خطه بخارا«فاق عبید خانست» تاریخ جنگ بابر

آن لشکر پریشان مازاد در سمرقندسوی حصار رفتند پوشیده تدابُر

اقبال داشت بابر تا بود ز اهل سنّت‌چون یار را فضی شد افتاد در تدابر

یا رب عبیـد خان را پیوسـته باد نصـرت‌گفته ملک چو آمین یا مستعان فانصـر بعد از آن عبید الله خان مظفر و منصور گردید و سایه اقبال بر سر اهل فاخره بخارا افکند.

بعد از چند روز متوجه ولایت سمرقند گشت چون موکب همایون به صوب سمرقند رسید سلاطین اوزبک که این خبر شادی اثر در ترکسـتان شـنیده بودنـد درین وقت متوجه سـمرقند گشـتند. عبید الله خان در مقام ادب و احسان در آمده مملکت ماوراء النهر را در میان اعمام و اخوان قسـمت فرمود و تخت سـمرقند را به عم عمیم الالطاف بزرگوار خود مقرّر کرد. دیگر نواحی را به اخوان تقسیم نمود. حضرت خان خود به جانب ولایت فاخره بخارا معاودت فرمود. در شهور ۹۱۹ نجم ثانی که میر یار محمد نام اوست به امر شاه اسـماعیل لشـکر هزیمت اثر به جـانب مـاوراء النهر کشـیده ولـایت قرشـی را محاصـره کرده حکم به قتل عام فرمود. بعـد از آن تا به حوالی غجـدوان آمـد. در آن فرصت خبر به خـان گردون- صولت کیوان رفعت بهرام نصـرت خورشـید شوکت عطارد فطانت عبید اللّه بهادر خان رسـیده بی‌توقف لشـکر ظفر اثر به صوب غجدوان برده، دوچار با نجم ثانی گردید. چون با مصاف مقید گردید نجم ثـانی را در حمله اول از پای انـداخت. نجم سـتاره سوخته چون شـیاطین شـیطنت آئین بر تیر شـهاب هیبت از آسـمان نخوت به صـد خواری بر زمین مذلّت افتاد.

بیت

شد ز آتش محاربه سنیانِ پاک‌نجم ستاره سوخته رافضی هلاک

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۸

بعد از قتل اهل روافض و نجم ثانی، چون خورشید انور با تیغ سر به بیت الشرف بخارا رجعت نمود.

تاریخ فوت مولانا فصیح الدّین

مولانـا فصـیح الـدّین محمـد به علو نسب و حسب ممتاز اهل زمان و در فنون علوم ریاضـی و حکمیّات و غیره سـرآمد افاضل دوران بود. جنـاب مقرب الحضـرت سـلطانی امیر کبیر صـایب تـدبیر میر علیشـیر اکثر کتابهای متـداوله را در شاگردی مولانا فصـیح الـدّین

مطالعه نموده مشار الیه در شهور ۹۱۹ به مضـمون کلام «الموت باب کلّ الناس داخلها» روح مقدس او خانه چهار ارکان تن را وداع کرده روی توجه به دار السّلام آخرت آورد. از نتایج طبع آن بلاغت آئین مولانـا فصیح الـدّین، حاشیه هـدایه حکمت، و حاشیه تذکره، و شرح اربعین، و شرح مأته عامل، و حاشیه مختصر و غیرها. این مصنّفات در میان فضلا مشهور است و طلبه از مطالعه آن مسروراند.

تاریخ فوت مولانا سید سلطان علی خواب بین قدّس سرّه

سید سلطان علی از سادات عظام خراسان و از مردم اعیان زمان بود. اکثر اوقات عروس مطالب را در پرده خواب مشاهده می‌کرد. از آن جهت به واقعه‌بینی شـهرت داشـته الحق واردات غیبی در حالت نوم چون عالم حسّی معاینه در دیده بصیرتش می‌نموده نه چون تصـور ممکنـات کـه در آئینه تعقلات و مرایای ادراکات مجرّد وهم است. آری اگرچه چشم ظـاهربین را هم بـالین شاهـد خـواب می‌دید امّا هو البصیر در چشم سیرت و در بصر بصیرتش سرمه بیداری به میل آگاهی کشیده خزینه سینه‌اش از جواهر معنی مالا مال و مرآت ضـمیر منیرش عکس‌پذیر عالم مثال رویای صالح او الهام نظیرش نه چون اضغاث احلام بی‌تعبیر چون زمان غفلت حیات را وقت آگاهی مرگ رسید در شهور ۹۲۱ به مضـمون کلام الهام خلیفه انام امیر المؤمنین حضرت علی کرّم الله وجهه، «الناس ینام فاذا ماتوا انتبهوا» طفل خود رای جسمانی طبیعتش را از مهد غفلت بیدار کرده به خلوتگاه دار السلام آگاهی بردند. سلطان ابراهیم که از فضلای عهد بود و امینی تخلص داشت در فوت مشار الیه تاریخ نیکو نوشته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۹۹

تاریخ

سید آن سلطان علی عالی نسب‌آنکه میگفتش خرد ز اهل یقین

میر را چون خواب بینی شیوه بودسال فوت اوست «میر خواب‌بین»

فوت مولانا ریاض

مولانـا ریـاض از زاوه است. زاوه قصـبه‌ای است از ولایـت خراسـان در زمان پادشاه عالیجاه سـلطان حسـین میرزا به قضای آن قصـبه اشـتغال داشـت و به حکم نافـذ نزاع از میـان چهـار عنصـری برداشت. بعـد از سـلطان حسـین میرزا چنـد وقت دیگر در خـدمت شـاه اسماعیل بود. بامر او تاریخ فتوحات زمان او را در سلک نظم انتظام می‌خواست دهد.

هنوز کتاب به اتمام نرسـیده بود که شیرازه دفتر حیاتش از هم گسسته گردید و اوراق زندگانیش در شهور ۹۲۱ به باد فنا رفت. سنّ مشار الیه به هشتاد رسیده بود. این دو بیت از آن تاریخ فتوحات است که در تعریف کوه واقع شدست.

مثنوی

عقابش ز حد فلک برده کام‌پلنگش ز خون شفق خورده شام

فلک سبزه رسته به پیراهنش‌شفق دشتی از لاله دامنش

ذکر وفات خواجه شهاب الدین

خواجه شـهاب الدین ابن خواجه شـمس الدّین مروارید که از جواهر اسـتعارت ترصـیع الکمالات بود در بارگاه عرش توأمان سلطان حسـین میرزا تا زمان سـلطنت میرزا بدیع الزمان رسـید. خلل در مملکت خراسان راه یافت، خواجه انزوا منزل گزیده‌اند. گویند مشار الیه از راستی رای از روشـنی ضـمیر مهر انجلای همچون تیر شـهاب زیر چرخ مقوس نشان می‌دادی صدر عالیقدری در وجه مرتبه و

بلندی رتبه نیز اعظم که مسندنشین چهار بالش عزّت است چون حلقه بر در آستانش بوسه می‌زدی، صاحب تفرّسی که از روی فراست ما فی الصّدور را هر سلیم القلب چون تمثال آئینه روشن دیدی.

بیت

ای آشیان حضرت تو کعبه جلال‌صدر سپهر رفعت تو مصدر کمال

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۰

زمانی که خواجه شهاب الدین ابن خواجه شمس الدین را ایام حیات سرآمد آفتاب زندگانیش میل غروب کرد. در شهور ۹۲۲ بود در صدر اعلی علیین با زمره «إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ» مصاحب گشت. میرزا ابراهیم امینی در تاریخ خواجه گفته:

تاریخ

مخدوم اهل علم پناه جهان فضل‌دردا که کوکب شرفش در وبال رفت

در لوح دل نویشت امینی بدود آه‌تاریخ آنکه «قدوه اهل کمال رفت»

ذکر تاریخ وفات حضرت مولانا محمد قاضی قدّس سرّه

مقرب حضرت ربّانی، برگزیده افراد انسانی، ممتاز در شیوه مرتاضی مولانا محمد قاضی. آن حضرت از آنجا که دست ارادت به ملت محمدی داده و پای اطاعت از جاده مستقیم شریعت بیرون ننهاده و از محکمه استوار عدل به سوی آن آگاه دل عدول ننموده، از مریدان اکمل اولیا و اکرم اصفیا و افضل اتقیا واقف اسرار اله حضرت خواجه احرار عبید الله است قدّس سرّه.

وفات مولانا بنّایی

مولدش در ولایت هرات است. والد او چون معمار بود از این جهت بنّایی تخلص کرده خود نیز ارکان قصر سخن را استاد ماهر است. دست قدرت تا رنگ کارخانه گیتی ریخته مانند او بنّایی در اساس سلطنت بنیاد لفظ کسی ندیده و مهندس فطرت در زیر طاق سپهر مقرنس چنین استاد در قواعد معنی نشنیده. استخوان‌بندی اجزای الفاظ را چالاکی چون او نگذشته بنیان قاعده ابیات هیچ گلدستی مانند او دستور نبسته در زمره فضلا به صحبت سلطان حسین میرزا دایم الاوقات می‌بود. بنابر امر ناملایمی که قیاس به جناب امیر کبیر میر علیشیر واقع گردیده بود از آنجا عزیمت ماوراء النهر کرده به خدمت سلطان علی میرزا که والی سمرقند بود تا آن زمان که شیبانی محمد خان بر آن مملکت استیلا یافت مولانا را به منصب ملك الشعرایی سرافراز گردانید. از آنجا با همراهی خان عالیشان متوجه خراسان شد. باز بنابر امور نامرضیه که از مشار الیه حادث گردید بالضروره به جانب ماوراء النهر رجعت نموده بعد از شهادت شیبانی خان به مملکت خراسان شاه اسماعیل مستولی گردید. نجم ثانی که دستور اعظم او بود به جانب ماوراء النهر فرستاد.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۱

نجم ثانی اول به ولایت قرشی استیلا یافت و به قتل عام آن ولایت امر فرمود، تاریخ ۹۲۲.

در همان قتل عام قهرمان بیرحم قضا قصر حیات بنّایی را منهدم گردانید و چهار دیوار جسم عنصری او را به یک بار به خاك تیره برابر کرد.

فوت خواجه عبد الله مروارید

خواجه شمس الدین عبد الله مروارید که غوّاص گوهرهای بحر معانی و درّ صدف خواجه محمد کرمانی است گاهی صنّاع فکر

استادش، لّالی مطالب و جواهر مقاصد را به مرصّع‌کاری بیان قطرات نثر نزد جوهریان فضل و خورده‌بینان عقل به صد آب و رنگ جلوه دادی گاهی غوّاص طبعش درر و غرر معانی را از بحار اشعار آبدار مثال لؤلؤ المکنون بر ساحل اظهار بیرون آوردی. در ایام شباب در ملازمت سلطان حسین میرزای بایقرا به منصب صدارت سرافراز بوده تا آخر سلطنت آن سلطان عزّت انتباه می‌بود. بعد از آنکه سلطان رخت هستی به سوی دار الملک آخرت کشید مشار الیه به مضمون «الشهرهٔ آفهٔ و الخمول راحهٔ» عمل نموده در گوشه انزوا منزل گزین گردید تا وقتی که شاه اسماعیل مملکت خراسان را مسخّر کرد و خواجه را از زاویه خمول به صدر فصول بیرون آورده رقم قبول بر ناصیه احوالش کشید. در تاریخ ۹۲۲ شیرازه نظم حیاتش از سلسله بقا گسست و اوراق دیوان حیاتش مجزا گشت و در ولایت هرات مدفون است. از نتایج طبع آن مشار الیه دیوان غزل و قصاید است و کتاب دیگر موسوم به «مونس الاحباب» و این رباعی از آن کتاب است:

رباعی

یاری که مرا صحبت جان بی‌تو مبادوز هستی من نام و نشان بی‌تو مباد

انجام زمانه یکزمان بی‌تو مبادکوتاه کنم قصه جهان بی‌تو مباد و «کتاب منشا آت» که الوقت به خوشی عبارات در میان اهل قلم شهرت اتم دارد. و دیگر «تاریخ شهنشاهی» و این بیت ازوست که در صفت جنگ گفته:

بیت

به فرق یلان تیغ را همدمی‌چو قدّ الف بر سر آدمی دیگر از مصنّفات مشار الیه «خسرو و شیرین» است و این چند بیت از آن کتابست:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۲

مثنوی

جمالش مُصحَف اسرار بی‌چون‌نخستین حرف بر وی سوره نون

چه باشد وسمه بر آن ابروی شنگ‌بر آن از گونه گون قوس قُزَح رنگ

دو چشم او چو ترک فتنه‌انگیزبه کف هر یک ز مژگان خنجر تیز

فوت میر محمد یوسف

مولانا میر محمد یوسف که مشکات مصباح تحقیق در منهاج سراج وهّاج تدقیق بوده به حلیه نسب آراسته و به زیور حسب پیراسته، طلّاب در حوزه درس آن عالیجناب به استفاده مشغول و به استفاضه مشمول بوده کلام غیر از حدیث درس و درس حدیث که ضیای مشکوهٔ قلوب طالبان و منهاج صدور صادقان است نمی‌خواست و بجز تفاسیر ملک علّام که مصباح دین عارفان و ایضاح سینه طالبان است نمی‌پرداخت. به تخصیص که آن مفتاح القلوب با منطق فصیح و ایمای صریح با جمهور طلبه افاده علمی می‌نمود و از برای روزی درس هفته دو شب را جهت مطالعه تعیین کرده، زمان و اوقات باقی را آن حمیده صفات از برای عبادت خالق الارض و السّماوات مصروف می‌داشت. در تاریخ ۹۲۳ میر محمد یوسف چون گوش دلش ندای کریمه «یا یوسف اعرض عن هذا» استماع کرد در ساعت چشم غیرت از جمال زلیخای دنیا در پوشید یا چون یعقوب از بیت الاحزان گیتی إعراض نموده روی توجه به دار الملک مصر آخرت آورد. شیخ زین الدین که از دانشمندان عصر و از فاضلان دهر بود تاریخ مولانا را به غایت نیکو گفته و به مثقب بیان در سفته.

تاریخ

آن قدوه اهل فضل و ارباب طلب‌کرد از پی روز درس تعیین دو شب

شنبه شب معراج دوشنبه شب قدر«گشت از پی این دو شب» دو تاریخ عجب

تاریخ فوت مولانا آصفی

خواجه آصفی از وزیرزادگان ملک خراسان بوده. والد او خواجه نعیم الدین که وزیر سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بوده. او از فرزند مولانا عبد العلی وزیر صاحبقران امیر تیمور گرکان، آصفی بدان جهت تخلص کرده. مشار الیه در لطافت و

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۳

نازکی طبع یکتا و در حدّت ذهن و ادراک بی‌همتا بود. دیده اهل خرد را مردم و سپهر ادراک را پرتو انجم، جواهر الفاظ نظمش چون عقد پروین منظم و روشن و لآلی عباراتش در شوخی با نسر طایر هم‌پرواز. یک گلشن در بوستان مثنوی از سرودهای مصرع چهره شاهدان معانی می‌گشود و در گلستان غزل از مضمونات تازه گلهای بی‌اندازه رنگارنگ می‌نمود. چهار چمن رباعی از زلال روان طبعش در تازگی و گلزار مخمس از شش جهت در هفت اقلیم در مقام بلند آوازگی چون عندلیب خوش نوا را بهار حیات به صرصر خزان رسید در دویم ماه برات در شهور ۹۲۳ نامه اعمال او را مزّین به توقیع امجد «برات من الله تعالی» گردید. جهت ضبط سال و ماه بلبل طبع میرزا ابراهیم سلطان از منقار خامه این ترنم آغاز کرده:

چون آصفی آن چشم خرد را مردم‌در ابر اجل گشت نهان چون انجم

پرسید دل از من که چه آمد تاریخ‌گفتم «ز برات آمده روز دوم» دیگری از فضلای زمان تاریخ چنین فرموده:

آن دور که آصفی به هفتاد نهادهفتاد تمام کرد و از پای فتاد

تاریخ وی از عقل و خرد جستم گفت‌پیمود ره بقا به کام هفتاد

تاریخ وفات امیدی

ملّا امیدی مدّاح سلاطین ... مولد او قصبه طهران است. آبا و اجدادش رئیس و پیشوای آن ولایت‌اند. اسم او در اصل مسعود است. طهران از اعمال ولایت ری می‌باشد و گویند ری شهر قدیم است آن را رازبن خراسان که از ملوک فرس است بنا کرده. اصحاب تواریخ گفته‌اند که بکرّات این شهر از قتل عام و زلزله ویران شده باز عمارت یافته. بنای اول او در زمان حکومت ابو جعفر دوانقی است. او عمارت کرده بود. اما امیدی از زمان دولت شاه طهماس تا ایام سلطنت شاه اسماعیل در ملک خراسان به منصب ملک الشعرایی سرافراز و میان اقران ممتاز بود. آن سپهر مرتبه در اقلیم چهارم بین الامثال چون خسرو سیارگان است و آن فلک‌رتبه را ارتفاع دانش به درجه‌ای است که انوری را چون بدر جاجرمی در حضیض چاه خسوف نادانی انداخته و هلالی که اقتباس انوار فیض از آن خورشید آسمان کمال دارد، در شهرها انگشت‌نما گشته. سواد مطالع

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۴

قصایدش چون بیاض صبح انوار و هریک از مصراعش چون قران السعدین با هم برابر، حسن مطلعش چون آفتابیست که طلوع در بیت الشرف کرده، شاه بیت غزلش گوهرهای معانی را در کنار صدف پرورده. هژده قصیده در مدح سلاطین و امرای ایران دارد که مسمی به «هژده هزار عالم» است و یکی از ممدوحان او نجم ثانی است که در مدح او قصیده گفته و این یک بیت از آن قصیده است.

بیت

نجم ثانی که نباشد بدو کونش ثانی‌ور بود ثانیش الله تعالی اعلم زمانی که لشکر منهزم اثر عراق و خراسان به امر شاه اسماعیل وادی

قرشی را صحرای محشر کردند و نجم ثانی پیش‌رو آن لشکر بود و در آن فرصت عساکر نصرت مآثر خان صاحبقران خورشید اقتران عبید الله خان با نجم ثانی مقارن گردید. آن سیاره لشکر شیاطین شیعه‌ای بود به تیر تیز پر عقاب شهاب قضا از سپهر استکبار به خاك بی‌اعتبار افتاد. امّا امیدی بعد از گذشتن هفت سال در تاریخ ۹۲۵ طومار قصیده حیاتش را به شیرازه ممات ختم گردانید. قتل مشار الیه را به جماعت نوربخشیان نسبت داده‌اند.

افضل الانامی مولانا طهرانی این قطعه را در تاریخ امیدی گفته:

تاریخ

افضل شاعران امیدی رادیدم او را به واقعه ناگاه

گفت تاریخ قتل خود با من«آه از خون ناحق من آه» در خراسان مدفون است.

تاریخ فوت مولانا فغانی

اشاره

مولانا فغانی مولد او شیراز است و مشار الیه استاد سخنست. با وجود این همه فضل و هنر صنعت سکاکی را به اقصی الغایت رسانیده در فن نظم مطالع اشعارش چون تیغ آفتاب بر جهانیان روشن و لامع. مصارع آبدارش شمشیریست زبان خصم را قاطع. حسن روی ابیاتش را ناخن گزلک اصلاح اصلا نخراشیده و قلم تراش دخل هر تیز فهمی زبان بیان خامه‌اش را نتراشیده. بعد از وفات سلطان حسین میرزا به ملک عراق افتاد. در آن زمان مولانا را «بابای شعرا» خطاب دادند. در آخر حیات در ملازمت شاه اسمعیل به

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۵

خراسان آمد و در ولایت باورد ساکن شد. امّا به غایت حریص شراب و بدمست باده ناب بود. در میخانه‌ها «پیر خرابات» می‌نامیدند. از آنجا به مشهد مقدس رفت. در شهور ۹۲۵ از دست ساقی اجل جرعه «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»* در کشید هم در آنجا مدفون گشت.

لمؤلّفه

پیمانه صاف مرگ باشد همه دُردغافل منشین که دم به دم خواهی خورد

چون روز حیات شام شد باید رفت‌مانند چراغ صبح می‌باید مرد

تاریخ فوت قاضی اختیار الدین

قاضی اختیار الدین حسین که بالاستقلال قاضی مملکت خراسان بود بسی دانش داشته «اقتباسات» و «مختار الاختیارات» از مصنّفات اوست. در تاریخ ۹۲۷ محضر حیاتش به مهر خاتمه رسید. مولانا فردی که منفرد زمان و وحید دوران بود تاریخ قاضی را در صفحه دلها چنین به توقیع قبول رسانید.

تاریخ

ای میر که زیب یافت ناموس از تورفتی و جهانی شده مأیوس از تو

تاریخ وفات تو بگوید فردی«ای عمده اهل علم افسوس از تو»

فوت میرزا رضی الدین مبارک

میرزا رضـی الـدین مبارک ابن امیر محمـد امین زبـده اولاد خلاصه امجاد حضـرت سـید المرسـلین که منشأ ایجاد است بوده. تمامی اوقات به تحقیق احکام شـرع مصـطفوی صـلی الله علیه و سـلّم و تدقیق رموز اشارات اخبار و احادیث حضـرت نبوی صلی الله علیه و سلّم صـرف نموده در اسـتجماع انواع فضایـل ما بین الاقران و الامثال مشار الیه و در اسـتحضار اصـناف علوم و خصایل میان عشایر و قبایل متّفق علیه.

بیت

آنکه ذاتش دهـد اجرام کواکب را نورو آنکه کلکش کنـد اشـکال حوادث را حل در ایّام سـلطنت سـلطان حسین میرزا در سـجّاده طاعت و در مسند افادت نشسته، طالبان را هدایت می‌نمود و خوان فضل و افضال بر روی خواص و عوام می‌گشود.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۶

بیت

در برّ و بحر ذکر بزرگیش معتبردر شـرق و غرب نـام کریمیش داسـتان مـدّت حیـات مصـروف صـحبت اولیـای عظام و علمای کرام داشـته بعد از آنکه وقت رحلت شد در شهور ۹۲۷ چرخ بی‌مـدار و دهر ناپایـدار آفتاب فلک فصاحت و اختر برج بلاغت را از ذروه افلاک به حضیض خطه خاک انباشت. میرزا ابراهیم در تاریخ سیّد السادات گفته:

تاریخ

سید فاضل رضی الدین که بودزبده اولاد امجاد بتول

رفت از دار فنا سوی بهشت‌شد مقیم کوی ارباب وصول

بهر سال انتقالش عقل گفت«انتقال زبده آل رسول»

ذکر وفات خواجه عبد الله هاتفی

خواجه عبد الله مولد شریف او در ولایت جام است. مشار الیه از ورای پرده لاریبی «هاتفی» خطاب یافته بوده به حلیه کمال آراسته و به زیور فضـل و افضـال پیراسـته به فصـاحت بیـان و بلاغت لسان متّصف و هر یک از فضـلای زمان و ظرفای دوران در حضور او به عجز و قصـور خویش معـترف. عبـارات عـذب او در مـذاق همگنـان شـیرین‌تر از مـاء معین و چهره الفـاظش به چشم باریـک بینـان نمکین‌تر از جمال حور العین.

بیت

نه در صـحایف کردار او رقوم غلطنه در جرایـد گفتـار او خطور خطـا صـفیر خامه‌اش عنـد لیب خوش الحانی است، در چمن جان و دوات و مدادش غنچه‌ای است خوشبوتر از دسته سنبل و سفال ریحان [کذا] بلکه در صحرای صحیفه نافه مشک‌فشان.

بیت

به مـدح خـدمت او چون دوات خـامه اوخرد گشـاده دهـانست و بخت بسـته میـان هرچه از چشـمه دل به نهر زبـان جاری می‌کرد از محیط بیکران الهی بوده و هر زلال سلسبیل فوایدی که از ینبوع دهان او جریان می‌یافته در مذاق مستمعان حلاوت جان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۷

می‌نموده. چهره نسب آن شیرین مقال را حضرت املح الکلام مولانای جام خال و پیرایه کمال حسنش را آن محمود المآل دال بوده از قربت قرابت آن حضـرت میمنت صـحبت آن عـالی مرتبه، رتبه فضـلش به درجه علیا رسـیده. خمسه فضـلای نامی حضـرت شـیخ نظامی را تتبع کرده امثال تیمورنامه که در جواب اسـکندرنامه نوشته و از هفت منظر غلغله در نه منظر افلاک انداخته. دیگری مثنوی

لیلی و مجنون که مضمونات شوخ را لیلی‌وار از سیه خیمه دوات در لباس رعنایی به صد رنگ به جلوه درآورده و مجنون نهادان سودای خیال را در وادی تفکر چون گرد باد سرگردان روی در بیابان آورده. بعد از کسب فضیلت و کمال که نوبت رحلت و زوال رسید به گوش جانش از هاتف غیبی ندای «کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ» رسید همان لحظه از دار دنیا به عالم عقبی شتافت. در دار الملک هرات مدفون است.

مولانا حبیب اللّه در تاریخ وفات خواجه عبد الله چنین نوشته‌اند:

تاریخ

از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت‌سوی ریاض خلد به صد عیش و صد طرب

جانداد رو به روضه پاک رسول گفت‌روحی فداک ای صنم ابطحی لقب

رفت از جهان کسی که بود لطف شعر اوآشوب ترک و شور عجم فتنه عرب

تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت‌از شاعر زمانه، و شه شاعران طلب گوینـد در اراده کردن جواب خمسه مشار الیه در ملازمت حضرت مولانای جام آمده التجای افتتاح نمود. به مطلع غرّا که طغرا و دیباچه کتاب گردد. و بدین واسطه توقیع اقبال و توفیق انجام یابد. آن حضرت ابتدا به لیلی مجنون کرده این مطلع را بدیهۀ انشا کرد.

بیت

این نامه که خامه کرد بنیادتوقیع قبول روزیش باد که این مطلع از زبان قلم مانی شیم در صورت دعا رقم یافت به اجابت مقرون گردیده در اندك زمان به مرتبه قبول و اختتام انجامید. این دو بیت از مشار الیه است که در بیماری و ضعف لیلی گفته:

مثنوی

پیراهن آل آن پریوش‌افروخته چون تنور آتش

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۸ شد زانوی پای آن یگانه‌موی گرهیش در میانه و این چند بیت نیز از اوست

بیت در تمثیل زال فرهادکش

بود هر چشم سبزش شیشه زهرز چشم سبز او صد فتنه در دهر

ز دندان خالیش بودی دهانی‌چو گور کهنه در وی استخوانی

زحل آمد جهان را نحس اکبربود خالی بر وی آن بداختر

دو شاخ آمد دو پایش درد و غم‌زادری بگشاده دهلیز عدم را و این چند بیت از تیمورنامه است که در مدت چهل سال به اتمام رسیده و اصل بیست هزار بیت بوده که چهار هزار بیت ازو انتخاب کرده.

کمان خم چو ابروی خوبان شدهز هر گوشه غارتگر جان شده

کله خودها گشته گلگون هَمَه‌چو دلهای عشاق پر خون هَمَه

نه در قتل کس نیزه‌ها منفعل‌چو بالا بلندان بیرحم دل از زمان سلطان حسین میرزا تا ایام سلطنت شاه اسماعیل در قید حیات بوده و به نام شاه اسماعیل مثنوی اختیار کرده که مثنوی به اتمام نرسیده دیباچه عمرش به اختتام انجامید و این چند بیت از آن است.

مثنوی

بر آن ختم شد منصب سروری‌چو بر جدّش آئین پیغمبری

همه پادشاهان شده پستِ اوچو شاهان شطرنج در دست او

ز شاهان شطرنج او بیشکی‌بود شاه بهرام چوبین یکی

تاریخ وفات شیرین خواجه

در عهد سلطنت عبد الله خان شیرین خواجه که تلخیهای روزگار در تدبیر امور مملکت چون عقل او نجم ثانی و از روی خرد خورده‌بین نزد عقلا همچون افلاطون در نکته‌دانی بود در شهور ۹۲۸ شربت تلخ از ساقی بی‌رحم اجل در کشید. چون اکثر مصلحت
تاریخ راقم، متن، ص: ۱۰۹
سلاطین و امرا بی‌رأی صواب نمای او نبوده بعضی از ظرفای وقت تاریخی مناسب یافته‌اند به عبارت ترکی، بود نیادنین کنکاش گیتی [کذا].

تاریخ فوت میر محمد امین

سجّاده‌نشین شرع سید المرسلین امیر محمد امین از کاملان عصر و از فاضلان دهر بود. در ایام سلطنت سلطان حسین میرزا جاده مستقیم طاعت را مانند او راه روی نبود.
بیت
امام اهل زمین و پناه اهل زمان‌نظام شرع محمد امین خلق خدای چون وقت رحلت شد در تاریخ ۹۲۹ همای روح پرفتوحش از آشیانه بدن پرواز کرده در فضای هوای روحانی در طیران آمد و کبوتر جانش از ذروه عالم امر که مجمع مجردات نفسانیست به مرکز این جهان فانی هبوط و نزول فرموده بود، به شاخسار جنت المأوای پرواز نموده و در ولایت بهشت خاصیت هرات مدفون گشت. یکی از علمای آن عصر تاریخ مناسب آن عالی نسب را گفته از یک مصراع بیان سال و ماه کرده.
تاریخ
از حکم قضای حضرت سُبحانی‌چون میر محمد امین شد فانی
از سال و مه واقعه پرسید کسی‌گفتم که اوایل ربیع الثانی در تاریخ ۹۳۶ خان صاحبقران عبید الله بهادر خان در ولایت سمرقند فردوس مانند زمانی که متمکن گشت به حضرت قطب الا قطابی مولانا خواجه‌گی کاسانی این رباعی را نوشته ارسال داشت و معانی طلبید.
رباعی
احول نیم ای دوست یکی دو بینم‌هر چیز که بینم همه با او بینم
مستغرق هو چنان شدم در همه حال‌هو گویم هو بشنوم و هو بینم و آن بزرگوار ملاذ الابرار ترجمان الاسرار رباعی را شرح نویشتند متنی که در حاشیه ضمیر منیر مهر تنویر هیچ یک از اولیا کبار و مشایخ روزگار نرسیده و بعد از آن یک چند لؤلؤی لألای نصیحت و موعظت که لایق گوش هر سعادت قرین و سزاوار استماع جمهور
تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۰
سلاطین گردد صحیفه سیمین کاغذ مرصع گردانید به رسم تبرک به خان نصرت توأمان ارسال نمودند و در همان تاریخ ۹۳۰ در اواخر ماه صفر شاه اسماعیل که تاج غرور بر سر و قبای بی‌بقای بی‌مدار در بر داشت قهرمان قضا به فرمان واجب الاذعان از کسوت اطلس حیات عریان کرده از پیراهن کتان مرگ کفن در پوشانید. مدت سلطنت او ۲۵ سال بود.

تاریخ وفات ملا ابتری

واله حور نژادان پری مولانا ابتری که شیرازه اجزای دفتر دلش مجزا و هر فردی از اوراق او در دست نوخطی پیدا بود همواره سیر

گلستان حسن جمال گلعذاران را در سراغ و همیشه از تماشای بهار لاله رویان دشت سینه پر از داغ، از جفای لیلی و شان هامون نورد چون مجنون، از سودای زلف سلسله مویان مقید به سلسله جنون، کمند محبت خوبان چون رشته زنّار بر میان و زنجیر مودت پری‌رویان در گردن جان داشته. دایم الاوقات زبان حال مترنم این مقال بود:

مثنوی

سر بی‌عشق را باید بریدنبه دوش این بار را نتوان کشیدن

گریبان کو ندارد چاک بیدادبه قربان سر چاک کفن باد مشار الیه از فنون علوم بهره‌مند و بین الاقران و الامثال دانشمند بوده از آنجا نقد اوقات را صرف صحبت سیمین بران می‌داشته فریفته دلبران و آشفته زلف مهوشان بوده از آن رو «ابتری» شهرت یافته. در عهد سلطنت عبیدالله خان در ولایت بخارا تحصیل علوم نموده، آخر الامر به مضمون «المجاز قنطرة الحقیقه» از عشق مجازی گذر کرده روی توجه به معشوق حقیقی آورد بعد از چند وقت از دنیا و مافیها دلسرد گردیده در تاریخ ۹۳۲ چون سالکان گرم رو قدم از سرای دنیا کشیده روی به دار البقا کرد.

مولانا میر علی کاتب تاریخ مشار الیه را به غایت دلپسند گفته که از اسم او تاریخ او شده و این تاریخ از جمله محسنات است.

تاریخ

سر صاحب مذاقان ابتری آن عاشق صادق‌که در جور و جفای عاشقی عمری بسر برده

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۱ ز جور تیغ بیداد بتان سنگدل هر دم‌اگر صد زخم خورده بر سرش سر بر نیاورده

چو شد بر باد نخل عمرش از بیداد مه رویان‌ازین دار فنا شد با دل اندوه پرورده

یکی گفتا چه کس مُردست و تاریخ وفاتش چیست‌به صد درد و الم گفتم که «ملا ابتری مرده»

[مسجد جامع سمرقند]

در تاریخ ۹۳۶ علیک کوکلداش مسجد جامع در ولایت معموره سمرقند عمارت کرده و در همان مسجد کوجکنجی خان ابن ابو الخیر خان منبری از سنگ مرمر بنا نهاده چه منبری که در تجلی و رفعت با طور سینا همرنگ و در گرانی و عظمت با کوه بیستون همسنگ. عالیقدری به همان منبر رفیع تاریخی نظم کرده.

تاریخ

این منبر عالی که به دهر است پدیدمثلش به علو قدر ایّام ندید از امر شریف کوجکنجی خاقان در نهصد و سی و شش به اتمام رسید. در همان تاریخ ۹۳۶ عبد الله خان ابن محمود سلطان کمربند غیرت بر میان طلب بربسته بر باد پای همت نشسته سلیمان‌وار به خواستگاری بلقیس مملکت روی می‌آورد. به امیدی که شاید شاهد مطلوب را در کنار آرزو در آرد. نخست عازم ملک خراسان گردیده قدم جرأت به اوج قلعه هرات نهاد. هرچند آن آهن‌دلان جنّت استوار اعتمادی قفل استحکام بر در انحصار نهاده بودند امّا چون اعتقاد ایشان بی‌مدار و بی‌بنیاد بود به کلید مشکل گشای شمشیر خان صاحبقران کشورستان مفتوح گردید. و این صورت فتح و ظفر در هژدهم شهر صفر در آئینه خانه گیتی رو نمود. و این تاریخ فتح را یکی از فاضلان همان عصر جهت ضبط سال و ماه و روز تاریخی در غایت خوبی نوشته:

تاریخ

در هژدهم شهر صفر روی نمودتاریخ شدش «هژدهم شهر صفر»

در تاریخ وفات بابر میرزا ابن میرزا عمر شیخ

بابر میرزا ابن عمر شیخ ابن سلطان ابو سعید ابن سلطان محمد ابن میرانشاه ابن امیر تیمور گرکان بعد از قتل سلطان علی میرزا که حاکم ولایت سمرقند بود محاربه با

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۲

شیبانی خان می‌کرد و چون دولت مساعد نبود و بخت یاری ننمود بالضروره از مملکت موروثی اعراض کرده روی توجه به سواد هندوستان آورد. نخست ولایت کابل را مسخر کرد. در اندک فرصت بر پادشاه هندوستان استیلا یافت. اکثر ممالك ایشان را در عهده تصرف خود در آورد و گنجهای بی‌قیاس در دست بابر میرزا در آمد. از آن جمله مقدار سیزده من الماس در کنجی نهاده بودند و باقی جواهر و دیگر اجناس ازین قیاس توان نمود. زمانی که خلل در قصر حیاتش راه یافت و چهار دیوار عنصری تن روی به انهدام آورد و خزاین و دفاین مقدار ذره سود نکرد در شهور ۹۳۷ رخت فنا از دار بی‌مدار دنیا به دروازه شهر بقا کشید. قریب سی و چهار سال به حکم ملك متعال پادشاهی کرد. در تاریخ پادشاه عالیجاه فاضلی چنین گوید:

تاریخ

پادشاهی که شهر یارانش‌بنده بودند و خادم و منقاد

چون وفایی ندید از عالم‌رفت ازین عالم خراب آباد

خرد از سال فوت او پرسید گفتم او را «بهشت روزی باد»

تاریخ جلوس عبید الله خان به تخت ماوراء النهر

عبید الله بهادر خان بعد از وفات ابو سعید خان بر سریر حریر گل نشست و یا همچون نشئه در اجزای مل قرار و آرام یافت. خطبه از اسم همایونش چون ابراهیم بلندی گرفت و سکه از نام با احترامش رتبه و ارجمندی حاصل کرد. مولانا امیر علی در جمع فضایل چون صنعت کتابت انگشت‌نما و در فنون علوم بی‌مثل و بی‌همتاست و جهت جلوس خان تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

شکر لله که به توفیق خدای‌گشت امروزه جهان رشك جنان

خسرو شاه جهان شد که ازوست‌فخر شاهان شرف اهل زمان

سال تاریخ ز دل جستم گفت«والی ملك عبید الله خان» مولانا میر محمد منشی در صحیفه روزگار در جلوس خان نصرت شعار چنین نوشته که:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۳

تاریخ

ابو الغازی عبید اللّه محمد خان دین پروربحمد الله که شد جایش قرار مسند خانی

معین دین پیغمبر شد و گردید تاریخش«معین دین عبید الله بن محمود شیبانی» «۱» ملّا محمد صالح مفتی که از ولایت کرمینه است و در علم فقه متفق علیه فضلاست این تاریخ را در جلوس خان به توقیع قبول رسانیده.

تاریخ

جلوس خان غازی را خرد گفت‌به ابنای زمان «خان جهانگیر» و در همین تاریخ ۹۴۰ خاقان ظفر نشان عبد اللّه بهادر خان از مشیمه غیب در مهد ظهور آمد. آری قدم گرم از شهرستان عدم به عرصه عالم وجود نهاده، آبای علوی را فرزندی به این فرخندگی از امّهات سفلی نزاده و آثار نسیم فیض شمیم طفل غنچه را از لحاف حریر زمرّدی به صد شکفتگی بیدار کرده و قدوم مبارك لزوم میمنت ملزومش ماوراء النهر را چون بهار ارم به خرمی پرورده گویند والد او اسکندر خان را بخدام ذوی الاحترام سلطان الاولیا

غوث الاتقیا حضرت مغفوری مولانا خواجه‌گی کاسانی قدّس سرّه سر ارادت و اخلاص بوده و خان سعادت نشان را به دامن تربیت آن حضرت انداخته استدعا دعا نموده و از آنجا رقم دولت در ناصیه احوال باطنش به آن حضرت از هرچه ظاهر می‌نمود بعد از فاتحه فایحه فرمودند که این کودک بزرگ نشان، صاحبقران و پادشاه عظیم الشأن خواهد شد. در آن ساعت علی الفور از میان مبارک قوری که از موی اشتر داشتند در کمر آن شیر دل مستحکم بستند. از روی التفات چنین فرمودند که بعد از فوت براق خان تاشکندی دولت و سلطنت در خاندان تو قرار خواهد یافت. الحق بعد از فوت او فتح و نصرت بی‌اندازه از عالم غیب روی نمودن گرفت و این واقعه در عهد سلطنت خان رفعت و منزلت دستگاه عبید الله خان است و در همان زمان بسی از کاملان و فاضلان و دانشمندان در سلک امام عظام انتظام دارند خصوصا کرامت آثار ملاذ الابراری حضرت خواجه حسن نثاری‌اند. مشار الیه جمال شاهد نسب را با نور حسب آراسته داشت و قامت رعنای اصالت را از قبای مابقای فضیلت پیراسته می‌داشت ولادت فرزند قرهٔ العین که نور بصر آن نیک سیر بود در دوم شهر صفر ۹۴۲ در اول صبح چون خورشید انور طلوع نموده

---

(۱). در این سلسله «محمود» نام نداریم، ظاهرا محمود سلطان است.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۴

بود تاریخ به غایت نیکو و مصرعی بسی دلخواه نوشته.

تاریخ

صبح شنبه دویم از ماه صفر

و این مصراع تاریخ او را در دو بحر می‌توان خواند. این نزد خاصان گوهر سخن معلوم است.

تاریخ فوت حضرت شیخ خدایداد قدّس سرّه

سلطان الطریقه برهان الحقیقه مرجع الاقطاب و الاوتاد حضرت شیخ خدایداد قدّس سرّه در سلوک تفرید و طریق تجرید منفرد زمان و یگانه روزگار بوده‌اند. دست ارادت مشار الیه حضرت شیخ جمال الدین عزیزان قدّس سرّه بوده گویند زمانی که حضرت شیخ عزیزان از مشیمه عالم غیب به عرضه ظهور آمد تا چهل شب از برای آن ماه آسمان ولایت چراغی از پرتو تجلیّات الهی کماهی افروخته می‌شده حضرت عزیزان در مصنف خود که کتاب در مقامات ایشان مسطور است و منقول است، بعد از شهادت شیبانی خان اوزبکیه تمام به دشت قبچاق رفتند و میرزا بابر بر پادشاهی ماوراء النهر شد. بعد از چندگاه حضرت عزیزان خطاب به عارف صوفی کرده به زبان ترکی فرمودند که «سن اورنگین کراک مو عارف صوفی» تواضع کرده‌اند بعد از چند وقت عبید الله خان از دشت قبچاق لشکر کشیده متوجه ماوراء النهر شده چون خبر عبید الله خان به سمع بابر میرزا رسید.

یکی از امرای خود را به ملازمت حضرت عزیزان فرستاد که تا ایشان فاتحه خوانند.

حضرت عزیزان فاتحه خوانده‌اند. که به هرکه مسلمان‌تر باشد پادشاه خواهد شدن. این خبر به سمع میرزا بابر رسید. گفتند که مسلمانی عبید الله خان از ما بیشتر است ظاهر شد که رای حضرت عزیزان آن است که عبید الله خان پادشاه شود. بعد از آن در اندک روز پادشاه ماوراء النهر گردید. آن حضرت در عهد سلطنت ابو سعید خان ابن کوجکنجی خان در تاریخ ۹۳۹ از عالم انسی به مقام قدسی رسیدند و مزار متبرکه ایشان در قریه عزیزه که سه فرسخ از ولایت سمرقند است. بعضی در تاریخ ایشان چنین گفته‌اند:

تاریخ

آنکه او بود خود به عالم مظهر لطف خدادرد و داغ عاشقان را بود او اصل دوا

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۵ چون منوّر بود او در ظاهر و باطن چو شمع‌مجلس عشّاق را بودی ز سوز او ضیا

یافت جان طالبان از وی حیات جاودان‌زینت اهل محبت بود آن پیر هدی

او ازین عالم برفت گر تو به معنی عاشقی‌من بگویم نکته تاریخ «زیب عاشقان» دیگری چنین فرموده:

تاریخ

توجّه کرد روح مرشد دین‌به سوی عرش در ماه محرم

اگر پرسند تاریخ وفاتش‌بگو «ای دل بر فته قطب عالم» و در همین تاریخ وفات گیلدی محمد خان است. یوم چهار شنبه ماه ذی الحجه در تاریخ ۹۳۹ ابو سعید خان بن کوجکنجی خان که پادشاه سمرقند بود شاهراه ملك آخرت پیش گرفت و مدت سلطنت آن عدالت خصال سه سال اهمال یافت.

بیت

اگر صد سال مانی ور یکی روزببایـد رفت ازین کاخ دل‌افروز مدفن خان در مدرسه‌ای که خود بنا در سمرقند کرده است گردید. الوقت همان مدرسه عالی برپا است. یکی از شعراء ظلم پیشه و ناخردمند تعدی اندیشه به خان معدلت نشان ظلم را نسبت داده. «ظلم از میان رفت» تاریخ یافته هرگاه که حرف لام از میان ظلم بیرون رود تاریخ حاصل می‌شود.

تاریخ بنای مدرسه میر عرب

در ولایت بخارای هدایت لقب فضیلت مکتسب حضرت امیر عرب مشار الیه به حلیه نسب آراسته و به زیور حسب پیراسته در زمان سلطنت پادشاه عالیشان عدالت نشان عبید الله خان ملاذ و ملجا عالمیان و پیشوا و مقتدای آدمیان بوده خان سلطنت نشان را از روی عقیده و اعتقاد و از وجه مودّت و انقیاد آنقدر بوده که از فیض صحبت بهار خاصیت و از نسیم نفس صبا مرتبت آن صبح طینت شکفتگی در خاطر می‌دمید و گلهای مراد از ریاض اعتقاد به اعانت آن صاحب ارشاد می‌چید. گاه از پرتو صحبت صفا مرتبتش لوح سینه او چون مرآت صیقلی می‌یافت، گاهی از فاتحه فایحه‌اش علم عالم رأیت ظفر

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۶

توامان طراز «إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً» می‌یافت، چنانچه نجم ثانی که به امر شاه اسمعیل قصد ماوراء النهر کرده از آب آمویه گذشت خان عالیجاه با لشکر فیروزی پناه به اعانت آن مقبول اله بر آمده در وادی نسف دوچار گردیده به حمله اول نجم ثانی را از سپهر غرور به خاك کوتاه یوم النشور انداخت بعد از مراجعت نذورات تازه و هدایای بی‌اندازه گذرانید. در تاریخ ۹۴۲ در ولایت فاخره بخارا حضرت میر عرب از همان وجه مدرسه بنا کرد که همیشه تباشیر صبح فضل و افضال بقدر قابلیت هر طالب بلا اهمال از مطلع استفاده و استفاضه پرتو طلوع می‌اندازد و به اندازه ظهور آن نور کامل الوفور مخزن قلوب و مأمن صدور اهل علم روشن و منوّر می‌گردد. دار العلمی که ابوابش چون در فیض بر روی اهل طلب همیشه باز و آستانه‌اش مانند عتبه مراد قدمگاه اهل نیاز. هر قطعه خشت آئینه نمای مهر انجلایش روشن‌تر از نجم ثاقب. پیشطاق گردون طباق کاشی طمطراقش نمونه‌ای است از منطوق کریمه «إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ». بروجات این عمارت آسمان رفعت که در تعداد عناصر است همچون فلك بروج ظاهر و معیّن و مدلول عظیمه «وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ» را اشارتیست مبرهن. در اتمام این مقام و در انجام این بقعه خیریت انتظام میر علی که در صنعت خط انگشت نماست، در صحیفه روزگار و دفتر لیل و نهار هیچکس به انگشت خامه در کتابت او خط بطلان نکشیده. تاریخی در نهایت خوبی تحریر نموده.

تاریخ

میر عرب فخر عجم آنکه ساخت‌مدرسه عالی و بس بو العجب

بو العجب این است که تاریخ اوست«مدرسه عالی میر عرب»

تاریخ فوت مولانا اهلی شیرازی

مولانا اهلی شیرازی در کشور فصاحت گوی سخن از چابک‌سواران میدان معنی می‌ربود و قدم مسابقت از یکه‌تازان عرصه بلاغت می‌پیمود. به قلم مانی شیم چهره شاه معانی را در نقاب حریر لفظ می‌گشود و در فنون اشعار مهارت تمام و وقوف لا کلام داشته مصنّفات مشار الیه بسیار است. بعضی از آن مثل مثنوی ذو بحرین و ذو قافیتین و تجنیس که عقل عقلا در آن مثنوی عاجز و ذهن اهل خرد و ذکا در آن ابیات قاصر است و این دو بیت از آن کتاب است:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۷

مثنوی

ساقی از آن باده منصور دم‌بر رگ و بر ریشه من صور دم

خواجه در ابریشم و ما در گلیم‌عاقبت ای دل همه یکسر گلیم مولانا کبر سن رسیده بود. چون وقت رحلت گردید در حدود ۹۴۲ صرصر اجل چراغ زندگی او را در محفل دنیا فرو نشاند. در ولایت شیراز که اصل نشو و نمای او از آنجا بود مدفون گشت «سقی الله ثراه» تاریخ گردیده.

تاریخ حضرت مولانا عصام الدّین قدّس سرّه

مولانا عصام الدّین ابراهیم ابن مولانا عربشاه اسفراینی به جودت طبع پاك ذهن درّاك سرآمد علمای عالیشان و ملاذ فضلای فطنت نشان و ملجأ و پیشوای انام زمان خود بوده در اوقات سلطنت سلطان حسین میرزا به کسب کمال اشتغال داشته علوم عقلی و نقلی را بر وجه استکمال بدست آورده. اما گویند جناب مولانا بنابر بعضی از حوادث زمان و نوایب دوران در تاریخ نهصد و بیست از دار السلطنه هرات چون نسیم فیض به طرف بخارا وزید. بواسطه قدوم سعادت لزوم آن ولایت را مدینهٔ العلم گردانید و در آن بلده از وفور احسان عبید الله خان محظوظ و از کمال انعام پادشاه معدلت نشان مسرور می‌بود و طلبه را از فواید خاطر افادت مآثر با حسن وجهی مستفید می‌ساخت و از نوال فضل و افضال همه کس را در همه حال بی‌بهره و بی‌نصیب نمی‌گذاشت. در آن فرصت عبید الله خان رباعی عربی به مولانا ارسال داشته، سؤال بمعنی نمود. مشار الیه در همان روز بعد از نماز پیشین توجه خاطر را مرعی داشته قبل از صلوهٔ تمام رساله تصنیف کرده و هر یك مصرع را ششصد و پنجاه و شش معنی نوشته فرستاد. خان عدالت سیر و پادشاه علما پرور را زیادتی در اعتقاد گردید. بعد از چندین وقت مشار الیه را هوای جنت المأوای ولایت سمرقند بر سر افتاده عازم آن حدود گردیدند. اندر آن ایام کبر سن دریافته بود و بسیار ناتوان گشته و این بیت را اکثر بر زبان مبارك جاری می‌کرد.

بیت

من هرچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت‌غیر از حدیث راه که تکرار می‌کنم گویند مولانا زمانی که سمرقند را از قدوم شریف مشرّف کردند به مزار فایض الانوار

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۸

حضرت خواجه احرار نزول اجلال فرمودند، همگی اکابر و علما و جمهور خواجگان و فضلا جهت ملازمت حضرت مولانا رفته‌اند و حضرت سلطان العلماء مولانا احمد جندی در رفتن توقف فرموده‌اند. بدان سبب از حضرت مولانا احمد غبار ملال در خاطر آیینه تمثال راه یافته فرموده‌اند که جمیع شرکاء ما در درس خدمت مولانا مسعودی آینده مستفید می‌شده‌اند چون است خدمت مولانا احمد به دیدن ما نه آمدند و این سخن مسموع حضرت مولانا احمد گردیده ایشان فرموده‌اند که یك بی‌ادبی به حضرت قاضی

عزیزان در بخارا واقع شد تا حال چه شود در اینجا آمده با ما دخل می‌کنند. از همان وجه این دو بزرگ را با یکدیگر ملاقات نیفتاد. چون زمان مدت حیات مولانا سرآمد. در تاریخ ۹۴۳ از دار بی‌مدار دنیا روی برتافت و شرف صحبت «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ»* دریافت. در جوار مزار فایض الانوار ملاذ الابرار مرجع الاخیار حضرت قطب الاقطابی خواجه احرار اجزای جسم پاکش را در جلد خاک پنهان کردند. بعضی از فضلا تاریخها نوشته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

مات استادنا عصام الدّین‌عنده کان کل علم سهل

هو بالفضل کان متّصفاصارَ تاریخ فوته «بالفضل» از مصنفات مشار الیه حاشیه بر تفسیر قاضی، و حاشیه بر شرح مخدومی و حاشیه بر شرح شمسیّه و غیر ذلک.

تاریخ وفات عبید اللّه خان ولد محمود سلطان

عبید الله خان بن محمود سلطان مدت شش سال به تخت خانی و بر سریر جهان بانی متمکّن بود. آوازه عدالتش از شش جهت در ربع مسکون در زیر گنبد گردون غلغله صدا انداخت و پنج نوبت در هفت ایوان فلک چرخ به نام نامی او می‌نواخت از سکه اقبالش نقش زر چون قرص خورشید در دلها درست می‌نشست و چوب منبر از بزرگی القابش همچون شجره طوبی بلند آوازه می‌گشت. متکفل حیات در عمر او پنجاه و چار سال فرصت اهمال داد. بعد از آن در تاریخ ۹۴۶ در ماه ذی القعده یوم دوشنبه وقت استواء، آفتاب سریع السّیر دولتش با سمند تیزرو عمر به جانب مغرب زمین مرگ دو اسبه تاخت. در تاریخ وفات مغفوری حضرت حسن نثاری چنین مصراع گفته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۱۹ «آه از حامی اهل دل عبید الله»

و دیگری از فضلا چنین فرموده:

تاریخ

والی ملک دین عبید الله‌شربت شهد مرگ کردش نوش

رفت از منزل خراب آبادماند صهبای سلطنت از جوش

گفت با من خرد ز بهر وفات‌این دو تاریخ «ذکر گو و خموش» بعد از وفات عبید الله خان عبد اللّه خان ابن کوچکنجی خان بر تخت خانی و بر سریر جهانبانی متمکن گشت. قریب شش ماه صدای پنج نوبت اسلام در عرصه چهار طاق عالم عنصری به گوش ایام می‌رسانید. چون دار غرور محل اقامت و سروری نیست در سیوم ماه ربیع الاول ۹۴۷ سرهنگ اجل به فرمان عزّ و جلّ حواس پنجگانه او را از مملکت تن معطل کرد و عبد اللطیف خان بعد از عبد الله خان در سنه مذکور به تخت ماوراء النهر چون خورشید انور بر سپهر اخضر نشست.

و هم در تاریخ ۹۴۷ میر ابو البقا که از سادات حسینی و خلعت حسب را نیز در بر از هرچه تمام‌تر داشت در فاخره بخارا به درجه شهدای کربلا رسید. از فضلای آن عصر ملّا کوکبی که سپهر فصاحت را نجم ثاقب است تاریخی به غایت نیکو گفته و گوهر معنی سفته.

تاریخ

حق میر ابو البقا را برد از جهان فانی‌تا با شه شهیدان با جنتش در آرد

مثل حسین مظلوم کشته به کربلا شدشاید که آسمان خون در ماتمش ببارد

تاریخ سال فوتش پرسیدم از خرد گفت«در دهر دل چه بندی دنیا بقا ندارد»

در تاریخ وفات حضرت قطب الاقطابی مخدوم اعظم قدّس سرّه

اشاره

قطب الاولیاء المعظم غوث الاتقیاء المکرم مفخر العرفاء الاسم حضرت مخدوم اعظم اسم نامی گرامی مرجع الانامی مولانا خواجگی است قدّس سرّه. و مولد حضرت ایشان ولایت کاسان که از توابع زمین اندکانست و نسبت ارادت آن عالی مرتبت رفیع منزلت

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۰

متعالی منقبت به عالم علوم ریاضی و ممتاز در شیوه مرتاضی حضرت مولانا محمد قاضی است قدّس سرّه. مولانا جبهه اخلاص بر آستان خاص الخاص هدایت اختصاص قطب- الابرابر سید الاخیار حضرت خواجه احرار می‌رسد. حضرت مخدومی را بسی مریدانند که هر یک قطب سپهر هدایت و خورشید فلک نهایت و مرکز دایره ولایت‌اند. یکی از آن جمله مقبول حضرت باری خواجه کلان خواجه جویباری‌اند که اولاد امجاد حضرت مخدومی در هر بلاد به مسند ارشاد نشسته خلایق را به سوی خالق العباد هدایت می کند.

بیت

تا ابد این سلسله نگسسته بادگردن ایّام بدان بسته باد خرق عادات و کشف کرامات آن جناب چون ظهور آفتاب بر جهانیان روشن است که احتیاج به پرتو ایراد نیست. امّا زمانی که جذب محبت الهی غلبه کرد و شوق لقای حضرت نامتناهی غالب گردید در تاریخ بیست و یکم محرم الحرام یوم شنبه وقت چاشت در شهور ۹۴۹ از عالم انسی به مقام قدسی ارتحال و انتقال نمودند.

تاریخ

عارفی کو در حقیقت مقتدای عصر بودگشته از راه طریقت اهل دل را رهنمای

بیست و یک بود از محرم روز شنبه وقت چاشت‌مرغ روحش کرد پروازی ازین محنت سرای

بس که بودم در تأسف در فراق روی اویافتم تاریخ فوتش «قطب عالم رفت وای» مزار فیض آثار آن مرجع الکبار در قریه دهبید است که قریب به یک فرسخی سمرقند واقع شده است وزایران آن عنبر عتبه کعبه نشان طول این مسافت را از برای عرض مطلب چون نسیم فیض در سایه خیابان می‌روند و آن خیابان طوبی نشان را ندر دیوان بیگی ارلات نشانیده تا از نخل عقیده و اعتقاد ثمره مراد یابد.

لمؤلّفه

خیابانی درخت از نخل ایمَن‌همه یک تن بر هواری چهل تن

سراسر همچو درویشان کامل‌بذکر ارّه [کذا] هر یک از ته دل

درختان بسته صف از هر دو جانب‌چو پیران خدا جو در مراقب

هدایت راست هر یک مقتدائی‌بود هر پنجه‌اش دست دعایی

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۱ همه یک یک به صورت خضر مانندبه طوبی هم‌نشین با سدره پیوند

برای زایران هر یک ز اعزازحریر سایه دارد پای‌انداز

تواند هر یکی چون اهل توحیدز یُمن سایه بخشد فیض دهبید

بزرگی هر یکی دارند با همز فیض روح مخدومی اعظم

نتابد هیچکس زان آستان رواگر توفیق گردد هادی او

ز استمداد آن صاحب بشارت‌براقم باد توفیق زیارت

تاریخ رفتن همایون میرزا از هندوستان به جانب عراق

همایون میرزا اکثر بلاد هند را به تصرف خود در آورده در اواخر حال شیرخان افغان که در شجاعت ببر بیشه هندوستان بوده و در زمره ملازمان اعتبار داشت با او خروج کرد و همایون میرزا را شکست داد و از مملکت هندوستان بیرون کرد. امّا هوای مملکت هند چون سودا در سر هر دماغ متمکن بود و دغدغه پادشاهی در بارگاه عدالت پناه خاطرش جایگیر می‌گردید. چند نوبت جنود نامعدود به صوب آن حدود کشید بالاخیر استخوان‌بندی ارکان لشکر همایون میرزا از صدمه قهر دشمنان روی بکلی در شکست آورد بالضّروره نقش سواد قلمرو چهار دانگ هندوستان را از صحیفه مآل آئینه مثال محو کرده و بال پرواز به هوای جنت المأوای ممالک عراق گشاد و همای عزیمتش سایه سعادت بر سر شاه طهماس انداخت. به واسطه نزول آن شاهباز بلند پرواز دار الامان آسمان توأمان او فلک آشیان گردیده و شاه عراق مترنم به این ترانه گردید:

همای اوج سعادت به دام ما افتداگر تو را گذری بر مقام ما افتد و حدودث این واقعه در تاریخ ۹۵۰.

ملا محتشم کاشانی تاریخ مناسب گفته:

تاریخ آمدن را پرسیدم از خرد گفت«دایم همای دولت آید به سایه شاه»

تاریخ بنای خانقاه حضرت خواجه بزرگ شاه نقشبند قدّس سرّه

اشاره

در تاریخ نهصد و پنجاه جناب عبد العزیز خان که ولد عبید الله خانست و این خان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۲

سعادت نشان مخلص و معتقد درویشان بود به صدق و اعتقاد در قید ارادت مرشد صاحب کمال سالک جاده اهل حال حضرت شیخ جلال می‌بوده و شیخ از مریدان مولانا شمس الدین محمد روحی روّح الله بوده و ایشان همشیره [کذا] حضرت مخدوم جامی‌اند.

اما خان عالیشان را با وجود شغل جهانبانی از آن جمله خانقاه و حظیره مزار فایض الانوار قطب الابرار حضرت خواجه بزرگوار شاه نقشبند است که بغایت فیض بخش و دلکش واقع شده است. چنانچه خواجه حسن نثاری در تعریف خانقاه قصیده‌ای انشا کرده. مطلع او این است:

مطلع

کعبه است این خانقاه زان مرده را نور صفاست‌سدره گر خود را بر ایوانش رساند منتهی است و این خانقاه که الوقت معبد عابدان و قبله مقبلانست در تاریخ ۹۵۱ به اتمام رسید. الحق بیت الله است که هر یک فیل پایه‌اش از روی شرف بزرگی چون حضرت زنده فیل بر مقام مجاهدات بر سطح مصلای عبادت لنگر اقامت انداخته. حریم دار السّلام محرابش حربگاه اهل اسلام است. از دو جانب شمشیر آگاهی بر سر شیطان غفلت و هوا کشیده و چهار چراغ این صومعه با چهار ارکان در شش جهت هفت اقلیم چون شمع خورشید نور روشنی بخشیده.

لمؤلّفه

این نه مسجد که کعبه است یقین‌قبله معبد جهان باشد
فیض نورش رسد به عالم قدس‌شمع فانوس آسمان باشد خواجه حسن نثاری در تاریخ این خانقاه چنین نظم کرده:
تاریخ
خسرو عالی گُهر عبد العزیزساخت این عالی بنا بی‌ریب و شک
پشت آفاق فلک در جنب اوپست چون گوی زمین زیر فلک
«لفظ معنی» می‌شود تاریخ اوسال هجرت نهصد و پنجاه و یک میرزا باقر ولد میر علی کاتب جهت خانقاه مقبول حضرت اله تاریخی نیکو گفته:
تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۳
تاریخ
خاقان روزگار درین منزل شریف‌از روی صدق مأمن خیری بنا نهاد
جستم ز پیر عقل چو ز اتمام بانیش‌عبد العزیز خان زمانش جواب داد

فوت مولانا شیدا قدّس سرّه

مولانا شیدا که از فضلای زمان و ظرفای دوران بود جهت فوت خود در اوقات بیماری گفته:
«ع»
مُرد شیدای دردمند حزین
در آن سال قضا مهلت حیات او داد. بعد از گذشتن پنج سال عقاب اجل چنان به زیر پنجه گرفت که حواس پنجگانه او هر یک معطل و بر جا ماند. همان مصراع مشار الیه زیادتی حرف «ها» تاریخ گردید.

تاریخ فوت مولانا میر علی کاتب قدّس سرّه

مولانا میر علی کاتب، اصل او از ولایت هرات جنّت صفات امّا نهال حدیقه حیاتش از آب و هوای مشهد مقدس نشو و نما یافته در ترکیب‌بندی خط از مفرد تا مرکب، شاگرد زین الدین محمود کاتب بود. در خدمت او چوب قلم از سر کرده و همچون نی از خامه کمر فرمان‌برداری بر میان بسته. گویند در اندک فرصت سواد خطه خط را به دستیاری نیزه قلم از خطه فرمان او بیرون نکردند. خصوصا خط نسخ تعلیق را چنان نوشت که کتّاب زمان از حیرت سر خامه انگشت را به گزلک دندان قطع می‌کردند. در تاریخ نهصد و بیست و پنج به واسطه انقلاب زمان از خراسان به ماوراء النهر آمده. به رسم الخط سر خط تعلیم اهل روزگار گردید. در تاریخ ۹۵۱ کرام الکاتبین روزنامه حیاتش را به توقیع ممات رسانید.
در ولایت فاخره بخارا در جوار مزار فیض آثار حضرت شیخ سیف الدین باخرزی که مشهورند به خواجه فتح آباد مدفون گشت. میرزا بیک دیوان بیگی که از ظرفای زمان بود تاریخ فوت مولانا را به خامه یاقوت رقم و به قلم مانی شیم چنین رقم کرده.
تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۴
تاریخ
آن بحر فضایل سَرِ ارباب هنر رادر واقعه دیدیم به اطوار ستوده
گفتیم ز تاریخ وفات تو چگوییم گفتا که بگو «میر علی فوت نموده»

تاریخ فوت شاه طاهر دکنی

شاه طاهر از جماعت خاوندیان است. اول در ولایت کاشان متوطن بوده به تقریبی متوجه ملك هندوستان شده در ولایت دکن مقام کرده. در تاریخ ۹۵۲ طوطی ناطقه‌اش در شکرخایی منقار بست و بلبل روحش از قفس قالب پرواز کرده به شاخسار سدرة المنتهی آشیان کرد. اکثر قصاید حکیم انوری را تتبع کرده. این مطلع ازوست:

محمل مهر چو آید به شبستان حمل‌لاله فانوس برافروزد و نرگس مشعل

تاریخ فوت میرزا جغتای

میرزا جغتای شاهزاده‌ای بود که گلشن شهریاری و گلزار کامکاری را گلی با این همه لطافت و نزاکت نشکفته و نوبهار اعتبار کامرانی را سروی به این سرسبزی در چمن روزگار نرسته. در میدان شجاعت یکتا و در میزان عدالت بی‌همتا بود. اما در اول بهار جوانی نونهال نوباوه حیاتش را آفت صرصر خزان رسیده در تاریخ ۹۵۳ عندلیب روحش قفس تن شکسته به جانب بوستان سرای جنّت المأوی پرواز نمود. طوطی طبع مولانا قاسم کاشی از نی منقار خامه به این تاریخ شیرین شکرخا شد

تاریخ

سلطان جغتای بود گل گلشن خوبی‌لیکن سوی رضوان اجلش راه نمون شد

در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ‌دلها ز غمش غنچه صفت غرقه خون شد

تاریخ تولد جلال الدین شاه اکبر

پادشاه نیک سیر، شاهنشاه عدالت گستر، جلال الدین اکبر در تاریخ ۹۵۳ از شبستان شام عدم به شهرستان صبح وجود ظهور نمود. تمام سواد عرصه هندوستان را از فیض بهار قدوم خود خرّم‌تر از ساحت گلستان ارم کرد. در مولد و میلاد آن غنچه مراد بلبل ناطقه یکی از فضلا به منقار خامه دقت بر صحیفه حریر گل این مصراع تاریخ تحریر کرده:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۵

تاریخ

کل صد برگ سوریرا بقا باد

در تاریخ ۹۵۵ خان کشورستان عبد العزیز خان بن عبید الله خان زمانی که لشکر ظفر اثر و جنود نامعدود میمنت سیر چون فیض نسیم سحر به سواد صوب ولایت بلخ فرموده بود و از پرتو علم گردون لوای آفتاب ضیا، شبستان بلخ را صبح بیضا کرده، در آن هنگام شیخ مؤید که از فضلای دهر و از علمای عصر خود بود از برای تاریخ سفر خان این مصراع را مرقوم رقم جواهر فشان گردانید:

تاریخ

در پناه خدای بیچون باد

تاریخ فوت مولانا کمال الدین ابو الخیر

مولانا کمال الدّین ابو الخیر از مشاهیر کبار روزگار خود بوده و زمان سلطنت قرا سلطان در ولایت بلخ اهل استفاده را از فنون علوم افاده می‌نمود و خوان افضال بر روی طالبان امل و آمال علی سبیل استکمال می‌گشود. علم عروض و قوافی را بر وجه کافی

می‌دانست و گاهی خاطر عاطر به جانب اشعار مبذول می‌داشت. مشار الیه از آنجا که پیوسته مقیّد زنجیر زلف سلسله مویان و پای بست حلقه جنون پری‌رویان می‌بوده، «عاشق» تخلص داشت. چندی بدان می‌پرداخت. بالاخیر در تاریخ ۹۵۷ از تعلقات مجاز وارسته گشته به معشوق حقیقی واصل گشت. یکی از ظرفای صادق تاریخ مشار الیه را «فوت عاشق» یافته و مدفن آن در ولایت بلخ در مزار فایض الانوار حضرت سلطان احمد خضرویه است.

گویند حصار ولایت بلخ را کیومرث بنا نهاده و طهمورث دیوبند به اتمام رسانید و بعد از آن لهراسب تجدید عمارت کرده. بعضی برآنند که بلاخ ابن اخنوخ برپا کرد. جمعی گویند منوچهر ابن ایرج ابن فریدون قلعه بنا فرمود و علی الاختلاف الاقوال کسی را بر قدم ولایت بلخ سخنی نیست. ولایت بلخ را قبهٔ الاسلام و ام البلاد و جنّهٔ الارض و خیر التراب می‌نامند.

تاریخ فوت جمال الدین عطاء الله مشهدی

جمال الدین عطاء الله مشهدی در زمان دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا به

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۶

منصب وزارت سرافراز و بین الاقران و الامثال یگانه و ممتاز بود. از آنجا که زهد و تقوی در درجه علیا داشت قدم از مسند وزارت برتر نهاده چون خورشید بر سپهر صدارت نشست و در میان امرا و وزرا به مضمون «اطلع علیه» بر طغرای نشان و بر عنوان فرمان توقیع وقیع عظیم الشأن می‌کشید. بعد از انتقال و ارتحال زبده سلاطین سریر آرای کشوریرا سلطان حسین میرزا مشار الیه از اولاد و امجاد پادشاه جم نشان محمد شیبانی خان قامت استقامت همتش قبای بی‌بقای منصب را قبول نکرده به مضمون کلام حکمت انتظام «الشهرهٔ آفهٔ و الخمول راحهٔ» عمل نموده در گوشه انزوا خلوت گزین گردید. بعد از آنکه اجل موعود به حکم ودود فرا رسید خواجه به مرض موت مبتلاـ گشت. در روز یکشنبه دویم ربیع الاول در تاریخ ۹۵۷ دعوت حق را لبیک اجابت گفت و جسد مبارکش را در مزار شیخ علی صوفی دفن کردند و این قطعه در تاریخ فوت اوست که یکی از فضلا نوشته:

تاریخ

خواجه سالکان عطاء الله که دلش میل داشت سوی جنان

جانب خلد رفت و شد تاریخ«میل خواجه عطا به سوی جنان»

تاریخ وفات عبد العزیز خان ابن عبید اللّه خان

اشاره

عبد العزیز خان سعادت نشان مخلص و معتقد درویشان بود و به صدق در قید ارادت در سلسله عقیدت مرشد صاحب کمال و سالک هدایت مآل حضرت شیخ جلال بوده و شیخ از مریدان حضرت خواجه مولانا شمس الدین محمد روحی‌اند و حضرت مغفوری را با وجود شغل جهانداری و شغل مملکت گذاری و هوای شهریاری بندگی حضرت الهی را کماهی به جای می‌آورد، سر نمی‌پیچید و گردن اطاعت را همیشه به طاعت نهاده بود و اوامر و نواهی حضرت باری را به جای می‌آورد. اما هرچند که در ایام سلطنتش تفرقه در میان سلاطین بسیار بود و طبع لطیف و خاطر شریفش به عمارت می‌پرداخت و عمارت عالی می‌ساخت و بعضی از آن بناها خانقاه و حظیره مزار فیض آثار حضرت قطب الابرار خواجه بهاء الحق و الدین شاه نقشبند است و دیگر مسجدی که درون حصار بخارا واقع شده که او را مسجد مغاک گویند و اینچنین چندین عمارت به نام نامی اوست. گویند مدت حیات او چهل و یک سال بود. در بیست و ششم ربیع الثانی یوم چهارشنبه در سال ۹۵۸ مرغ روحش از قفس تن پرواز نموده در شاخسار سدرهٔ

المنتهی آشیان کرد و مرقد

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۷

منوّرش در جوار فایض الانوار حضرت خواجه بزرگوار خواجه نقشبند است و در صفه والدش عبید الله خان. بر ضمایر ارباب دقایق و بر بصایر اصحاب حقایق مستور نخواهد بود که دنیا محل حوادث و نوایب است چرا که از افق سپهر اعتبار خورشید دولتی طلوع نکرد که آخر به سرحد زوال نرسید و در عرصه حدوث بنای سلطنتی سر به گردون نکشید که از صدمه زلزله فنا از هم فرو نریخت.

لمؤلّفه

دنیا که درو بوی وفا نیست پدیدباید که ز هرچه هست پیوند برید

این صورت مرگ را در آئینه عقل‌از روی خرد همیشه می‌باید دید تاریخ

«حیف از عبد العزیز خوان». بعد از وفات عبد العزیز خان محمد یار سلطان به تخت بخارا جلوس کرد.

وفات عبد اللطیف خان ابن کوجکنجی خان بن ابو الخیر خان

اطوار گزیده و کردار پسندیده داشت. همواره صحبت شریفش با علما و فضلا می‌بود و همیشه در تمجید حفّاظ و تکریم کلام مجید سعی بلیغ می‌فرمود. سمرقند در ایام معدلت و مرحمتش بهشت آئین گشته بود و حدایقش رشک ریاض خلد برین می‌نمود. قریب به سن شیخوخت رسیده بود که روح پرفتوحش ندای «ارجعی» به سمع اجابت تلقی نمود و در ساعت از قید بدن خلاصی یافت و مایل روح و ریحان جنّت مبین گشت.

حدوث این واقعه در شهور ۹۵۹ بود و مرقد منورش در بلده محفوظه سمرقند و در مدرسه ابو سعید خان ابن کوچکنجی است و هم تاریخ فوت او «شهر سمرقند» است. گویند سمرقند از اعظم بلاد ماوراء النهر است و از اقلیم پنجم می‌شمارند.

تاریخ فوت سه صاحبقران در هندوستان در یک سال

سلطان محمود گجراتی که والی گجرات بوده و اسلام شاه دکنی که صبه دکن بوده و نظام الملک بحری هر یک از این سه دلاور در چهار دانگ هندوستان پنج نوبت مردانگی می‌زدند. بلکه از شش جهت در هفت اقلیم عالم از ایشان آوازه صلابت افتاده و غلغله

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۸

مهابت در نه گنبد گردون انداخته بودند. هر سه دلاور در عهد سلطنت پادشاه عدالت نشان شاه اکبر در یک سال در شهور ۹۶۱ از دربند صورت فانی دنیا چشم پوشیده به سرحد ملک باقی عقبی جایگیر گردیدند. یکی از فضلا تاریخ سه دلاور را چنین گفته:

تاریخ

سه خسرو را زوال آمد به یک سال‌که هند از عدلشان دار الامان بود

یکی محمود شاهنشاه گجرات‌که همچون دولت خود نوجوان بود

دوم اسلام شه سلطان دهلی‌که در هندوستان صاحبقران بود

سیوم آمد نظام الملک بحری‌که در ملک دکن خسرو نشان بود

ز من تاریخ فوت این سه خسروچه می‌پرسی «زوال خسروان بود» دیگری در قتل محمود شاه چنین گفته:

تاریخ

ز برهان یقین بر شاه محمودشده ظلمی که نتوان گفت قطعا

به دشت کربلا دیده است بی‌شک‌حسین مرتضی این ظلم ز اعدا

رفاقت با شهیدان کرد آن شاه‌کشیده سر به جیب و پا به دنیا

اگر تاریخ قتلش از تو پرسندبگو «کردست دشت کربلا جا»

تاریخ ختم مشکوهٔ مولانا مصطفی رومی در ولایت بخارا

فصیح اللسان، مفتح البیان، توضیح البرهان، سند المحدثین سید المدققین حضرت مخدومی مولانا مصطفی رومی در ولایت بخارا تصحیح صحیح کتاب مشکوهٔ رسول ملک ودود در شهور ۹۶۲ به اختمام رسانیدند. جمع انام به حفظ ارشاد شاد می‌کردند. در آن اوقات یکی از فضلای وقت خود که مولانا یمینی گفتندی در حضرت مولانا از برای ختم کتاب مشکوهٔ این تاریخ مناسب گذرانید.

تاریخ

در فاخره فخر مکّه و یثرب و شام‌مشکوهٔ حدیث گفت با جمع انام

اتمام حدیث مصطفی چون گردیدشد «تمّ حدیث» رمز تاریخ تمام

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۲۹

تاریخ وفات همایون میرزا ابن بابر پادشاه

همایون میرزا سایه سعادت بر مفارق اهل هند گسترده بود و خلایق نیز در ظل ظلیل همای دولتش در نشیمن و فراغت و در مأمن راحت آسوده بودند و در عظمت و جاه و جلال و در کمال سلطنت و اقبال نظیرش در تمام ممالک هندوستان نگذشته.

سپاه نصرت دستگاه او از عدد پانصد هزار متجاوز بود و برادران کامکار مثل کامران میرزا و هندال میرزا و عسکر میرزا مطیع و منقاد بودند. زمانی که در قصر نااستوار حیاتش قصور راه یافت و بنای بی‌مدار دولتش را در انهدام آورد در ولایت دهلی که یکی از شهرهای هندوستان است روز آدینه از بام به مسجد فرود می‌آمد به قدم اول از پشت بام به روی زمین رسید به یک گام از مقام علوی به پایه سفلی نزول کرد. روز دوشنبه در تاریخ ۹۶۲ همای روحش استخوان‌بندی قفس قالب را شکسته سایه پرواز به شاخسار سدرهٔ المنتهی انداخت. آری چون حاکم نافذ الامر قضا سلسله ارادت بجنباند ماهی را از قعر دریا به فضای هوا رساند و مرغ صاحب پرواز را از اوج سما به حضیض زمین کشاند.

فضلا در فوت همایون میرزا تاریخها نوشتند از آن جمله مولانا قاسم کاهی که از ظرفای هندوستان است در تاریخ طوطی ناطقه‌اش به این ابیات شیرین شکوفا گردید:

تاریخ

همایون پادشاه ملک معنی‌ندارد کس چو او شاهنشهی یاد

ز بام قصر چون افتاد ناگاه‌وز آن عمر عزیزش رفت بر باد

بنای دولتش چون یافت رایت‌اساس عمرش از انجام افتاد

جهان تاریک شد در چشم مردم‌خلل در کار خاص و عام افتاد

پی تاریخ او کاهی رقم زد«همایون پادشاه از بام افتاد»

تاریخ وفات براق خان تاشکندی

براق خان تاشکندی از سلاطین آن حدود است. مدتی حاکم دار الملک سمرقند بود.

اما گویند پادشاهی ظلم اندیشه و همیشه همنفس صراحی و شیشه و دوام همدم پیاله و جام و مدام سرمست مدام بود. اساس الاسلام در ایام او روی در فتور و ارکان بی‌مدار خرابات در دور او معمور می‌گشت. دست بیعت هر لحظه چون ساغر صهبا به دست پیر خرابات می‌داد و پای زیارت از صحبت شیخان صاحب کرامات می‌کشید. میزان عدالت را

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۰

که در نظرش به قدر دانه جو وزنی نداشت بسیار کم می‌سنجید. پیمانه سرشار مکرمت را در دست همت و چشم جرأتش اعتباری نبود. از آن‌رو کم می‌دید. رعایا در عهد او ناراضی و جمهور فقرا در عهد او نامرضی. خرمن دهاقین را به صرصر تعدی دانه از کاه جدا می‌کرد و مزارع بیچاره را از مال به عشری رضا نمی‌کرد. گاه به سموم غضب برق آتش در کاه خرمنگاه می‌انداخت، گاهی خاك خرمن را به باد صرصر فنا معدوم می‌ساخت. هرگز آب رحمتی از سحاب مرحمت در کشتزار آمال هیچ یک نمی‌پاشید. دایم دود آه رعایا و ضعفا را به اوج کهکشان افلاك می‌رسانید. کافه عوام و عامه انام تخم کینه او را در زمین سینه خود می‌کاشتند. ازین افعال به اندك سال فتور در اساس حیاتش راه یافت.

بیت

از رعیت شهی که دانه ربودبن دیوار کند و بام اندود در تاریخ ۹۶۳ قهرمان قضا برق اجل در خرمن هستی او انداخت. بعضی از شعرا تاریخ وفات آن آتش‌افروز را «خرمن سوز» یافته‌اند و از کثرت تجرع شراب ناب مست خواب تا یوم الحساب گردید سرگرمان کیفیت سخن [کذا] تاریخ فوت او را «مرده در مستی» یافته‌اند. در آستان قطب الابرابر سند الاخیار حضرت خواجه احرار مدفون است.

تاریخ فوت برهان خان

برهان خان از اقربای براق خان است. او نیز چند روزی ظلّ ظلم اثر بر مفارق اهل خیر و شر گسترده و عالم کون و فساد را ظلمت کده حوادث و بیداد کرد. بالاخیر در تاریخ ۹۶۴ سیّاف قضا به برهان قاطع «من حفر بئرا لاخیه وقع فیه» قطع حیات او کرد و در چاه تنگ لحد انداخت.

بیت

بدی مکن که درین کشتزار زود زوال‌به داس دهر همان بدروی که می‌کاری بعضی از فضلا در قتل او تاریخها یافته‌اند. مولا نظام که از علمای آن ایام بود این تاریخ را انتظام داد.

تاریخ

برهان که طریق ظلم را کرد پسندزو شد علم حادثه در دهر بلند

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۱ شد کشته به ظلم از آن شده تاریخش«شمشیر اجل سر وی از ظلم فکند» بر آینه طبعان روشن ضمیر و بر صافی طینتان صفا تخمیر مبرهن است که به عمل اسقاط سر کلمه وی به حساب جمل شش است. هرگاه که از لفظ ظلم اسقاط کرده شود از نهصد و هفتاد افتد رقم تاریخ که مراد است حاصل می‌گردد.

دیگری از مبارزان میدان سخن و یکه تازان ساحت انجمن تاریخ قتل برهان را به تیغ قلم «هلاك برهان خوان» رقم کرده‌اند.

تاریخ خروج عبد الله خان و فتح اکثر ولایات

بعضی از مبارزان قلم در میدان صحیفه چنین می‌تازند که عبد الله خان بن اسکندر خان در صغر سن به دولت متابعت و به سعادت مبایعت مقبول درگاه حضرت باری مقرب بارگاه کردگاری خواجه کلان خواجه جویباری رسیده و از آن زلال چشمه رحمت

ذوالجلال نهال اقبال به مرتبه کمال رسیده سرکشیده و از جویبار نزهت آن عالی مرتبت سدره دولتش به منتهی رسیده در اندک روز شجره بی‌ثمره عدالتش برئوس خلایق جهانی و کشورستانی می‌گذشت. آخر الامر در ساعت سعد بر سمند سعد غیرت نشسته کشورگشائی را کمر بست نواب براق خان جهت تسخیر آن شیر ژیان سلطان سعید خان و دوستم سلطان را با لشکر بی‌نهایت روانه نمود. چون خبر مسموع گردید از آنجا به قلعه فرب که از قرای ولایت بخاراست و بر لب دریا واقع است آمده در آن حصار محصون گشت. بعد از ساعتی آن لشکر آمده قلعه را محاصره کرد. همچون نگین نام تنگ گرفتند. در آن روز عبد الله خان به مردم آن قریه سخن کرده که یاغی ما را از این نوع احاطه کرده و شما را طاقت قبل شدن نیست. اگر پاره لشکر پیاده به ما همراه سازید با این لشکر روی می‌آریم. همان زمان مردم قریب سه صد کس را همراه کرده و خان نیز در سه صد کس کمابیش داشته خود را در آن لشکرگاه زد. بمدلول آیت «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» توکّل با پروردگار جزو و کل کرده و در طرفهٔ العینی از لمعان تیغ آفتاب مظهر، لشکر خصم هزیمت اثر، چون ستاره سحری ناپدید گشتند. غنیمت بی‌شمار به دست نواب نصرت شعار افتاد به اهل آن قلعه خطی نویشت که اگر ولایت فاخره بخارا در تحت تصرف در آید مردم فرب مرفه الحال مرفوع القلم باشند بعد از چند وقت خبر شده که براق خان در سمرقند به جوار رحمت حق پیوسته. خطبه به نام نامی و اسم گرامی ولد او

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۲

اسکندر خان خوانده شد. در پی تسخیر ولایات گشته به اندک فرصت ولایت بخارا و میانکال و کیش و نسف را در تصرف خود در آورد. بعد از چند سال شهر بلخ و حصار آن خان نصرت شعار را میسر گشت. به گذشتن وقت قصد دیگر ولایت سمرقند و تاشکند و باش اوزکند و ارباع اور گنج بنواب خان ارجمند مسلم گردید. به عنایت حضرت ایزدی ولایت بدخشان و خراسان به دست نواب عالیشان رفیع المکان مفتوح شد. به اندک سالی مرو و خوارزم به آن صاحب رزم افتاد. الحاصل هر روز فتحهای تازه و نصرتهای بی‌اندازه متوجه رکاب ظفر انتساب او بود. بعد از فتح ولایت بخارا مردم قلعه فرب آمده واقعه گذشته را به عرض رسانید به موجب کریمه «أَوْفُوا بِعَهْدِی» به وعده خود وفا نموده نشانی داده که آن مردم را بعد الیوم مرفه الحال و مرفوع القلم دانسته چیزی طلب ندارند. از آن زمان تا بالوقت فارغ البال‌اند. گویند در عهد آن زمانه چون ایام ربیع سبز خرم و ماوراء النهر چون گلستان ارم شده بود. خان کشورستان را در اوقات فتح ولایت سمرقند و بلده کرمینه بعضی از فضلای زمان این فتح را «فتحهای مکرر» تاریخ یافته‌اند.

تاریخ خانقاه حضرت قاسم شیخ عزیزان قدّس سرّه

در تاریخ ۹۶۶ در عهد سلطنت عبد الله خان خانقاه حضرت قطب الابرابر قاسم شیخ عزیزان که در ولایت کرمینه واقع شده الحق مسجدی است معلّی مکان و معبدی است کعبه نشان و این خانقاه در قبله مزار فایض الانوار حضرت بزرگوار است و بانی این بنای رفعت مکان فیض نشان عبد الله خان است که از روی اخلاص عمارت فرموده. در تاریخ این معبد فرح‌افزای بهشت‌فزا مقرّب الباری خواجه حسن نثاری چنین فرموده‌اند:

تاریخ

ساخت قطب زمانه خانقهی کز شرف کعبه شد بر اهل جهان

کلک صنع از برای تاریخش‌زد رقم «خانقاه قطب زمان»

تاریخ کتابخانه مولانا میر مفتی

مولانا میر مفتی که قصر دلش کتابخانه اسرار الهی و بنای خاطر صفا مآثرش منقّش و مصوّر به احادیث حضرت رسالت پناهی بود

در زمان سلطنت و در ایام دولت عبد العزیز خان ابن عبیدالله در دار السّلطنه بخارا چهار دیوار بنای پراساس شرع ازو

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۳

استحکام و ارکان پایدار شریعت ازو انتظام داشت. در شهور ۹۶۶ کتابخانه‌ای عمارت فرموده و در کتابه همان بنا این تاریخ مناسب را از زاده طبع خود رقم کرد.

تاریخ

این بنا کز لطافت و خوبی‌در جهان نیست دیگری چون او

یا رب از لطف حق مباد دمی‌خالی از مهوشان مشکین مو

سال تاریخش از خرد جستم‌گفت «قصر منقش نیکو» در تاریخ ۹۶۵ بود که جوانمرد علی خان در شهر سمرقند کورنش خانه عمارت فرمود. از برای تمامی آن بنا ملا مشفقی تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

خاقان فلک قدر جوانمرد علی خان‌شاهی که بود در صفت عدل یگانه

از همت خود کاخ دل‌افروز بنا کرددر منزلت از گلشن فردوس نشانه

روزی که به اتمام رسانید مهندس‌این قصر منقش که به خوبیست فسانه

بر طاق سپهر از پی تاریخ بنایش کردند رقم «منزل خاقان یگانه» مولانا مصطفی رومی که اکثر اوقات زندگانیش به تفسیر کلام ربانی و تصحیح احادیث مصطفوی گذشت در تاریخ ۹۶۶ مشکوهٔ حیاتش به توقیع «تمّ الکتاب» مستحیل شد. در تاریخ ۹۶۷ در ولایت سمرقند مولا یوسف عزیز مصر عزّت و مرعای مملکت رعایت بود. به حکم نشان خان عالیشان عبد الله خان بر صدر مسند صدارت نشست و نیز در همان روز ابو الفضل ابن مولوی یوسف که افضل فضلای زمان و اعلم علمای دوران بود به فرمان قضا جریان صاحبقران در این محکمه قضا عسکری مقرر گشت. ملا مشفقی این دو منصب عالی را تاریخ مناسب گفته.

تاریخ

چو شد مولوی یوسف از اهل دانش‌به شهر سمرقند صدر اهالی

همان روز کردند قاضی عسکرابو الفضل بن یوسف قدر عالی

قلم بهر تاریخ این هر دو منصب‌به یک جا رقم زد «دو فخر موالی

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۴

تاریخ مصالحه شاه سلیمان رومی با شاه طهماس

شاه سلیمان رومی با شاه طهماس جهت مملکت همیشه اوقات مخاصمت و منازعت بر جان و آتش قتال دایم در اشتعال و شعله حرب بی‌اهمال بود. مدتی متمادی بدین منوال می‌گذشت. بالا خیر شاه عراق ترانه مصالحه چون لحن داودی در پرده سامعه شاه سلیمان رومی رسانیدن گرفت و شاه سلیمان نیز حدای مسامحه با ناقه مصالحه چون اهل حجاز دمساز و هم‌آواز گردید و دیگر باره شعبه مخالفت را در قانون غیرت به مضراب مجادلت ننواخت و آهنگ موافقت را همیشه پیشرو و پیشنهاد خاطر می‌داشت.

گویند یک چند اندیشه جنگ چنان به صلح مبدل شد که شاه عراق و پادشاه روم هر یک شمشیر مصری را همچون یوسف کنعانی در چاه نیام بلکه در زندان فراموشان انداختند.

کمان سینه سوز که چون ابروی خوبان در پی غارتگری جان بود، در حلقه پیران گوشه‌گیر چله‌نشین گردید و تیر جگر دوز مخالفت از هدف ملامت چون ناوک هوائی دور افتاد. زبان خنجر که در طعن دشمن از هرچه تیزتر بود همچون زبان سوسن الکن

شـد و عصا چوب نیزه را مثال نهالی بی‌ثمر در کنار میدان نشانیدند. تیر چون جوشن در سوراخ تفنگ همچون مهره مار افعی در بند خویش می‌ماند. دیده زره که در روز کارزار خون می‌گریست چون چشم فتنه جوی معشوقان در خواب رفت. تارهای کمند که رگهای جان اعادی را در کشاکش از هم می‌گسیخت شیرازه بند اجزای الفت گردید.

بیت

گردون فرو گشاد کمند از میان تیغ‌ایام برگرفت زه از گردن کمان و این مصالحه در شهور ۹۶۹ واقع شده بود که ملک الشعرای عراق- ملا محتشم کاشی- تاریخ این مصالحه را در سلک نظم رقم کرده:

تاریخ

از پی تاریخ گرفتم قلم‌تا زده از کلک منوّر رقم

منهی افلاک درین کهنه دیرغلغله افکند که «الصّلح خیر» در همین تاریخ ۹۶۹ پنج امرا که در چهار دانگ هندوستان در زمره عثمانیان شهرت داشتند و بعضی از ایشان به منصب سه هزاری و دو هزاری ممتاز و سرافراز بودند در یک روز به سعادت شهادت رسیدند. شیخ فیضی که از ظرفای قلمرو هندوستان است این

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۵

مصراع تاریخ را مرقوم رقم یاقوت شیم گردانید:

تاریخ

پنج کم از زمره عثمانیان

با اسقاط کردن پنج عدد از زمره عثمانیان، رقمی که تاریخ است حاصل می‌شود.

تاریخ یکی از قضاهٔ جابر که در عهد اکبر پادشاه بود در زمان وزرای دین پناه جلال الدین اکبر پادشاه در دار الملک هندوستان در مسند شرع نبوی و در ملت بیضای مصطفوی قاضی داشته که در محکمه نااستوار عدلش بنای پراساس شریعت منهدم بوده و در صحیفه لوح ضمیر و آینه اعتقاد کدورت اتحادش صورت کلمه «البیّنهٔ علی المدعی و الیمین علی من انکر» عکس روی می‌نموده مال یتیمان را از جنس و نقد حلال می‌شمرده و وجه حلال را از درهم و دینار نیز در شمار و حساب حرام دانسته با جوانمردی که قحبه بدنامی را به اقل مهر به عقد فاسد در قید ازدواج خود در آورده و عروس ناموس را که پرده‌نشین عصمت و حیا است بی‌جنایت شرعی سه طلاق داده، الحاصل شرع به این اساس را از پای در انداخته و شریعت بی‌مدار بی‌بنیاد را برپا می‌داشت.

سالک جاده شریعت باش‌که جز این نیست راه خیریت

از شریعت کسی که پوشد چشم‌نیست صورت بغیر شرّیت در اندک روز صحیفه حال و جریده مآلش معلوم گردیده به رقم عزل مستحیل شد. شیخ فیضی در عزل منصب قضای او این تاریخ مناسب گفته:

تاریخ

اگر تاریخ عزلش خواهی از من‌برون کن از شریعت حرف علّت با سقوط حرف علت که یاست تاریخ ۹۷۵ حاصل خواهد شد.

تاریخ وفات قطب الاقطابی حضرت خواجه کلان خواجه جویباری

شجره پرثمره ریاض رحمت حضرت باری قطب الاقطابی خواجه کلان خواجه

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۶

جویباری، باغبان قدرت از گلبن حقیقت گلی با این رعنایی در باغچه خواجگان نشکفانیده، صانع بهار بی‌خزان محبت در حدیقه معرفت شجره کثیر الثمره‌ای به این عظمت و بزرگی نرسانیده و این نشو و نما از فیض سحاب تربیت فخر الامم صاحب الهمم

حضرت مخدوم اعظم دهبیدی واقع گردیده و حضرت خواجه جویباری را بسی از مریدانند که به مرتبه کمال رسیده‌اند و ترک برگ هستی کرده چون سرود امن همت از دو کون برچیده‌اند و از بار تعلق آزاد گردیده و از جویبار تربیت آن حضرت هر یک خود را به سدرهٔ المنتهی بزرگی رسانیده‌اند. اکمل ایشان فرزند ارجمند حضرت مخدوم اعظم خواجه محمد امین‌اند که مشهورند به خواجه کلان. در وقت رحلت حضرت مخدومی وصیت فرمودند که این فرزند در حجر تربیت شما باشد به واسطه آنکه حضرت مخدوم زاده در مرتبه بزرگی خوردتر بودند حضرت خواجه کلان خواجه جویباری را زمانی که ایام وفات رسید و اوقات حیات سرآمد در روز پنجشنبه پنجم شهر صفر در شهور ۹۷۱ حضرت خواجه جویباری غریق دریای بیکران رحمت الهی گردیدند. موضع ششمیهن که از قرای ولابت بخاراست در همان موضع مدفون گشتند. تاریخ وفات ایشان مولانا محمّد امین مفتی که صاحب کتاب امینیّه است یک مصراع تاریخ به توقیع قبول رسانیده‌اند.

تاریخ

مقتدای اهل عالم سید اهل زمان

و ایضا مولانا محمّد قاسم مفتی تاریخ آن حضرت را چنین گفته:

تاریخ

محیط بحر عرفان خواجه مابه ظاهر چون ز چشم طالبان رفت

جهان بر عارفان ماتم‌سرا شدکه آن پشت و پناه بی‌کسان رفت

درین ماتم ندا می‌آمد از غیب«دریغا قطب اقطاب جهان رفت» و نیز ملا مشفقی شاعر که شناور ابحار و غواص ابیات آبدار است در تاریخ خواجه جویباری در نظم به ساحل اظهار آورده است:

چو رفت از جهان خواجه جویباری‌نماند آب در جویبار حقیقت

خرد بهر تاریخ سال وفاتش‌رقم زد که «سلطان صاحِب طریقت»

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۷

تاریخ فوت مولانا ضیاء الدّین

مولانا ضیاء الدین که بیضای چراغ ملّت و ضیای شمع شبستان معرفت بوده در زمان سلطنت اسکندر خان تا ایّام شوکت عبد اللّه خان در سلک علمای عظام و در زمره فضلای کرام بعزّت لا کلام انتظام داشته‌اند. چون سرای جهان جای اقامت و محل استقامت نیست بالضروره باید رفت. در شانزدهم شهر شوال ۹۷۳ رخت اقامت را ازین دار محل فانی به حیات عدن باقی کشید. جسد سبک روحش در خاک بخارا مدفونست. یکی از فضلای زمان در تاریخ وفات مولانا این مصراع را نیکو نوشته:

ع

به روز شانزده از ماه شوّال

تاریخ فوت ابو القاسم میرزا

در ایام سلطنت پادشاه بحر و بر، شهنشاه دادگستر عدالت پناه رعیت‌پرور، جلال الدین اکبر ابو القاسم میرزا که از امرازاده آن عصر بوده و هنوز غبار لشکر خط در ساحت مملکت حسن او جایگیر نگشته به سرحدّ بنگاله که یک پرکن هندوستان است قانون مخالفت در پیش نهاد و صوت مضراب غیرتش همچون صدا در پرده سامعه هر کس می‌رسید و شعبه ناراستی را بدان مقام رسانید که جمعی به اندک گوشمال او مانند چنگ سر تسلیم در پیش انداختند. بالاخیر دعوی مملکت گیریش به آن حد انجامید که خبر

مهابت اثر به شاه اکبر رسید که ابو القاسم میرزا رایت قیامت علامت همچون قامت خویشتن برافراخته و چون چشم جادو هر سو در سواد هندوستان فتنه‌ها انداخته و چون زلف هندی سرکشی پیش گرفته جمعی را مور صفت پریشان و پایمال کرده بلکه همچون صف مژگان خونریز لشکرها برهم زده و عالمی را زیر و زبر گردانیده. در همان فرصت شاه اکبر لشکر بی‌حد از روی قهر به جانب ابو القاسم میرزا فرستاده آن گلبن گلزار غیرت و نهال نوباوه جودت را به صدمه صرصر غضب در تاریخ ۹۷۳ از بیخ و بن برکنده در تاریخ شهادت شجاعت پناهی مولانا قاسم کاهی چنین فرموده:

تاریخ

سرور گلرخان ابو القاسمآن که شمع رخش منوّر شد

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۸ رفت از رفتنش دل جمعی‌پاره پاره چو دُرد احمر شد

سال تاریخش از خرد جستمخردم سوی باغ رهبر شد

ناگهان بلبلی بافغان گفت«آه کان گل شهید اکبر شد»

تاریخ وفات خسرو سلطان

خسرو سلطان از سلاطین اوزبک است. پسر عم عبد اللّه خان صاحبقران است. امّا در دلاوری جوهر شجاعت از شمشیر او هویدا و در همّت‌گستری گوهر سخاوت از کف دریا مثال او پیدا بود. هنوز آن شهریار اوزبک بر اورنگ شهریاری و بر سریر کامکاری متمکّن نگشته و سکّه از اسم همایونش صاحب نام و خطبه از القاب میمونش بلند مقام نشده بود که در شهور ۹۷۵ باباخان ابن براق تاشکندی به جانب ماوراء النهر آمده با خسرو سلطان مصاف کرده عساکر سلطان را منهزم گردانیده سر سلطان را گرفته به سوی ولایت خود رجعت کرد. یکی از ظرفای زمان در تاریخ قتل سلطان این مصراع ترکی را در لباس تعمیه داده:

تاریخ

بابا ظالیم باشینی آلیب گیتی

بر نکته ربایان وقت شناس و بزرگی طبعان معانی اساس روشن است که از بابا ظالیم بای مسمی را اسقاط کرده به اعتبار لفظ چنانچه «آلیب گیتی» مشعر است به اساقط با بحسب معنی. نیز همین ابیات است که «بابا ظالیم باشینی آلیب گیتی» یعنی سر خود را گرفته رفت. یعنی اول خود را اسقاط کرده.

و خواجه کلان از ولایت سمرقند است و از کهنه شاعران آنجاست و در پیش نواب ابدال سلطان بن عبد اللطیف خان منصب کتاب‌داری بدو مفوض بود. تاریخ وفات سلطان را بسی نیکو گفته:

تاریخ

شه بحر و بر خسرو ملک جودکه دادی به همت ز حاتم نشان

صد افسوس از تندباد اجل‌که شد زود نخل حیاتش خزان

بزد آسمان تاج زر بر زمینعجب ماتمی شد بر اهل جهان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۳۹ ز هر کس که تاریخ جستم بگفت«یکی کم شد از خسروان جهان»

تاریخ فوت خان میرزا

در همین تاریخ ۹۷۵ در ملک هندوستان خان زمان میرزا خان که از امراء معتبر و از خانان مشتهر جلال الدّین شاه اکبر است وفات یافت. یکی از ظرفای زمرّد قلم تاریخ فوت او را مرقوم قلم یاقوت شیم گردانید.

تاریخ

چون خان زمان از این جهان رفت به بادبنیاد فلک سراسر از پای افتاد

تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت«فریاد ز دست فلک بی‌بنیاد» تاریخ ۹۷۵ سلطان سعید بن سلطان ابو سعید خان ابن کوجکنجی خان بعد از فوت خسرو سلطان در ولایت سمرقند چون سعد اکبر سپهر سریر سعادت اثر را مشتری گردید، یا چون خورشید انور بر فراز چهار بالش زر یا بر اورنگ چهار پایه فیروزه پیکر قرار گرفت. تاج زر از جوهر اقبالش ترصیع سرافرازی یافت. کمر چون دو پیکر از اعتبارش در اوج سپهر عزّت رسید. مشفقی که مسندنشین مجالس و محافل سخنست تاریخ میمنت مأنوسش را چنین گفته:

شهنشاه آفاق سلطان سعیدکه رفت از عجم صیت او تا عرب

قدم چون بر اورنگ شاهی نهادفریدون بساط سکندر حسب

قلم شد پی سال تاریخ اورقم کرد «خاقان عالی نسب» در همان تاریخ باغی بنا کرد در ولایت بهشت آئین سمرقند که هر یک نهالش طوبی نژاد بود و مرغانش هم‌پرواز پریزاد و در وسط این چهار باغ حوضی بنا کرد مربع که مسافت ساحتش را محاسبان مهندس صاحب فطانت به علم مساحت و به مقیاس قیاس نتوانند پیمود و در غور قعرش استادان کاردان آن چندان از تحت دریا گرفتند که غواص تفکر بر سطح مقعر او نتواند رسید. آبش روانبخش و روح‌افزا و آبشارش از جویبار سرچشمه بقا، در صفا. چون سینه صادقان، لبریز چون اشک عاشقان، و این حوض کوثر نشان را منطوق کریمه «هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ» است. ملا مشفقی از بحار فکر، تاریخی به غایت روان بخش گفته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۰ دُرِ بحر کرم سلطان سعید آن شاه دریا دل‌که ابر از همت او یاد دارد گوهر افشانی

درون گلشن فردوس آئین همچو آئینه‌بنا فرمود حوضی در لطافت کوثر ثانی

نظر انداخت چون عقل مهندس در صفای اوروان از بهر تاریخش رقم زد «حوض سلطانی» و در همان تاریخ ۹۷۵ در زمان سلطان سعید خان ملا شاه محمد که از ولایت مرو است مشق سیاق را باقصی الغایت رسانیده و جمع و خرج دفاتر لیل و نهار را در دفتر خانه روزگار بارها گذرانیده و در مسند وزارت سرافراز و در میان امثال ممتاز گردید و این تاریخ را ملا مشفقی گفته:

چون شاه محمد آصف عهدگردید وزیر حضرت خان

اهل قلم از برای تاریخ‌کردند رقم «وزیر خاقان» و در همین تاریخ ۹۷۶ چهار سویی عمارت فرموده که در ربع مسکون و در زیر گنبد گردون با این سنگینی کسی ندیده و در تاریخ آن بنا خانه عالی مشفقی گفته:

تاریخ

بانی قصر کرم سلطان سعید خان زماناز برای چار سو فرمود کاخی چون بهشت

خامه خورشید بر طاق فلک با آب زر«چار طاق قبهٔ الاسلام» تاریخش نوشت»

تاریخ وفات شیخ کپور مجذوب

شیخ کپور مجذوب یکی از سالکان و گرم روان ممالک هندوستان است که علم پرشکوه فقر را برابر چرخ اطلس افراخته و ژنده پربخیه هزار میخی تجرّد را از برای قطع تعلق چون فلک انجم در برانداخته، آسمان اول که از ماه نو کشتی به پهلو دارد از بی‌قیدان لاابالی اوست. سپهر ازرق پوش چهارم با این بزرگی شمسه‌بندان جلالی اوست. سیاح عالم ناسوتی از روی جرأت به صوب سیاست شیطان نفس را بر زمین پست نشانیده و آن راه نورد ملک ملکوتی گرد نعلین بر سر خاکیان اهل دنیا افشانیده.

بیت

سالک مجذوب به راه فنااز همه بیگانه به حق آشنا

شیخ کپور آن سند عارفان گرم‌رو جاده هندوستان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۱ دلق مرقع به برانداخته‌بخیه‌اش از تار نفس ساخته

تا به برانداخت ز پیوند دلق‌رشته پیوند بریده ز خلق

هر الف بخیه او بیگمان‌می‌دهد از عالم وحدت نشان آن رند لاابالی در شهور ۹۷۹ از تکیه بی‌استقامت دنیا قدم کشیده، لنگر اقامت به خانقاه عقبی انداخت و مزار بابا کپور در ملک هندوستان است. شیخ فیضی که کمال اعتقاد به آن مجذوب صاحب ارشاد داشت تاریخی مناسب حال نظم کرده.

تاریخ

مجذوب ازل کپور واصل‌وان از غلبات عشق مغلوب

چون رفت به جذبه الهی‌تاریخش شد «کپور مجذوب»

تاریخ تولد شاهزاده سلیم میرزا

پادشاه دلاور، شهنشاه دادگستر، جمال الدین شاه اکبر را فرزند مبارک قدم از شبستان عدم به عرصه وجود آمد که دیده دولت و چشم سلطنت از روی او روشن گردید.

از فیض سحاب وجود لازم الوجودش زمین هند رشک گلشن شد و چهره عروس مملکت در جمال مشاهد ولایت به آن دردانه و به آن گوهر یگانه زیب و زینت دیگر یافت. آن گوهر یگانه سلطنت مستقیم به شاهزاده سلیم موسوم گشت. در تاریخ تولد شاهزاده که در شهور ۹۷۷ از شبستان عدم به عرصه وجود آمده بود فصاحت بیان ملّا ارسلان که از زیارتگاه ولایت خراسان است تاریخ تولد شاهزاده را نظم کرد:

نمود از برج دولت آفتابی‌که نورش تافت از مه تا به ماهی

بحمد اللّه که روشن شد ز رویش‌چراغ دودمان پادشاهی

چو آن ظلّ خدا خواهد شد افزون‌ز شاهان چون پدر در دین پناهی

خرد از بهر مولود شریفش‌یکی افزود بر «ظلّ الهی» و در همین تاریخ ۹۷۷ نیز از برج سپهر شهریاری و از اوج آسمان سلطنت و کامکاری فروزنده فرزندی ماه رخساری طالع گردید و مولانا این تاریخ گفته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۲

تاریخ

شد شاه زمانه را دو فرزند خلف‌آمد دو گهر ز برج مقصود به کف

گردون ز پی تولّد ایشان گفت‌بنمود دو ماه روی از برج شرف و در همین تاریخ ۹۷۷ از نهال برومند دولت شاه اکبر شکوفه دیگر شکفت و از صدف بحر کرامت در دانه پاکیزه روی نمود. آن شاهزاده پاك نهاد را «سلطان مراد» نام کردند. ملا ارسلان دو مصرع تاریخ گفته، اول:

تاریخ

ولادت شاهزاده سلیم میرزا

و مصرع ثانی

تولد شاهزاده مراد میرزاز نور پاك چو سلطان سلیم شد نازل

لوای شاه مراد ابن اکبر عادل و هم در تاریخ ۹۸۵ از بهارستان عزّت و جلال و از گلستان سلطنت و اقبال گل میرزا- دانیال شکفت و

از ترشح کلک سحاب مثال مشار الیه دو مصرع چون درّ آبدار به ساحل اظهار آورد چنانچه خود در این مطلع اشارتی به ابروی قلم کرده:

تاریخ

ارسلان هر مصرع این مطلع از روی خیال‌هست تاریخی پی مولود میرزا دانیال تاریخ

بود از این عنایاتِ معین الدّین والدیناکه شد دنیا و دین را جاه دیگر پیدا [کذا]

تاریخ وزارت ملا خواجه جان دیوان

ملا خواجه جان دیوان از ولایت نزهت انجام جام و از مردم عمده و قوم زبده این مقام است. در علم انشا و املا بی‌همتا و در حسن خط از اقران مستثنی. خط نسخ تعلیق او خط نسخ برخوش‌نویسان می‌کشید. خط تعلیق او نسخ تعلیق دبیران و منشیان دوران

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۳

می‌گردید. وادی سیاق را چنان طی کرده بود که عطارد که دبیر مدبّر دفتر خانه افلاک است قلم چون انگشت حیرت در دهان گرفته، منصب وزارت خان صاحبقران عبد الله خان در تاریخ ۹۷۹ بدو منصوب و مقرر گشت. ملا مشفقی تاریخ این وزارت چنین گفته:

تاریخ

بدور خان عادل از عنایات خداوندی‌وزارت یافت ملا خواجه جان از غیب اشارت شد

خرد می‌خواست حرفی بهر این معنی رقم سازد«وزیر خان عادل» سال تاریخ وزارت شد

تاریخ وفات سلطان سعید خان

سلطان سعید بن بو سعید خان مدت پنج سال سراپرده عزّت و شادروان سلطنت در ساحت چهار طاق عالم عنصری افراشت و قبه خرگاه آن خیرآگاه به شمسه ماه برابر می‌داشت. اما در هنگامی که آمالش به چاشنی حلاوت تمام نرسیده و گل آرزو از گلشن رنگ و بو به مدعا نچیده میر اجل کوس رحیل و طبل کوچ نواخت و در حدود ۹۸۰ رخت اقامت در خیمه تنگ خاک انداخت و این تاریخ فوت او را ملا مشفقی چنین گفته:

تاریخ

چون وداعِ شهریاری کرد سلطان سعیداهل دل را سینه شد مجروح جانها شد حزین

خان نمی‌گنجید در روی زمین دردا که شداین زمان تاریخ فوتش «خانه زیر زمین»

تاریخ جلوس جوانمرد علیخان

سلطنت مرتبت شجاعت منقبت عدالت منزلت خاقان جم نشان جوانمرد علیخان ابن ابو سعید خان ابن کوجکنجی خان ابن ابو الخیر خان است در سلسلهٔ الذهب نسبتش به چند واسطه به چنگیز خان می‌رسد و تولد آن ثمره شجره شهریاری در زمین فردوس آئین سمرقند است. بعد از وفات برادر در شهور ۹۸۰ به تخت خانی چون رنگ بر سریر گل یا همچون نشأ بر ساغر مل نشست. بلکه چون شخص اقبال بر مسند دلها متمکن گشت. همیشه خاطر عاطر برفاهیت احوال مساکن و فقرا و خیریت حال رعایا و کافه برایا کماحقه می‌گماشت. از برای جلوس عدالت مأنوس خان عالیشان افضل فضلای

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۴

زمان و اکمل شعرای دوران ملا مشفقی تاریخی به غایت مناسب گفته:

تاریخ

خاقان فلک قدر جوانمرد علیخان کز دولت او ملک سمرقند شد آباد

و این طرفه که تاریخ جلوس ظفر اواز روی حساب است «سنه نهصد و هشتاد» ۹۸۰ لفظا و معنا تاریخ شد. در این تاریخ از جمله محسنات است که اهل دانش تواریخ پسندیده‌اند و نیز ملا مشفقی «ره» در جلوس خان گفته:

به تخت ملک جوانمرد خان قرار گرفت‌شد از قبول نظر پادشاه منظوران

به ظل شوکت او ذرّه‌ای که بُرد پناه‌چو آفتاب جهان کم نشد ز مشهوران

به لطف حق شه توران شد آن سلیمان‌فرفکند سایه انصاف بر صف موران

برای دولت جاوید سال تاریخش‌خرد نهاد رقم «پادشاهی توران» و این تاریخ نیز از ملا مشفقی در جلوس خان است:

روزی که جوانمرد علیخان سمرقندخورشید جهان بر سر افلاک برآورد

با هر که نظر در گذر افتاد خرد راتاریخ جلوس شه فرخنده برآورد

خضر ره توفیق سخنگوی شد امّاگفتا «علی ملک یقین شاه جوانمرد»

تاریخ فوت ملا محمّد امین

ملاـ محمـد امین از کاملان دهر و از نادران عصـر خود بود. هوای زیارت حرمین شـریفین در سـر مولانا افتاد. به صـد عجز و نیاز راه حجاز در پیش گرفته بعد از تمامی حج مدینه سکینه را وطن کرده بعد از گذشتن حج در شهور ۹۸۵ رخت اقامت در باب السلام «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» گفته محمل بند دار السّلام «فَادْخُلُوها خالِدِینَ» گردید.

ملا مشفقی در تاریخ فوت مولانا چنین گفته:

تاریخ

فرید دهر محمد امین چو رحلت کردز مکه جانب باغ بهشت طاب ثراه

نکرد جایی اقامت درین سراچه عام‌چرا که بود ز خاصان بارگاه اله

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۵ ز مکه سال سفر کردنش به سوی بهشت‌نوشت کلک قضا «هجرت رسول اللّه»

تاریخ خانقاه جلال الدین اکبر شاه

در همان تاریـخ ۹۸۵ پادشـاه عـدالت‌گستر و شاهنشـاه رعیت‌پرور جلاـل الـدین اکبر خالصـا لله خانقـاهی بنـا فرمود. آوازه بزرگی و رفعتش صـدا در گنبـد نه توی فلک انداخته و سـریر بلبل صـریر دروازه فیض پذیرش زبان ثنا به تسبیح یا مفتح الابواب گشاده فرش ساحتش از سـجده اهل طاعت چون خشت آئینه روشن و مصفای. ابروی پیش طاقش اهل محراب را چون ماه نو انگشت‌نما. از برای این عمارت عالی شیخ فیضی بستی تاریخ نیکو گفته:

تاریخ

این خانه که سوده بر چرخ سرش‌فرمود بنا پادشه بحر و برش

تاریخ بناست «خانقاه اکبر»«دروازه خانقاه» تاریخ درش

تاریخ فوت خیر حافظ در عهد سلطنت عبد اللّه خان

خیر حافظ که در فن موسیقی یکتا و در حسن صوت بی‌همتا نغمات او روح‌افزا و از آئینه دلها زنگ‌زدا بود و به الحان داودی هرگاه که آهنگ راست می‌نواخت آهن دلان را چون عشاق بینوا موم صفت می‌گداخت. در حصار بخارا نزد کوچک و بزرگ صاحب آوازه بود و جلاجل عزتش در دایره مغنّیان بی‌اندازه. آخر الامر فلک مشعبد بیک شعبده از اوج عزت به حضیض مذلت انداخت و ساز زندگانیش را به یک مضراب بی‌آهنگ ساخت. نواب عبد الله خان به اندک جریمه که ازو صادر شده بود به قانون سیاست در شهور ۹۸۱ ترکیب‌بند چهارگاه عنصری او را مقام بلند دار فرمود. مولانا مشفقی تاریخ وفات او را در پرده نغمه «خیر حافظ بردار» رقم کرد ظاهر است که به اسلوب تعمیه در صورت تحلیل حرف با را از لفظ بردار از ادات اسقاط است مقصود حاصل شود ۹۸۲. در ملک هندوستان یکی از علما که علامه وقت خویش بود معلم قضا، حواس پنجگانه او را از مطالعه کتب عالم کون تعطیل فرموده و روح مجردش چون مسیحا بر صفحات سموات گذشت.

و در همان تاریخ مدبّر قضا روزنامه اعمال یکی از عمّال را در نوشت. شیخ فیضی که برادر ابو الفضل است تاریخ هر دو را به تغییر لفظ یک تاریخ لایق نوشته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۶

تاریخ

نوشت کلک قضا مرگ اشرف علمازمانه ساخت رقم «مرگ اشرف عمّال» در شهور ۹۸۲ شاه ممالک عراق و فارس شاه طهماس در ولایت اصفهان حوضی بنا فرمود چون فکر صافی طبعان عمیق، در وسعت چون مساحت خوی کریمان، به یک طریق استادان تردست بنیاد آن حوض را از روی استحکامات رسانیده بودند و بنایان دانا هر خشت او را از کثرت جلا سنگ آب‌نما می‌نمودند. آب آن حوض از بس که صفا پرورده بود از آمد و شد صبا، چین بر چین می‌انداخت، امّا با وجود جوهرهای موج چهره‌گشای را برعکس آینه می‌ساخت. ملا محتشم کاشی که از متبحران وقت بود از برای تمامی آن حوض از جویبار قلم زلال تاریخ را چنان جریان کرده است:

تاریخ

بهر اتمامش دو تاریخِ گزین‌چشمه خلد است حوض نازنین در اوایل فصل ربیع در شهور ۹۸۳ خان کشورستان صاحبقران عبد الله بهادر خان با عساکر بیرون از چون و چند برکنار دریای خجند نزول اجلال فرمود. از طرف دیگر بابا خان ابن براق خان و سایر پادشاهان ولایت تاشکند و ترکستان با لشکرهای بی‌کران لب دریا را مکان کردند. در آن فرصت از عساکر نصرت مآثر خان عالیشان نهنگان جوشن پیکر بحر هیجا از هر جا چون موج از پی هم عبور می‌کردند و فوجی بر آسمان کشتی لنگر از هر سو گذر می‌نمودند [کذا]. بابا خان و جمعی پادشاهان را معلوم شد که ستیزه با این خونخوار کردن سر به گرداب فنا دادن است بالضروره آب صلح به آتش قتال بی‌اهمال می‌ریختند. بالاخیر ناچار ظفر آثار به آبروی هرچه تمام‌تر رجعت به سوی ماوراء النهر فرمود. تاریخ این واقعه را یکی از فضلای زمان و از شعرای دوران در حیطه بیان آورده.

تاریخ

خان کشورگشای عبد الله خان‌که خدا را بدو عنایات است

خیمه زد برکنار آب خجندزانکه مایل به دفع آفات است

با شهان اتفاق صلح نمودسال تاریخ «اتفاقات» است

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۷

تاریخ فوت میر ابو البقا

میر ابو البقا که سند اولاد سید البشر بود، شرح حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی را حاشیه نوشته که در میان طلبه شهرت تمام و شیوع لا کلام دارد و چندین رساله دیگر هم دارد. در شهور ۹۸۴ از دار بی‌مدار بقا رحلت فرمود. در تاریخ وفات مشار الیه ملا مشفقی چنین گفته:

تاریخ

چون میر ابو البقا شه مُطّلبی‌سلطان طریقت رسول عربی

از دار فنا رفت پی تاریخش‌بنوشت قضا که «فخر اولاد نبی»

تاریخ وفات شاه طهماس

پادشاه صاحب اساس شاه طهماس، تمام بلاد عراق و خراسان در عهده تدبیر و تصرف او می‌بود. در اوقات دوازده سالگی که ایام شبابست بر سریر دولت و بر تخت سلطنت نشست و مذهب اهل تشیع در زمان او شایع گردید. مدت حیات شاه شصت و شش سال بود. مقدار پنجاه و چهار سال در اقلیم چهارم چون خسرو انجم کامرانی و جهانبانی کرده مولانا محتشم کاشی داد سخنوری داده است. مدت حیات شاه و امتداد دولت او در لباس تعمیه نظم کرده:

تعمیه

نهان کن درو گوهر شاه راکه ظاهر شود مدت عمر شاه

چو «جان جهان» بود معلوم کنز «جان» مدت شاهی پادشاه نزد ارباب حساب معلوم است که لفظ شاه هرگاه که بی‌نقطه گردد شین و الف «سا» خواهد شد و این شصت و شش شود و این مدت حیات است و مدت سلطنت جان که جان شود پنجاه و چهار خواهد شد. چند روزی قضا مهلت حیات می‌داد و گردون دون سکّه اقبال به نام او می‌زد. از آنجا که فلك بی‌مدار را مداری و اعتباری نیست در حدود ۹۸۶ رخت هستی از دروازه فنا به شهر بقا کشید. ملا محتشم کاشی تاریخ فوت شاه را چنین گفته:

تاریخ

شده شه نشان پادشاه جهان‌شهنشاه آفاق طهماس خان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۸ دریغا که ناگاه در پرده شدوزان دودمان جهان شد سیاه

پی سال تاریخ این واقعه‌فلك زد رقم «فوت گیتی‌پناه»

تاریخ بنای چهار سو

در تاریخ ۹۸۵ عبد اللّه خان در ولایت بخارا چهار سویی بنا فرمود از برای قماش‌فروشان استادان پردقت از روی حکمت چنان طلسمی بستند که مهندسان کاردان را چشم عقل حیران و دیده بصیرت ایشان در کنه این عمارت سرگردان است و این عمارت را شش دروازه بر روی اهل سودا گشاده و دروازه هر جنس قماش مهیاست مگر متاع کسادی که نایاب است. و در وسط این عمارت طلسم اساس چهار سوی ترتیب داده که در سر این چهار سو چون سر عاشق در هیچوقت خالی از سودا نیست. ملا محوی عطار که مولد او در ولایت هرات است در تاریخ اتمام عمارت چنین فرموده:

تاریخ

یافت اتمام تیم زیبایی‌در زمان شهنشه اعظم

شرف خاندان شیبانی‌مظهر لطف حضرت آدم

خان گردون سریر عبد اللّه‌پادشاه ممالك عالم

تابع رأی عالیش جمشیدسایل خوان همّتش حاتم

از سر ساکنان ملک جهان‌سایه دولتش مبادا کم

اینچنین منزلی نساخت کسی‌از بنای سپهر تا این دم

دلگشا چون نگارخانه چین‌خوش هوا همچو بوستان ارم

همچو جعد مسلسل خوبان‌شده زنجیرهاش خم در خم

طرح زیبای او عدیم المثل‌وضع شیرین ز لطف اوست علم

از صفاتش معنبر است زبان‌از کمالش معطر است قلم

نکشیده فلک چنین طرحی‌در زمان قبادُ خسروُ جم

بانی این بنای عالی اوقرنها در جهان بخیلُ حشم

هرچه خواهی قلم کشید دروغیر حرف جفا و نقش ستم

گفت محوی ز بهر تاریخش«تیم زیبای شهر» کرده رقم

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۴۹

در شهور ۹۸۶ بود که نوّاب عبد الله بهادر خان قلعه سمرقند را محاصره کرد. در آن وقت جوانمرد علیخان حاکم بالاستقلال بود. مدت سه ماه مردم از بیم قتل در قبل بودند.

بابا خان تاشکندی با همراهی جمع لشکر تاشکند و ترکستان و دشت قبچاق از برای امداد اهل سمرقند رسید. نوّاب عبد الله خان از شنیدن این خبر مهابت اثر با وجود گرانی لشکر از هرچه سبکتر از سر قلعه سمرقند برخاسته در نواحی زامن سر راه لشکر بابا خان را گرفته آهنگ محاربه نمود. در آن فرصت چنان قتال کردند که خون در آن دشت به جای آب هر سو روان گردید. هنوز دیده دهر از آن پرخون و دامن افلاک از آن لاله‌گون است.

بالأخیر فتح در جانب نوّاب عبد الله خان افتاد و هزیمت در طرف بابا خان، نوّاب تعاقب کرده تاشکند و نواحی او را متصرف گشته. درویش خان را در آن ولایت گذاشت و این تاریخ فتح زامن را قاضی پاینده بسی نیکو گفته:

تاریخ

ز الطاف خداوند جهان عزوجل‌فتحی دید که نبودش شبه و بدل

سال مه روز فتح را شد تاریخ‌آدینه پنجم جمادی الاول

تاریخ قتل جوانمرد علیخان و فرزندان او

جوانمرد علیخان را دو فرزند بود، ابو الخیر سلطان و مظفر سلطان که هر یک ثمره شجره ریاض پادشاهی بودند ولایت ساغرج و بعضی قصبات میان کال در حوزه تصرف و تدبیر ابو الخیر سلطان بود. فلک بی‌مدار و چرخ ستمکار خواست که در شیشه خانه جمعیت ایشان سنگ تفرقه اندازد که به هیچ تدبیر اصلاح‌پذیر نگردد. نزاع میان دو برادر بر روی کار آورد تا هر یک در مقام جدال گردیدند. مظفر سلطان به جانب بابا خان تاشکندی رفت و لشکر الچنان را از برای اعانت آورد. این خبر شرارت اثر پرتو شعله در همه جا انداخت. ابو الخیر سلطان را دود این سودا در دماغ رسید، او نیز همان زمان قریب به پنجصد سوار جرار برآمد. نیم شب بر سر آن جمع شبیخون آورده در لحظه برهم زد.

این واقعه به نوّاب جوانمرد علیخان رسید با لشکر انبوه و عساکر پرشکوه متعاقب برآمده جنگ آورد که زحل در میدان فلک آفرین می‌گفت. لشکریان ابو الخیر سلطان فریاد «ما لا طاقة لنا» از دل برکشیده فرار بر خود قرار دادند. سلطان رفته در آن نواحی بود از

آنچه عذر و تقصیری که نسبت با والد می‌بود بجای می‌آورد. چون عذر و انقیاد او مسموع و مقبول

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۰

نگردید بالضرورت ابو الخیر خان به ملازمت عبد الله خان شتافت. آنچه رسوم خدمتکاری و فرمانبرداری بود بجای آورده معاهده نمود که عنان سرکشی و مخالفت از دست داده سر ارادت از حلقه فتراک بیرون نکند. بعد از آن با همراهی نوّاب عبد الله خان آمده والد و برادران خود را در قلعه سمرقند محصون گردانید. مدتی جوانمرد علیخان و مظفر سلطان حصاری بودند تا آن زمانی که بابا خان ابن براق خان با لشکر بی‌کران از ولایت تاشکند رسید. به مجرد استماع این خبر مهابت اثر عبد الله خان و ابو الخیر سلطان استقبال جنود هزیمت نمود بابا خان کردند. نزدیک به «آق کوتل» تلاقی لشکر روی نمود، بی‌اهمال به جدال متوجه گردیدند. چون بابا خان را حوصله مقاتله و مجادله نبود ناچار پای صبر از وحل طاقت بیرون آورده اسب بی‌جرأتی در دامن گریز زد و راه بیابان بی‌غیرتی در پیش گرفت. نوّاب عبد الله خان پاره‌ای او را تعاقب کرد و بالأخیر باز به جانب ولایت مراجعت فرمود. در محلّ رجعت عباد الله سلطان که برادر نوّاب عبد الله خان است و پسر عم او اسفندیار سلطان مجلسی کرده ابو الخیر سلطان را ضیافتها نمود. هم در آن مجلس در حدود ۹۸۶ ابو الخیر سلطان را به قتل رسانید.

بیت

آه ازین منزلی که در پیش است که گذرگاه شاه و درویش است

نه ازین دام می‌توان جستن نه ازین قید می‌توان رستن چون در محل شهادت دوستم- چهره آقاسی- سر سلطان را بریده بود «دوستم سر بریده» تاریخ یافته‌اند. بعد از آن در رجعت طرح آشتی و دوستی در میان انداخته با صد فسون و فریب در نوقایی میان کال محبوس داشته. در همان تاریخ ۹۸۶ جوانمرد علیخان را به درجه شهادت رسانیدند. در محل قتل این بیت حسب حال و گله از بیداد اولاد و عدم اقبال خود کرده می‌گفت:

بیت

من از عالم برفتم شاه در عالم سکندر شدبسعی کشتنم باعث ابو الخیر مظفر شد گویند جوانمرد علیخان مدت شش سال گل کامکاری از گلشن شهریاری بی‌خار اغیار می‌چید و نسیم شمیم فتح و فیروزی هر روزه تازه به ریاض اقبال او می‌وزید. زمانی که بخت پشت آورد و روی دولت برگشت و فلک بی‌مدار نیز بی‌وفایی انگیخت شجره پرثمره

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۱

ارجمندی او را صرصر اجل از بیخ و بن برکند:

قطعه

کار ایام چو ایام گره در گره است عهد افلاک چو افلاک شکن در شکن است

ای جوانمرد ز هر پیره‌زنی رنج مبر بهر دنیا که جوانمرد کش و پیره‌زن است

تاریخ وفات خواجه خاوند

خواجه خاوند که در مملکت حسن پادشاه و در اوج سپهر لطافت چون ماه بود آفتاب جهان تاب اقتباس نور از جمالش گرفتی بلکه ماه بنده‌وار از هاله، طوق اخلاص بر گردن اختصاص انداختی از مردم اعیان بخارا بلکه مردمک اهل روزگار بوده و همیشه نوّاب عبد الله خان و سایر ارکان عالیشان جویای صحبت آن نوجوان می‌بودند، امّا هنوز از گلزار جوانی گل کامرانی نچیده بود که در شهور ۹۸۶ نهال حدیقه آمال و امانی در بدایت جوانی از ریاض جاودانی انتقال و ارتحال نمود. در تاریخ فوت خاوند شاه که خاوند حسن و دلبری بود قل بابا گوکلداش نیکو گفته:

تاریخ
شاه خاوند از میان گل‌رخان‌رفت در باغ جنان خورسند ماند
شد برو مفتوح درهای بهشت‌لیک دل از فرقتش دربند ماند
خواستم تاریخ او از عقل گفت«باز ملک حسن بی‌خاوند ماند»

تاریخ پل مهتر قاسم بر دریای کهک

اشاره

مهتر قاسم که از معتمـدان نوّاب عبد الله خان است بر روی دریای کهک از قصـبه غجدوان پلی بربست مشـتمل با سـیزده رواق بلکه طلسـمی بر روی آب بربسـته که عقـل کـاردان از تصور آن حیران است و این دریـا منقسم می‌شود به چنـد دریاچه و او نیز منشـعب می‌گردد به چنـدین شـعبه. باز از آن نهرها پیدا می‌شود که به واسـطه آن قریه‌ها معمور است و این دریا را زرافشان می‌نامند بلکه هر یک قطره‌اش گوهر افشان است. تاریخ راقم متن ۱۵۱ لمؤلفه ..... ص : ۱۵۱

لمؤلّفه

چه دریا ایزد از کوثر سرشته است‌چه دریا جویباری از بهشت است
تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۲ چه دریا در تلاطم بحر سیماب‌ز بیمش زهره شیران شود آب
یکی دیوانه رودی در بیابان‌به صد زنجیر موجش بسته نتوان
به طول و عرض این چرخ معلق‌به پهنایش بود یک قطعه زورق
سبکرو همچو عمر سرعت اندیش‌به سرعت بلکه صد فرسنگ در پیش
تصور در عبورش رنگ می‌باخت‌چو کشتی هر که دیدش لنگر انداخت
ز بس باشد صفا در وی کماهی‌نماید از نظر تا پشت ماهی
عجب نبود ز دریای زرافشان‌که آرد ماهی سیمین به جولان
به روی آب هر یک حلقه گرداب‌بود چون چشمه خورشید در باب
کسی که وصف این دریاچه گوید‌نخستین گام از جان دست شوید
ز چوب و خشت استادان بنابه صنعت بسته پل بر روی دریا
نشانی از صراط مستقیم است‌بهر گامی ازو دلها دو نیم است
بنای سطح پل بر عرض دریاچو طول کهکشان بر چرخ خضرا
مگر با کوه گردون توأمان است‌کمرگاهش مقام کاروان است
نمایان چهار میل اندر برابربه بالا هر یکی میل سکندر
مبصر را اگر چشمِ نگاهست‌نماید فی المثل یک میل راه است
ز رفعت برده سـر بر چرخ اخضربه کشـتی فلـک هر چـار لنگر ملاـ مشـفقی کـه غـواص دریـای دانش‌وری و شـناور ابحـار اشـعار فضیلت‌گستری است نظم بنای این پل عالی را از روی فکر چنین گفته:
ز تحت ما گـذرد ما ز فوق او گـذریم‌ازین سبب شـده تاریـخ او «گـذرگه ما» در تاریخ ۹۸۲ نوّاب عبـد اللّه خان به تسـخیر ممالک

توران با عساکر بی کران چون موج صرصر بر روی بیابان روان شد. بعد از طی اندک مسافت به ولایت اوراتپه رسیده در بندان قلعه را به کلید مشکل گشای شمشیر غیرت مفتوح گردانید و مردم ولایت را از فضلا تا رعایا رعایت کرده از آنجا هم عازم ولایت دیگر گردید و این فتح را ملا مشفقی «رعایت پناه» تاریخ یافته. اما چون خبر مهابت اثر خان سعد اختر و خاقان ظفر سیر مکرر به سمع سامعه بابا خان ابن براق خان تاشکندی رسید بابا خان نیز با لشکر تمام قرقز و قزاق و با سپاه بی کران دشت قبچاق استقبال نمود. بعد از دوچار گردیدن هر دو لشکر

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۳

آتش حرب به نوعی مشتعل گشت که عقاب جان شکار تیر را پر و بال در معرکه قتال می‌سوخت و زاغ سیه‌توز کمان در گوشه آشیان خویش قرار و آرام نداشت. جوهر از روی شمشیر چون قطران عرق بر دریای خونخوار لشکر غرق می گردید. افعی نیزه از گرمی جدال سر خود را از سوراخ جوشن بیرون نمی کرد. مهره‌های تفنگ مانند شراره بهر طرف بی‌اختیار می جست. تارهای کمند همچون موی آتش دیده با خویشتن می‌پیچید.

مثنوی

ز خیل ستوران و خیل سپاهبه رخسار رو برده خورشید و ماه

ز سم سمندان صرصر شتاب‌فتاده به ناف زمین پیچ و تاب

«ز سم ستوران بر آن پهن دشت‌زمین شد شش و آسمان گشت هشت» در آن هنگام لشکر خصم عنان توجه از میدان عزیمت تافته، رو در بیدای ناپیدای هزیمت نهادند. آری خس سبک سیر را چه آرا که سد سیل بی‌زنهار شود و خیل کبوتر را چه یارا که هم پنجه شاهین و شهباز گردد و این تاریخ شکست بابا خان را نیز مولانا مشفقی گفته و نیزه قلم در میدان صحیفه چنین به جولان درآورده:

تاریخ

داد بابا را شکست و عقل گفت‌از پی تاریخ «بابا را شکست» بالأخیر بابا خان ولایت تاشکند را مقرّ مفر گردانید و این فتح را اهل تواریخ فتح چهارم نوشته‌اند. چنانچه بعضی از فضلای بلاغت شعار و ظرفای فصاحت دثار یعنی میرزا قاسم دیوان تاریخ این فتح را نیکو تحریر کرده:

تاریخ

جهانگیر عبد اللّه خانی که آمدز بیمش عدو را جگر پاره پاره

به تسخیر توران زمین خان عادل‌روان شد به خیل برون از شماره

به سیحون رسیدند چون باد صرصرگذشته چابک سواران سواره

ولی خان گذشتند جنگ آنچنان شدکه چشم فلک تیره شد از نظاره

چنان منهزم شد عدو بار چارم‌که گر خواستی می‌شد از سر مناره

در آن شب ز تاریخ این فتح خان گفت«شد از ما عدو منهزم چار باره»

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۴

بعد از آن بابا خان چند نوبت دیگر لشکر آورده مصاف می کرد چون دولت یار و سعادت هوادار نبود همان‌طور اساس جنود نامعدود او منهزم و منهدم می گردید. بالأخیر دل از وطن اصلی بکلی برداشته خاطر بر فرار قرار داده به جانب الغ تاغ رفت. عبد اللّه خان بی‌توقف تعاقب کرده ولایت تاشکند را به اندک توجه در تصرّف خود در آورد و محلّ خیام میمنت احتشام گردانیده حکم به قتل عام انام فرمود. از آنجا نیز بی‌اهمال خان صاحب اقبال، عزم زین بر مرکب جزم نهاده عنان توکل را به دستیاری پیر تقدیر داد. بعد از طی مسافت در الغ تاغ دوچار گردیده همه را به قتل رسانید و تاریخ قتل او را «بابای ظالم» یافتند.

تاریخ فوت ابدال سلطان در ولایت حصار

ابدال سلطان ابن عبد اللطیف خان ابن کوچکنجی خان است. اسم او عبد الملک است. ابدال تخلص سلطان است. حکومت و ایالت ولایت زامن بدو متعلق بوده در زمان نوّاب عبد الله خان که با سلاطین سمرقند غالب آمده همه را به قتل رسانید. نوّاب ابدال سلطان گریخته به کوهستان افتاد و از آنجا به ولایت حصار متوطن گشت. گویند به سبب الله قلی نام جوانی منازعت در میان ابدال سلطان و اوزبک سلطان افتاد. عاقبت در دست اوزبک سلطان ابن رستم سلطان در شهور ۹۸۷ به قتل رسید. جسدش را به گورخانه ابو سعید خان در ولایت سمرقند دفن کردند. یکی از ظرفا تاریخ گفته:

تاریخ

سبب کشته گشتن ابدال‌چونکه اللّه قلی صدر افتاد

سال تاریخ قتل او هم عقل‌گفت «اللّه قلی به کشتن داد»

تاریخ وفات حضرت قاسم شیخ عزیزان

قطب الاقطاب حضرت قاسم شیخ عزیزان در سلوک جاده معارف الهی و طریق عرفان ذات و صفات و حقایق اشیاء کماهی به مقامی رسیده که ماسوی الله را ملتفت خاطر نگردانیده و انظار قوی ظاهره و باطنه را جز به مشاهده انوار جلی الآثار الهی محصور و مقصور نداشته و ایشان تربیت از حضرت مولانا ولی عزیزان کوه‌زری قدّس سرّه یافته و حضرت مولانا دست ارادت به دامان پاک مرجع الاوتاد، ملاذ اهل الارشاد، حضرت شیخ

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۵

خدای داد قدّس سرّه زده از اکمل اولیا و یگانه اتقیا گردیده‌اند. منقول است ابو الخیر سلطان بن جوانمرد علیخان پادشاه عصر بود. خواست که دست ارادت به ملازمان آن حضرت داده در سلک خدّام و در ذیل بندگان حضرت عزیزان انخراط یابد به درجه قبول نیفتاد. بالأخیر التجا به حضرت اسوة المتقدمین، قدوة المتأخرین، برهان المدققین، مخدوم حقایق آگاه حضرت مولانا عصمت الله برده تا به شفاعت آن حضرت در زمره اصحاب درآید. بالضرورت سلطان عالیجاه از آنجا به خانقاه خلایق پناه آن سریر آگاه برده معروض داشتند که اگر به مضمون «التّائب من الذنب کمن لا ذنب له» کام جان را به شهد توبه شیرین گرداند. رقم سیّآت از جریده اعمالش محو خواهد شد. از روی اتحاد و ارتباطی که این دو بزرگوار با هم داشتند به مرتبه اقبال رسید. حضرت آخوند دست سلطان را به دست مبارک حضرت عزیزان سپردند و ایضا مشهور است که عبد الله خان را اراده ملازمت آن حضرت شده از سواد بخارا بیرون آمده روی توجه به صوب باصواب ولایت کرمینه آورده نقش این صورت در آینه خانه خاطر آن حضرت پرتو ظهور انداخته بی‌اهمال به استقبال بر آمده‌اند. چون از کرمینه گذشتند سواد دو سوار چون نور بیضا از جانب ملک بخارا پیدا شده سر یکی برهنه ریسمانی در گردن، دیگری سر ریسمان را گرفته چون نزدیک رسیدند سر برهنه عبد الله خان بود که افسر شاهی را یک سو نهاده و حبل المتین اعتقاد در گردن جان دارد. یکی جانب خان گیلدی‌بی بود که بر سر رشته اخلاص آن خاص الخاص را از دست نمی‌نهاد. خان ارادت نشان به حضرت عزیزان عرض کرده‌اند که نذر کرده‌ام از خام رباط تا خانقاه جهان پناه با این صفت در آن راه روم. آن حضرت فرمودند که مقصود از خانقاه قصر حیات فایض البرکات ماست.

مصراع

«مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه»

بعد از آن عرض نموده که خسرو سلطان برادر من کشته گشته و از دست من معارضه به پادشاهان سمرقند و تاشکند ممکن نیست.

رخصت فرمایند که به جانب کعبه شریفه روم از سخنان خان آن حضرت را غیرت روی داده جبّه و دستار مبارک با خان سعادت نشان پوشانیدند و به اسب خود به دست مبارک سوار کرده فرمودند که بعد از این بینم که کدامین ترا از اسب بر زمین فرود می‌آرد.

خان از روی اخلاص در زیر قدم ایشان افتاده که مرید شود حضرت عزیزان فرمودند

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۶

که ما دعاگوی توایم و همان سال خان به یمن نفس آن حضرت پادشاهان را برهم زده سمرقند را در تحت تصرف خود در آورده است. بعد الیوم هیچکس بر وی معارض و مقابل نگشته. بعد از گذشتن چند وقت خان صاحبقران با حضرت عزیزان عرضه داشته که عدم قابلیت بر آن داشت که آن حضرت بنده را در سلک مریدان نیاوردند. ابو الخیر سلطان را بنابر قابلیت جبلّی که از ناصیه اخلاص او مشاهده شده بود در زمره احباب و اصحاب خود درآوردند. آن حضرت سؤال شبهت مآل او را جواب بی‌اهمال نوشتند که ابو الخیر ابو الشر است. اگر وی را در حلقه ارادت نیاوریم و گرگ شرارت او را در زنجیر توبه و انابت نیاوریم هر آینه انام اغنام را پوستین آسایش از بر کند و جمع عوام را کالانعام شمارد و حضرت حق جل و علا رقم بهتر و مهتری و عدالت‌گستری و رعیت‌پروری بر ناصیه احوال تو کشیده و قامت به استقامت ترا در لباس «الناس یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ»* اختصاص و امتیاز تمام داده. پس چگونه احتیاج به ارادت اینجانب داشته باشی.

عبد الله خان از سخنان حضرت عزیزان تسلی و تسکین یافت.

و نیز منقولست از حضرت عزیزان و از زمانی که معتکف بودند به حضرت اعلم العلماء مرجع الفضلا، مفسر آیات کلام ربانی، محدّث احادیث حضرت رسالت پناهی، باللفظ و المعانی، مولانا محمود گیلانی جد راقم‌اند خطاب کرده فرموده‌اند که ایمان موالی مبنی بر کتاب است. اگر ایشان را اشتباهی روی دهد رجوع به کتاب نمایند. پس کتاب ما شمایید. در این آیت با درایت «أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» سخنان به خاطر می‌رسد معنی فرمودند و حضرت مولانا محمود مقوّی آن معانی آیات و احادیث و منقولات از اکابر فرمودند. بعد از آن حضرت معنی دیگر فرمودند و همچنین حضرت مولانا محمود نیز سخنان مؤید و مروج آن می‌کردند تا پنج نوبت. چنین واقع شده بعد از آن از مبدأ فیاض معنی دیگر بر ضمیر صفا نظیر آن حضرت وارد شده چون بیان این معنی فرمودند حضرت مولانا متحیر شده فرمودند که فهم ما نرسد بر معانی دیگر.

الحاصل خرق عادات از آن مخزن کشف و کرامات بسیار است. در شهور ۹۸۹ از عالم جسمانی به روضه ریاض روحانی ارتحال و انتقال نمودند. مزار فیض آثار فایض الانوار آن قطب الابرار در ولایت میانکال در قصبه کرمینه است که الوقت کعبه اهل حاجات و قبله اهل مراد است. بعضی از فضلا تاریخ وفات عزیزان را چنین فرموده‌اند:

تاریخ

«مقتدای زمانه شاه و گدا» تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۷

تاریخ فتح ولایت مشهد مقدس

عبد اللّه خان ابن اسکندر خان بار دویم عازم ممالک خراسان گردیده عنان عزیمت به هر قریه و ولایت که معطوف می‌داشت به مضمون کریمه «إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها» گرد از نهاد خاکیان آن مکان می‌برآورد و در زیر سمّ سمند جهان‌پیما، غبار هر یک را به باد فنا می‌داد. از آنجا که خان نصرت شعار ظفر آثار را نقد اخلاص در گنجینه سینه نذر حضرت سلطان الاولیا مرجع الاتقیا امام علی موسی الرضا بود ناچار زمام عزیمت و عنان ارادت به دست بی‌اختیاری سپرده راه مشهد مقدس را پیشنهاد خاطر گردانید. به اندک فرصت طی مسافت نموده حصار مشهد مقدس را که در کمال وسعت بود چون حلقه نگین تنگ گرفت. مردم

آنجا ابواب قلعه را همچون در دولت بر روی خود مسدود کردند و اعتماد به حصار استوار شهر کرده متحصّن می گشتند و در حفظ و حراست خود می کوشیدند. اما هرچند ارتفاع آن حصار به درجه‌ای بود که طایر افهام انام بر اوج بروج غرفات تحقیقات آن نمی‌توانست طیران نمود بلکه عقول فحول را به سرحد ادراک آن قوت و قدرت رسیدن نی، با وجود آن به صدمه قهر و غضب قلعه را که از آسمان برتری می‌جست با زمین پست برابر کرد و مردم مشهد مقدس را از خواص و عوام حکم قتل عام فرموده مقید زندان عدم گردانید و حدوث این واقعه در شهور ۹۹۵ بود که یکی از فضلای معتبر تاریخ این ظفر را چنین گفته:

تاریخ

به درگاه علی موسی رضا روکه آنجا فیض بی‌حد می‌توان یافت

ز فتح خان اگر تاریخ خواهی‌ز «قتل عام مشهد» می‌توان یافت

تاریخ عمارت چهار سوی بخارا

خان صاحبقران بعد از مراجعت مشهد مقدس در تاریخ سنه مذکور در فاخره بخارا جهت اهل سودا چهارسویی دیگر عمارت فرمود که در رفعت برابر چرخ اخضر بود. بهشت فلک الافلاک کردی آب و خاک این گنبد از کارخانه چهار طاق عالم عنصری طاق این گنبد عالی اساس را اوستادان بنا در صفا کاری چندان چون آینه جلا داده که ساغر نقرگی ماه و جام زرّین آفتاب از پرتو او کم‌ضیا می‌نمود. درین چهارسو هر گاه که خلایق را سودایی بر سر افتادی مفتح الأبواب درهای بسته سودا برو گشادی. هر روز گرمی بازار وجودش

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۸

خریدار به جایی می‌رسید که هر خام طمع را سودای خام در دیگ هوس او پخته می گردید. هنوز بالوقت در سر این چهارسو از هر جنس سودا هر طرف افتاده. ملا مشفقی که در چارسوی دانش‌وری متابع، سخنش را مشتریان معانی‌شناس به نقد جان می‌خریدند تاریخ اتمام این بنای عالی را چنین گفته:

تاریخ

منزلی هست این رفیع مکاندر زمان شهنشه دوران

خان گردون سریر عبد اللهظل یزدان خلیفهٔ الرحمن

ابدا قدره مغیث الدین‌خلّد ملکه بهادر خان

دولت او دیار فاخره راساخت خوشتر ز روضه رضوان

چارسوئی بنا نمود که شدهشتم هفت گنبد دوران

همچو یثرب مدینهٔ الاسلامهمچو کعبه مکرّم الارکان

پایه او رسیده تا جایی‌که گذشته ز پایه کیوان

طاس او از سپهر داده خبرگچ او از بیاض صبح نشان

ماند از ارتفاع کرسی اومتحیر مهندس دوران

غالبا عزم لامکان داردکه کمر بسته برزده دامان

این عمارت که خان نهاد بناچون مثل گشت در زمین و زمان

مشفقی بهر سال تاریخش‌زد رقم «چهارسوی خان جهان»

تاریخ شهادت شاه محمّد سلطان

شاه محمد سلطان ابن دوستم سلطان ابن اسکندر خان است. در میدان شجاعت شیر ژیان و در کار سخاوت ابری بوده گوهرافشان. چهره احوالش به گلگونه اخلاق حمیده آراسته و گلبن اقبالش از خار زار اوصاف ذمیمه پیراسته. از خوان انعامش خواص تا عوام بهره‌ور و از نوال کرمش مجمع انام فراغت‌پرور و از شجره عدالت پرورش خلایق از غنی و فقیر سایه گستر. گویند سلطان را که مردمک دیده آدمیان و نور حدقه اهل زمان بوده در چشم جهان‌بین خود زخمی داشته و نیز زخم چشم ایام نافرجام به چشم چراغ عالمیان رسید. شبی که صحبت و شراب داشت یکی از محرمانش که پیاله می‌ناب و هم بالین خواب بوده به ایمان ابروی شمشیر مردمک چشم جهانیان را زخمی رسانید و به همان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۵۹

جراحت در حدود ۹۹۵ دیده از عالم فانی پوشید.

تاریخ وفات اسکندر خان

اسکندر خان ابن جانی بیک سلطان ابن خواجه محمد سلطان است. مدتی لوای حشمت و رایت شوکت و سلطنت بر چرخ اخضر بر ماوراء النهر برافروخت و ندای «انا لا- غیری» به عرصه عالم انداخت. همواره انیس و جلیس علماء و مشایخ می‌بود. با وجود شاهنشاهی طبعش همیشه در خلوت درویشان مسند نشین، مملکت فقر و فنا دایم او را در زیر نگین بود. خان عالیشان را دست ارادت به دامن قطب فلک هدایت آفتاب سپهر ولایت، مظهر جاده کرامت، مصدر سجاده کفایت، مقرب حضرت باری، خواجه کلان خواجه جویباری، زده نهال با کمال وجودش ریشه اعتقاد به خاک عتبه کعبه مرتبه خواجه جویباری دوانیده تا به مرتبه نشو و نما رسیده و ظل ظلیل بر مفارق اهل عزت و ذلیل گسترانیده مدت سی و سه سال بر تخت شهریاری نشست و زمان اقتدار به کف تصرف و اختیار او می‌بود. چون دار بی‌مدار دنیا مقام اقامت و محلّ استقامت و مأمن فراغت نیست بالضرورت در شهور ۹۹۱ صرصر هلاک «کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» درخت پر ثمره وجودش را از پای درآورد و مرغ روحش از تنگنای ظلمات عالم جسمانی پرواز نموده به سرچشمه زلال حیات جاودانی رسید. فضلای زمان در ماتمش مرثیه و تاریخها نوشته‌اند. بعضی از آن این است که مرقوم رقم گردید.

تاریخ

خسرو جم نشان سکندر خان‌آنکه حامی شرع و تقوی بود

سوی جنّت ز عالم فانی‌رفت در دل هزار غصّه فزود

تا دو تاریخ بهر فوت شودخامه بیتی چنین رقم فرمود

«حیف از پادشاه درویشان»«آه از شاه عاقبت محمود» ملا مشفقی که در دانش‌وری فلاطون وقت خود بود در اوقات اسکندر خان تاریخی روانبخش‌تر از آب حیات از ظلمات دوات بیرون آورده با چشمه‌سار قلم جاری کرد.

تاریخ

انتقال حضرت خاقان بن خاقان خان‌ابو الغازی معین الدوله اسکندر بهادر خان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۰ مقیمان حریم روضه را چون گوهر نامش‌به گوش آمد علیه الرحمه می گویند و الرضوان

نوشتم حیف از خاقان صد چندین دُر معنی‌حساب هجرت او «بی‌زیادت بود بی‌نقصان» مخفی نماند که به حساب تهجی حرف با که دو بود اسقاط کرده چنانچه بی‌زیادت و بی‌نقصان اشارت به همان است.

تاریخ فتح بدخشان

اشاره

عبد الله خان تمام بدخشانات را با کان لعل سلیمان در زیر نگین درآورده بعضی از فضلا تاریخ فتح خان را بسی نیکو گفته‌اند. از آن جمله ملا نخلی گفته:

تاریخ

خواست نخلی از خردتاریخ سال فتح خان

گفت «عقل خورده‌بین‌ملک سلیمان را گرفت» در تاریخ ۹۹۵ عبد الله خان ابن سکندر خان شاهباز عزیمتش در هوای مملکت خراسان بال پرواز گشاد و شاهین جان شکار غیرتش روی در صیدگاه ولایت هرات نهاد.

لمؤلّفه

خدیو زمین شهریار زمان‌سزاوار شاهی پناه جهان

تهمتن سپهدار مالک رقاب‌سر نیزه‌داران او آفتاب

عنان‌دار رزمش عیان ملک‌چه راکب رکابش هلال فلک

پلنگ افکن و شیر دل در مصاف‌به شمشیر کین ریخته خون لاف

سلیمان جناب و فریدون فری‌ز مور بیابان فزون لشکری

به عزم خراسان نهادند روی‌همه کینه‌جوی و همه جنگ‌جوی

شدند اهل لشکر کران تا کران‌به رفتار ریگ بیابان روان

ز اهل نبرد از یکی تا هزارهمه در خمار می کارزار

بدوش دلیران آیین نبردکمانها چو قوس قزح سرخ و زرد

زره‌پوش مردان جوشن اساس‌چو شمشیر عریان جواهر لباس

به خون ریختن تیغها گشته تیزچو ابروی خوبان عاشق ستیز

سنان یلان همچو مار دو سرخورند از سر خصم مغز جگر

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۱ زره‌پوش هر یک کف‌آور به لب‌همه ماهی بحر غرق غضب

به یک بار گَرد ره لشکری‌فشاندند بر خاک شهر هری

به اقلیم چهارم شه حق‌پرست‌چو خورشید بر چرخ چارم نشست خاقان انجم لشکر چون خورشید نور پرتو اجلال بر حدود ولایت هرات انداخت. شبی در آنجا استراحت فرموده در اول صباح آن روز توکل به درگاه باری کرده و استمداد از روح پر فتوح قطب الابراری حضرت خواجه عبد الله انصاری طلبیده و از سایر اولیا و اتقیا التجا نموده فرمود تا برق تازان آسمان جولان میدان دلاوری و اشهب سواران شهاب رفتار عرصه سپهر بهادری را که هر یک چون خورشید خاوری با نیزه‌های زرافشان‌تر از خطوط شعاعی داشتند با دشمن تیغ گرداندند و خان جهان مطاع در زیر علم خاور شعاع استاده از زبان مثال شعله امتثال فرمان داد که روی به دیوار قلعه آورده گرم جدال شوند. در این اندیشه بودند که نسیم فرح افزای فتح و فیروزی از مهب عنایت با غایت الهی بر روی عساکر نصرت مآثر ظل الهی وزیدن گرفت و از دمیدن پرتو صبح ظفر از افق طالع شهریار سعد اختر مردم ولایت چون انجم از فلک البروج قلعه ناپدید شدند. هنوز آفتاب جهانتاب به تسخیر عالم به سرحد خط استوا نرسیده بود که خان کشورستان به عنایت حضرت خالق بر

سمت الرأس خلایق چون خورشید انور سایه گسترانید.

لمؤلّفه

ظفر یافت شاه ملائک سپاه‌هری گشت از مقدمش تختگاه
درآمد به بیت الشرف در محل‌چو سلطان انجم به تخت حمل
تو گویی به اقبال بخت نکونشستی بر اورنگ گل رنگ و بو
سریر سعادت بلندی گرفت‌کزو پایه ارجمندی گرفت
هرات از قدومش گرفت آن اثرکه طرف چمن از نسیم سحر
چنان شهر خرّم شد از شهریارکه گلشن ز فیضِ سحاب بهار
فرحناک گشتند مردم چنان‌که مخمور از ساغر می‌همان
طرب آنقدر خلق را داده دست‌به هر سوی افتاده بی‌باده مست
همه راحت افزا همه کامیاب‌چو بیمار مستسقی از شرب آب
ز بس خرمی یافت شهر هری‌به فردوس دارد سر همسری
تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۲
خان صاحبقران یک چند روز در دار الملک خراسان با عزّ و جلال چون شخص اقبال در حریم دلها فارغ البال متمکن گشت و در این اقلیم چهارم صدای صلای پنج نوبت اسلام از شش جهت به گوش عالمیان معبد هفتمین فلک می‌رسانید. خطبه از القاب همایونش به مقام رفعت و پایه بلندی رسید و سکّه از نام با احترامش در دار الضرب دوران صاحب نقد و درم گردیده و قل بابای گوکلتاش که از معتمدان خان بود امارت ولایت هری را بدو تفویض کرد و خود از دریای آمویه گذشته عازم ماوراء النهر گردید.
تاریخ این فتح را بعضی از فضلا چنین گفته‌اند:
تاریخ
شه جم نشان خان عالم که هست‌همایون همای فریدون فری
کشید از پی فتح شهر هرات‌ز ریگ بیابان فزون لشکری
خرد گفت ناچار تاریخ فتح«مبارک باو باد شهر هری»

تاریخ فوت فضیلت پناه خواجه شاه

خواجه شاه از ولایت خواف است. خواف از اقلیم چهارم از ممالک خراسان است نزدیک به ولایت مشهد مقدس. در عهد سلطنت نوّاب عبد اللّه خان قضای ولایت سمرقند مع توابع مفوض به آن جناب بود. گویند عدالت را به درجه رعایت داشته که در دار المحکمه قضا منافات بین التضاد را به اشارت حکم نافذ برداشتی و به ایمای فرمان قضا جریان میان نقیضتین عقد مصاحبت و مؤالفت می‌داشتی. عمری روزگار صحایف مختار الاخیار را در کف کفایت اقتدار آن شریعت الشعار نهاده و شاهدین عادلین کرام الکاتبین فرد حیاتش را در دفتر حسنهٔ الابرار می‌نویشت. آخر الامر سجل حیاتش را در شهور ۹۹۶ به طغرای غرّای «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ»* موشّح گردید. تاریخ فوت قاضی مشار الیه را میر خرد خالدی از بزرگان فضلای عصر بود مرقوم رقم یاقوت شیم گردانید.
رفتند خواجه شاه ازین دار بی‌مدارجانُ دل از مصیبت ایشان بود خراب

مرگ آید و خراب کند خانمان کسی‌آری ز دست مرگ بود خانمان خراب

هفتاد و پنج بود چو عمرش که فوت کردسوی بهشت عدن ز لطف حق آن جناب

عمر شریف و نام لطیفش اگر بهم‌تاریخ سال فوت شود گر کنی حساب

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۳

تاریخ فوت ملا مشفقی شاعر

املح الظرفاء افصح الشعراء، ملا مشفقی المروی، مشار الیه منشأ و مولود از مرو شاه- جهان است و از مردم اعیان آن مکان است. مرویست که ولایت مرو از بلاد خراسان و از اقلیم چهارم است و حصار آن را اسکندر ذو القرنین بنا کرده و زمین آن ولایت به غایت ریگزار و هموار است و بسی از علما و فقها و بسیاری از مشایخ و اولیا در آنجا بوده‌اند و حکیم ابوزرجمهر نیز از آن ولایت است و ابو اسحاق تالقانی گوید که در ولایت مرو در موضعی نشسته بودیم که با جمعی از یاران کهنه دیواری که با بنای خراب عالم هم دستور و توأم بود از پای درافتاده بر سر او رسیدیم که کله آدمی از آنجا بیرون آمد، در غایت بزرگی یک دندان ریخته او را که کوچک‌ترین دندانهای او بود وزن کردند. دو من شرعی بود واللّه اعلم. امّا مشار الیه مدتی در بلده سمرقند به ملازمت نوّاب سلطان سعید خان به منصب کتابداری قلمرو او سرافراز بود و شیرازه‌بندی اجزای صحبت خان عالیشان از امثال و اقران چون عنوان رسایل ممتاز می‌بود. بعد از وفات سلطان رفیع الدّرجات عمری در فاخره بخارا رفته، به خدمت صاحبقران زمان عبد اللّه خان عزّت یافته و قصاید غرّا در مدح شاه خورشید جاه انجم سپاه انشا کرده بل ید بیضا نموده. اما در هجویات گوی تفوق و مسابقت از اقران بلکه از تمامی عالمیان برده و کسی نمانده که ناوک الماس هجو او هدف‌وار بر جگر نخلیده و زهراب هجای او را دمادم نچشیده. از علم حکمت چون جالینوس باخبر و در باب هیأت چون بطلمیوس بلند اختر و در فن قرعه و رمل چون صاحب طالع بهره‌ور. از آنجمله در علم جنّیات چندی می‌دانسته که عقل عقلا از تصور او عاجز و ذهن اهل ذکا از تعقل او قاصر و عاطل بود و چنانچه اگر شخصی را از حوادث روزگار مشکلی در کار او افتادی نزد مشار الیه آمده او را معلوم کردی، آن کس را فرمودی بیتی و یا رباعی برخوان آن شخص برخواندی بعد از ساعتی مشار الیه بی‌دستیاری قرعه و کتاب در جواب بیتی خواندی همان طوری که مضمون آن بیت است. بدیهه نتیجه دادی و اصلا تخلف نکردی. تصنیفات و تألیفات او بدین موجب است، دیوان غزل و دیوان قصاید به نام سلاطین و هجویات و مثنوی مسمی به گلستان ارم و نظم حسن و دل. امّا زمانی که شیرازه اجزای کتاب عمرش از هم گسست و اوراق حواس پنجگانه‌اش چون طالع صحایف چهار عنصر مجزا گشت در حدود ۹۹۶ به ندای کریمه «ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً» به جوار رحمت ایزدی پیوست و دم از گفتگو دربست و در ولایت فاخره بخارا در جوار فیض آثار حضرت شیخ جلال مدفون گشت.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۴

رباعی

آنها که محیط فضل و آداب شدنددر حل دقیقه شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند به روزگفتند فسانه‌ها و در خواب شدند یکی از شعرای زمان و ظرفای دوران تاریخ وفات آن بلاغت ترجمان فصاحت بیان را چنین فرموده:

تاریخ

سال فوتش من از خرد جستم‌گفت تاریخ او «سخنور نیک»

تاریخ وفات مولانا عرفی

افتخار الشعراء، افتقار الفضلا، مولانا عرفی شیرازی نهال افضالش از آب و هوای آن زمین به درجه کمال رسیده گلهای اعزازش تربیت از نسیم فرح افزای شیراز یافته، در مثنوی عرایس الابکار معانی به صد رنگ در پرده‌های الفاظ به جلوه درآورده و از عبارات قصاید حدیث ترجمهٔ الشوق به سامعه اهل ذوق رسانیده و از گلبانگ غزل‌سرایی، عندلیبان شیراز را بی‌برگ و نوا ساخته و از روانی چهار جوی رباعی، صافی طبعان ابحار اشعار را در کشتی چارموجه حیرت انداخته از ملك ایران روی توجه به صوب هندوستان آورده در مجلس جلال الدّین اکبر پادشاه وارد شده و با شعرای معتبر امثال شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل و خواجه حسن ثنایی و غیره مشاعره کرد. جمع فضلا استحسان فضل او کرده‌اند و باقصی الغایات در احترام او رعایت کوشیده‌اند. اما مشار الیه را با وجود اعزاز از صحبت پادشاه جمجاه اعراض کرده. هر چند تکلیف واقع شد تکلف نموده‌اند. بالأخیر پاره‌ای از جهت مولانا ارسال داشته. مشار الیه بر بالاخانه نشسته بود. هر چند احسان ظاهر کرده‌اند اقبال ننموده و این رباعی را به بدیهه انشا کرد:

رباعی

عرفی دل ما کیش دگرگون نکنددر یوزه بجز درون پر خون نکند [کذا]

سامان بهشت اگر ازین کوچه کشندامید سر از دریچه بیرون نکند امّا هنوز نهال فضل و افضالش بر وجه کمال مثمر نگشته بود که از صرصر فنا در حدود ۹۹۸ درهم شکست و مطلع حیاتش به مقطع ممات پیوست. در حالت انتزاع که هنگام

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۵

وداع است این رباعی را انشا نموده و روح در قالب معنی دمیده:

رباعی

عرفی دم نزع است همان مستی توآخر به چه بار بار بربستی تو

فرداست که دوست نقد دیدار به کف‌جویای متاع است تهی‌دستی تو از نتایج طبع اوست دیوان غزل و مثنوی خسرو و شیرین و مثنوی عرایس ابکار در جواب مخزن الاسرار و دیوان قصاید و مقطعات و رباعیات.

تاریخ وفات خواجه حسن ثنایی

خواجه حسن ثنایی اصل او از ولایت مشهد مقدس است که طوطی طبعش را میل شکرخایی هندوستان شده و طاووس همّتش در هوای سیر هند بال افشان گردیده، نشو و نما در آنجا یافته و آینه خاطر صفاآثرش مهرانجلا بلکه چون جوهر عقل به درجه اعلی رسیده. در حضور شهنشاه سپهر جایگاه انجم سپاه اکبر پادشاه تقرّب و اعتبار تمام و عزت لا کلام داشته. اکثر در صحبت بهشت آئین بهجت قرین خاطر نشین بوده. چون دار بی‌مدار دنیا جای مأمن استقامت نیست در تاریخ ۹۹۹ طغرای کتاب اعمالش به صحیفه اختتام رسید و مزار او در ملك هندوستان است. دیوان غزل و قصاید بین الانام اشتهار تمام دارد.

تاریخ عمارت حوض معین الفضلا محبّ العلماء مربی الفقراء مغفوری حاجی بی‌اتالیق

از مردم دورمان بود. پدر کلان او امیر اوروس بی‌اتالیق نوّاب عدالت نشان شاه بیك خان است. مولد و موضع او قوق قورغان است که از قرای نواحی لب دریای سیحون است، محاذی اوترار و ترکستان است. امیر مذکور اول اتالیق نوّاب عباد الله سلطان بوده.

بعد از شهادت سلطان نوّاب عبد اللّه خان او را اعتبار داده تا آنجا که حاکم دار الملك ولایت سمرقند فردوس مانند گردید. مدّتی سمند حکومت در میدان عدالت می‌راند و عنان اعیان ولایت جنّت نشان در قبضه تصرف و تدبّر او می‌بود و سرکشان ملك گردن

از فتراک انقیاد او بیرون نمی‌کردند.

در تاریخ نهصد و نود و نه در ولایت مذکور حوضی عمارت فرموده به هیأت تربیع که

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۶

با وسعت سطح آبی او دور فلک آبگینه رنگ تنگ‌تر از غدیر می‌نمود و قعرش عمیق‌تر از غور غوّاصان صافی تخمیر. ماء العذبش در نهر هنگام تشنه لبان روانتر از جوی شیر بلکه در چشمه دهان چون آب حیات بی‌نظیر.

در تاریخ سنه ۱۰۰۰ امیر کبیر در ولایت سمرقند در محلّ قواله قتق بیگم که قریب به شهر است چهار باغی بنا کرد که فردوس را چون لاله داغ حسرت در دل و گلستان ارم را سروآسا پای در گل و در وسط این باغ نشیمنها بنا کرده که هر یک چون قصر جنت بی‌قصور و چون ارکان بیت المعمور به یک دستور. الوقت که تاریخ هزار و صد و بیست هجری است هنوز آن باغ خضرت نشان و عمارت رفعت توأمان بر جای و آباد است و هر یک درختان او از بزرگی ریشه چون رگ در پیکر زمین دوانیده و پنجه را همچون دست طامعان با ترنج آفتاب دراز کرده. فصاحت بیان میرزا مراد دیوان جهت باغ و عمارت او یک مصراع گفته از حرف با نقطه آن مصراع تاریخ آغاز عمارت و از حروف بی‌نقطه او تاریخ اتمام می‌برآید. چنانچه خود گفته

بنا با نقطه و اتمام بی‌نقطه از این مصرع«نوازشهای قصر کو کرامت بین درین دارا «حروف با نقطه سنه ۱۰۰۰ و حروف بی‌نقطه ۱۰۰».

تاریخ باغ مشهد مقدس

نوّاب عبد الله خان در مشهد مقدس چهار باغی بنا فرمود در اندك زمان استادان کاردان گل دست باغی مهیا کردند که تازه‌تر از ریاض ارم و چون حدایق جنّت خرم. بعضی از باغبانان گلشن معانی و فردوس طبعان انجمن فصاحت بنیانی تاریخ بنای این باغ را با نهال قلم در میدان صحیفه چنین دست نشان کرده.

گلهای باغ ما بود این شهر را چراغدر سینه حسود ولی بر مثال داغ

تاریخ چهار باغ را پرسیدم از خردچون گل شکفت گفت به تکرار «باغ باغ»

تاریخ فوت مولانا زاهد

مولانا زاهد از کبار مشایخ زمان و اعلم علمای دوران بوده، با محاسن اعمال و مراضی افعال آراسته و به حسن اخلاق مرضیه و به اصناف اوصاف پیراسته دهر و بایسته عصر

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۷

بود. در شهور ۱۰۰۴ ندای «ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً» به گوش جانش رسید و در زمره «فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» داخل گردید. تاریخ وفات مشار الیه را زبدهٔ الاقران میرزا رستم دیوان که در عهد سلطنت جوانمرد علیخان منشور کتابداری به اسم نامی او نوشته‌اند بسی نیکو گفته:

تاریخ

آن شمع یقین که جمع بودندپروانه صفت به گِردش احباب

بودند به خدمتش جهانی‌بر بسته کمر به کسب آداب

هادی هدی و مرشد دین‌پیر همدان و شیخ اصحاب

چون رفت از این جهان فانی‌نوشید ز چشمه بقا آب

منشی قضا نوشت تاریخ«مخدوم جهان قطب الاقطاب»

تاریخ وفات خواجه عبد الرشید

خواجه عبـد الرشـید ولـد ارشـد خواجه عبـد الشـهید که از اولاد امجاد قطب الابرار، غوث الاخیار، مرجع الاولیای الکبار، ملاذ اتقیاء ذوی الافتخار، حضـرت خواجه احرار قـدّس سرّه. مشار الیه چون نقطه مرکز، قدم اسـتقامت از دایره اطوار بزرگان بیرون ننهاده بلکه سررشـته مشـابهت و ممـاثلت آبـاء کرام و اسـلاف عظـام را از دست نـداده و آستین و گریبـان تقوی را به طراز اقتـدار پـدران مطرز گردانیـده و ردای انقیـاد اجـدادش را به دوش اعتقـاد رسانیـده. چون دنیـا مـأمن فراغت نیست دامن همت از گرد علایق افشانـد. در حدود سنه ۱۰۰۰ و از روی کریمه «أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» مقیم جنت المأوی گردیـد و در جوار پـدران مـدفون گشت. مولانا وفایی که از فضلای ولایت تاشکند است تاریخ فوت مشار الیه را چنین فرموده:

تاریخ

رشید آن خواجه با فضل و دانش‌نبود او لحظه‌ای ز اهل درد منفک

بغیر از یاد حق از لوح خاطرهمی کردی ز صدق روی دل حک

به نزد همتش کمتر ز جو بوداگر بودی طلای سرخ صد لک

چو تاریخ وفاتش را بجستم‌خرد گفتا بگو «مغفور بی‌شک»

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۸

نزد محاسبان مخفی نیست که از مغفور لفظ شک را اسقاط نمایند.

تاریخ وفات مولانا صادق حلوایی

عالیجناب شـریعت مآب مستجمع حقایق، ملاذ الخلق و الخلایق رکن الشـریعهٔ و الطّریقه والدین آخوند قاضی محمد صادق. ولادت مشار الیه ولایت سمرقند است. کسب کمالات صوری و معنوی را در آنجا حاصل کرده و آن بحر الدّرر فضل و هنر به کام تشنه‌لبان زلال علم در ماوراء النهر از نتایـج علوم جریان نموده بعـد از آن از ولایت سـمرقند عازم مملکت هندوسـتان گردیده‌انـد. خـدّام آن حضـرت را در ولایت کابل ایالت پناه حکومت دستگاه محمد حکیم پادشاه ابن همایون میرزا ابن بابر میرزا ابن عمر شیخ ابن سلطان ابو سـعید گرکان تکلیف کرده چند وقت در ملازمت حضرت آخوند بوده. بعضی از کتب متداوله را در حضور سعادت وفور ایشان تصـحیح نموده رعایت را متجاوز الحـد و الغایت و متزایـد الحصـر و نهایت می‌کرد. بعـد از چنـد وقت اراده زیارت حرمین الشـرفین «زادهما الله شـرفا و تکریما» نموده جرس اخلاص در گردن ناقه عزیمت بسـته حدای شوق را به آهنگ حجاز راست کرده به شـرف حـج شـریف مشـرّف شدنـد. بعـد از مراتب حج و عمره به طواف مدینه سـکینه رسول اکرم، شـفیع امم، رسـیده به تصـحیح صـحیح مشـکوهٔ چنـد وقت مقیـد بوده. بعد از آنجا در تاریخ نهصد و نود و چهار به وطن مألوف که ولایت سـمرقند است مراجعت نمودند. چنانچه تاریخ آمدن «خیر مقدم» است که در موقعش گذشت.

نوّاب صـاحبقران عبـد اللّه خان قضای ولایت مـذکور را نه به اقتضا بلکه به اسـتدعا به حضـرت آخونـد مفوض نمود. مـدت متمادی بـدان مهم خطیر قیام و اقـدام نموده و قـدم اقامت از جاده مسـتقیم شـریعت بیرون ننهاده بعـد از مدت انقضای حیات به حکم قاضـی الحاجات در حدود ۱۰۰۶ سجل عمر مشار الیه به طغرای غرای «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ»* موشح گردید و به گوش جانش نوید «يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» رسید.

مـدفن آن نـادره فن در ولاـیت سـمرقند در مزار فایض الانوار حضـرت خواجه عبـدی درون است. مصـنفات کثیر البرکات او بسیار

است. از آن جمله حاشیه بر تفسیر قاضی و حاشیه بر شرح ملا و چندین حاشیه دیگر و دیوان غزل و قصاید بین الانام مشهور و معروف است.

مولانا مطربی که از شعرای مقرر سمرقند است تاریخ مشار الیه حلوائی را خامه چنین نغمه پرداز گشته:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۶۹

تاریخ

ای دل هزار حیف که اندر بسیط خاک‌آن کس که بود خاتم افضال را نگین

ذاتش که بود جامع مجموعه کمال‌بر مسند رسول خدا بود جانشین

سال وفات او چو بجستم ز مطربی‌در گریه گشتُ گفت که «کو فخر اهل دین»

تاریخ فوت عبد الله خان

عبد الله بهادر خان ابن اسکندر خان ابن جانی بیک خان ابن خواجه محمد سلطان ابن ابو الخیر خان است. در تاریخ نهصد و چهل از ملک عدم به شبستان وجود آمد بعد از گذشتن سی و هشت سال شهنشاه حمیده خصال تاج اقبال به امر ذو الجلال بر سر نهاد و سریر میمنت مسیر به احترام و توقیر بی‌مشایبه تشویر در ساعت آرام و قرار یافت.

چنانچه تاریخ جلوس خان سعادت مأنوس «برهان کشت» یافته‌اند که نهصد و هفتاد و هشت است. پس مدت بیست و هشت سال بر مسند خانی و مستقر جهان بانی چون روح بر چار بالش عنصری متمکن گشت و در ولایت ماوراء النهر و اکثر بلاد خراسان لوای حشمت و دولت به طراز «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ» مطرّز و مزین گردانید و سرادقات ظفر و سلطنت و شادروان نصرت و دولت بر قبه ایوان کیوان رسانید. هزار و یک بقعه خیر مثل مدرسه و خانقاه و رباط و غیره در خراب‌آباد دنیا از برای منزل آخرت عمارت فرمود. کافه علماء و فضلا از رعایت بی‌غایت وی محفوظ و عامه رعایا چون رمه از گرگ حوادث از حراست او محفوظ بودند. الحاصل شصت و شش سال در زمره احیا حیات داشت. چون دنیا مأمن اقامت و مستقر استقامت نیست در وقت نماز شام یوم شنبه دوم ماه رجب المرجب ۱۰۰۸ علم عزّت و جلال را نگون کرده رایت بندگی به درگاه حضرت ذو الجلال افراشت.

بیت

درین ره خواه سلطان خواه درویش‌در آخر عقبه مرگ است در پیش اکثر فضلای فصاحت شعار و ظرفای بلاغت رفتار که در عهد خان کامکار اعتبار داشتند مرثیه و تاریخها نوشتند و چون در شاهوار از قعر بحار ابکار به ساحل اظهار آوردند.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۰

تاریخ

دریغا رفت آن شاه جلالت‌دِگَر رفت از جهان عیشِ فراغت

فلک شرمنده شد از کرده خویش‌اجل هم ماند حیران از خجالت

سلیمان زمان خاقان اعظم‌به جنّت برد رخت استقامت

نشانی از قیامت ماتم اوست‌به پیش دیده اهل سلامت

چو پرسیدم ز فوت او خرد گفت‌همه گفتند «قائم شد قیامت» دیگری چنین گفته:

سال هنگام فوت شاه طلب‌شام شنبه دوم ز ماه رجب نزد محاسبان زکی طبع معلوم است که در مصرع ثانی تعداد روز و ماه کرده است و نیز اعداد حروف همین مصراع تاریخ سال فوت صاحبقران می‌گردد. این نوع تاریخ از جمله محسنّات است.

تاریخ قتل عبد المؤمن خان ابن عبد الله خان

سلطنت پناه حشمت دستگاه المستریح فی جوار رحمهٔ الله الملک المستعان عبد المؤمن بهادر خان، تا نخل حیاتش در ریاض سلطنت و در حدیقه ایالت بالاـ کشیده جز برگ شاخ تکبّر و بغیر از میوه تهوّر بارور نگردیده. غنچه خاطر دادخواه را از نسیم ترحم جز صرصر غضب نوزید. ولایت بلخ و حصار و بدخشان و ولایت مشهد مقدس و نیشابور و غیر آن در تحت تصرف خان بود. امّا به غایت نازک و غیور بوده و از ممرّ غرور دولت و هم‌صحبتی اهل غفلت انحراف با والد خود عبد الله خان پیدا کرد. روزی از روی خیالات خام و تدابیرات نافرجام از ولایت بلخ با توجه از هرچه تمامتر روان گردیده که والد خود را دستگیر گرداند. در آن زمان عبد الله خان در چول ولایت قرشی شکار می‌کرده و شاه محمّد الچیان که از امرای معتبر عبد المؤمن خان بوده عرضه به پایه سریر اعلی ارسال داشته که واقعه بدین منوال است، حاضر خواهند بود. چون این مضمون مهابت مقرون به استماع انجامید خان مذکور از روی اضطرار بر خود قرار داده به جانب ولایت بخارا معاودت نمود. چون خان تهور شعار از رفتن والد خود واقف گشت ناچار مضطرب گشته به ولایت خود بخارا معاودت نمود. بعد از گذشتن چند وقت لشکر

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۱

شجاعت اثر جمع کرده بر سر ترمذ آمده با والد خود در مقام مخاصمت و مزاحمت شد و این خبر مخاصمت اثر به پایه سریر میمنت مسیر عزت تخمیر رسید و خان صاحبقران نیز لشکر ظفر اثر جمع نموده در تقابل ایستاد. اینچنین چند نوبت خان مذکور با والد خود با لشکرهای بیکران عبور کرد. آخر الامر بعد از چند گاه خان عالیجاه از ملک و مملکت دست کشیده به جوار رحمت حق پیوست. خان پرتهور ماوراء النهر آمده، ولایات و حشمات و خزاین و دفاین و سلطنت را متصرف شد.

ایالت مآب شوکت انتساب مملکت مداری فضیلت آثاری قلبابای گوکلتاش که همزاد نوّاب صاحبقران جنت مکان عبد الله خان است منصب دیوان بیگی سرکار و زمام حل و عقد و قبض و بسط مهمّات را بدو مفوض کرده بود. بعد از گرفتن ولایت خراسان حکومت ولایت هرات بدو مسلم شده بود. مشار الیه محبّ فضلا و مربی فقرا بود ارباب فضل از التفات او مشکور و اصحاب هنر از عنایت بی‌غایت او مسرور بودند. بعد از فوت عبد الله خان، عبد المؤمن خان او را بند کرده بر گردن آن دو شاخه زده به ولایت تاشکند برد. در تاریخ هزار و شش به قتل رسانید و دیگر دوستم سلطان که عم او بود با همراهی اولادش به قتل رسانید. از آنجا عنان عزیمت به صوب ولایت اندکان و اخسیکت معطوف داشت. نوّاب اوزبک خان عم‌زاده والد او بود. از توهم در قلعه اخسیکت متحصن گردید.

بعد از چند روز اوزبک خان نیز روی به ملک آخرت آورد و آن ولایت را نیز متصرف گشته عازم سمرقند گردیده می‌آمد که خیال فاسدی در سر او افتاد. قصد امراء والد خود کرده که تمام ایشان را به قتل رساند. امّا از آنجا که شحنه غفلت در مملکت نهاد او استیلاـ یافته و مدبّر خرد و عقل را بیرون کرده از کریمه «مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها»* غافل مانده و هم به گوش جانش آیت با درایت «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها» نرسیده و از کلام معجز نظام «من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه» چشم پوشیده.

بیت

بدی مکن که درین کشتزار زود زوال‌به داس دور همان بدروی که می‌کاری چون این خبر مهابت اثر به سمع جمع امرای نیک سیر بلکه با تمام اهل لشکر رسید عبد الواسع بی و جماعتی از سرداران اتفاق کرده شبی که از ولایت زامن کوچ کرده بودند امیر مشار الیه قدم جرأت پیش نهاده خان مذکور را هدف ناوک قضا کرد. سایر لشکری غلو کرده خودها را به خان رسانیده.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۲

بیت

بدخواه مرا زمانه بدخواه بس است‌او را ز زمانه عمر کوتاه بس است

هر که بدی کرد به بد یار شدهم ز بد خویش گرفتار شد

آن خسرو عاقل خردمندافتاد در آن چهی که خود کند بعد از گذشتن شش ماه از فوت والد خود در همان تاریخ ۱۰۰۶ به قتل رسید. فضلا هر یک تاریخهای مناسب گفته‌اند از آن جمله این است:

تاریخ

کشتند شهی که موم می‌کرد آهن‌بردند خزانه‌اش به دامن دامن

شاهی که غلامش همه مخمل پوشندچرخ فلکش نه گور دادش نه کفن

دیروز به گوش من ندا در می‌دادتاریخ وفات شه «نبرد دشمن» دیگری از ظرفا چنین گفته:

تاریخ

شه ظالم طبیعت عبد مؤمن‌که از ظلمش خلایق آرمیدند

چو کرد او نیّت قتل بزرگان‌قضا را این سخن گُردان شنیدند

پی قتلش به فرمان الهی‌امیران تیغ از هر سو کشیدند

به نیش خنجر تیز جگر دوزهمان دم پشت و پهلویش دریدند

چو او بدبخت بود از تن سرش رابریدند و به کام دل رسیدند

از آن رو گشت تاریخ وفاتش«سر بدبخت را میران بریدند»

تاریخ فوت پیرم شیخ قدّس سرّه

پیرم شیخ ابن قنبر شیخ دست ارادت به دامن پاک حضرت قطب الاقطاب قاسم شیخ عزیزان زده به مرتبه کمال رسیده‌اند. بعد از وفات آن حضرت در مسند ارشاد نشسته جمعی را به درجه رشد و رشاد رسانیدند و در خدمت حضرت شیخ جماعتی از روی اخلاص و اعتقاد به رتبه اوتاد رسیده‌اند و مرتبه هر یک از مریدان ایشان آن بود که به تیغ تکبیر چهار تسبیح گردن شیطان نفس و غفلت را دو نیم کرده، بذکر ارّه، نخل بی‌ثمره هوا را بقطع رسانیده بودند و حضرت شیخ کبر سن دریافته در تاریخ ۱۰۰۶

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۳

خلوت گزین خانقاه آخرت گردیدند. مزار آن زبدهٔ الابرار در قریه سید آهوست که از قرای ولایت سمرقند است. یکی از فضلا تاریخ وفات ایشان را اینچنین گفته:

تاریخ

مرشد راه طریقت شیخ عالم قطب دین‌بود پیرم شیخ فانی شد به حکم سرنوشت

بت‌پرستان گشته‌اند از صحبت پر فیض اوهر یکی در مسند ارشاد ساکن در کنشت

از کمال همّت عالی درین دیر فناهرچه جز ذکر خدا بود از ضمیر خود بهشت

آفرین بر همت آن عارف اسرار حق‌غیر تخم معرفت در مزرع دلها نکشت

بود مقصودش همین پیوستگی با آن جهان‌رشته جان ورا چرخ قضا روزی که رشت

قطبی و شیخی بر آن شاه ولایت ختم بودباد جا فردوس اعلی از مقامات بهشت

چونکه ختم غوث بود از آن جهت کلک قضا«رفت ختم غوث» تاریخ وفات او نوشت هر گاه که لفظ غوث بی‌خاتمه گردد دو حرف باقی خواهد ماند، تاریخ حاصل شود. منقول است که بعد از وفات عبد اللّه خان عبد المؤمن خان از روی بی‌تجربگی و

نادانی که ثمره او پشیمانی است عم‌زاده‌های خودها را به قتل رسانید. بعد از اندک روز امرای والدش نخل حیات او را بارّه انتقام قطع کردند. در ملک ماوراء النهر تفرقه روی داد. چنانکه توکل سلطان مع سلاطین جمع لشکر قزاق و عساکر قرغز و قلماق از آب سیحون گذشته ولایت سمرقند را محاصره کردند. در اندک فرصت متصرف شده عنان عزیمت به صوب بخارا معطوف فرمود. در آن زمان حاکم دار الملک سمرقند، «ایشم بی» بوده، چون دولت یار و بخت مساعد پایدار نبود بالضروره به وطن اصلی مراجعت نمود. در تاریخ ۱۰۰۷ لشکران بی‌کران قزلباش اوباش عراق بر سر ولایت بلخ متوجه گردید. در آن فرصت تنم جان به حکم عبد الله حاکم بعضی خراسان بود. با عساکر نصرت مآثر سد لشگر یأجوج اثر گردیده نایره قتال چنان اشتغال یافت که از تاب حمله آتش آهنگ جوهر از روی شمشیر چون سپند به هر طرف می‌جست و همای جنگ از گرمی جدال چون زاغ کمان پر و بال می‌سوخت و سر سنان از حرارت در میدان قتال چون شاخ ارغوان شعله آتش گردید.

بیت

فتادند توسن سواران ز پای‌زمین گشت چون سنگ آهن‌ربای

ز بس جبّه‌پوشان که دادند جان‌زمین گشت دوکان آهنگران

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۴

و ظفر هیچ یک ازین دو لشکر میسر نگردید. بالأخیر تنم جان به جانب ولایت بلخ شتافت و خصم نیز مراجعت نمود و بعد از اندک فرصت در همان تاریخ که تفرقه در میان سلاطین ماوراء النهر افتاده بود از ولایت خراسان اولاد نوّاب یار محمد خان به ولایت ماوراء النهر استیلا یافتند و یک چند روز مملکت به ایشان قرار گرفت و سلطنت بی‌مدار با ایشان اعتبار یافت.

تاریخ وفات قاضی پاینده زامنی

قطب الاقطاب حضرت خواجه اسحاق ولد حضرت مخدومی قدّس سرّه‌اند. آن حضرت را که اوج سپهر ولایت‌اند چهار فرزند بوده. هر یک آسمان بزرگی را چون قطب در استقامت و یا نیّرین اعظم در انوار کرامت بلکه همچون صبح سعادت از افق صداقت لمعان گردیده اکثر جهانیان را از ظلمت ضلالت بیرون آورده به روشنایی شمع هدایت از شاهراه توفیق در بدایت به کمال نهایت رسانیده‌اند و حضرت مخدوم را بعد از وفات حضرت مخدومی قدّس سرّه مقبول درگاه حضرت اله مولانا لطف الله طوری که دست ارادت به دامن پاک مخدومی دادند نتیجه خود را مخدره تتق عصمت و پرده نشین حجله عفت‌اند محبوبه حضرت مخدوم‌زاده گردانیده‌اند و از این اقتران السعدین در هر ولایت و دیار نتیجه بی‌شمار و همه در اوج عزت و معراج اعتبارند. امید است که این سلسله تا روز شمار پایدار باشد و حضرت مشار الیه کبر سن دریافته بودند. بعد از آنکه اجل موعود رسید در تاریخ ۱۰۰۷ کریمه «یَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ» به گوش هوش رسید، در قریه سفیدک در جوار مزار فیض آثار جد بزرگوار خود مدفون گشت.

صاحب افضال پسندیده رکن الشریعه قاضی پاینده تولد در ولایت زامن که از مضافات سمرقند است یافته و تحصیل علوم نموده اهلیت حاصل کرده. در زمان نوّاب مرحومی ابدال سلطان قضای ولایت زامن بدو متعلق بود. مومی الیه را رساله‌ای است در باب عروض و قافیه و صنعت شعری و غیره. مسمی بتنفید الدرر که تاریخ آن کتاب همین است. الحق در آن تصنیف داد سخنوری داده. بعد از فوت عبد المؤمن خان در ولایت بلخ رفته در قصبه مدینهٔ الرجال ترمذ می‌بوده. در تاریخ ۱۰۰۸ سجل حیاتش به توقیع ممات موشح گردید.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۵

تاریخ وفات حضرت مولانا عصمت الله قدّس سرّه

مقتدای اعلم مخدوم اعظم مشاهیر اهل سلف، استاد جماهیر خلف قبله فضلای انام، قدوه علمای اسلام، معاقد فروع و الاصول، قواعد معقول و منقول، محب حضرت اله، محبوب اهل اللّه، سالک طریق معرفهٔ اللّه، رکن الشریعهٔ و الطریقه و الدین، مولانا عصمت- اللّه قدّس سرّه ولد امجد مولانا محمود ابن مولانا نعمت اللهاند. به چند واسطه به حضرت سلطان العارفین خواجه عارف ریوگری بخاری می‌رسند. از طرف والده آن مخدوم به حضرت شیخ خادم قدّس سرّه قربت فرزندی دارند. مزار فایض الانوار مذکور در ناحیه سمرقند است. حضرت آخوند در تاریخ جلوس سلطان سعید بن سلطان ابو سعید در ولایت مذکور قدم گرم از شبستان عدم به فضای عرصه وجود نهاده و طایر هستی از آشیانه ظلمات نیستی در هوای عالم مکوّنات پرواز اظهار نموده، در ولایت سمرقند کسب فضایل صوری و معنوی را به مدارج و مقامات «وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ» رسانیده و از مفتاح او ریاضت ابواب معضلات و مشکلات موضح و گشاده گشته و به ذروه مقاصد و مآرب تصاعد و ترقی نموده، جوهر ذات کامل به مآثر علوم طبیه و به مفاخر فنون حکمیه از نظریّه و علمیّه متجلی و چراغ عرفان علم ابدان در مشکاهٔ صدر و زجاجه قلب افروخته.

کنزالرموز دقایق هر فن در خزانه باطن بر وجه ذخیره اندوخته. فلاطون طبعان عصر را نکته‌ها در علوم ریاضی و غیره آموخته. در عهد سلطنت صاحبقران عبد الله خان منصب اعلم العلمائی سمرقند به توقیع قبول ایشان بوده ایام و اوقات و ساعات جز به تکمیل ذات و تحسین اخلاق و صفات نگذرانیده اکثر اوقات به عبادت خالق الارض و السّماوات مشغولی می‌نموده‌اند. الحاصل همگی همّت و قصارای نهمت بر اکتساب فضایل و اقتباس انوار محاسن خصایل و از دقایق و جلایل و دفع موانع ذمایم و رفع حواجب ذوایل مصروف و محصور داشته‌اند. طلاب در خدمت آن جناب اکتساب فنون علوم که موجب حصول امانی و آمال و طریق تحصیل کمال که سبب ترقی بر مدارج جاه و افضال است رسیده. مشار الیه را تنها وجود شریف به زیورهای علوم ظاهر آراسته نبوده بلکه خیاط قدرت با کمال عصمت دیده لباس والای ولایت با قامت باستقامت ایشان چسبان دوخته، چنانچه قطب الاقطابی حضرت قاسم شیخ عزیزان علیه الرحمه و الرضوان می‌فرموده‌اند که ملا عصمت الله ولی‌اند و صاحب علم لدنی. گویند در ایام بهار که اعتدال لیل و نهار است و اظهار ازهار و نمو الوان گل و لاله‌زار و نسیم شمیم شمال از کمال اعتدال اطفال شیر مست نبات را در کنار مهد زمین از خواب بهار بیدار می‌کرد، جمعی از طلبه که

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۶

ریاض اعتقاد و انقیاد در گلستان باطن هر یک گلهای خیرخواهی رنگارنگ و بی‌اندازه می‌شکفت حضرت مولانا را به تکلیف سیر صحرا استدعا نمودند. در آن فرصت غنچه مراد یاران شکفت و معروض یاران مقبول ایشان گردید. بی‌توقف و بی‌شایبه تکلف روی به راه آورده طلاب در رکاب میمنت مآب سعادت انتساب می‌رفتند. در آن میان جوانی بوده که شمسیه عارضش را نکته سنجان رمز دقیق از روی تصور و تصدیق شرح‌ها می‌نوشتند و از حاشیه مطالع سواد صفحه عذارش مطالعه‌های روشن می‌کردند و از سطور ابروانش پیوسته مشکلات اشارت می‌فهمیدند و از مردم چشمش رموزها از بحث نظر می‌شنیدند و از حدثیات زبانش علم کلام تمام می‌آموختند. الحاصل آن جوان چون سرو روان دامن ناز برچیده در ساحت بوستان با جمعی از رفیقان هر طرف می‌خرامید و سبزه را از میمنت قدم حیات خضر می‌بخشیده، ناگاه کف پای که از خراش برگ گل آزرده می‌گشت خار تیز زبان از روی بی‌ادبی بوسه زده، عشاق سوخته جان لاله‌سان داغ و چون غنچه دلتنگ از گشت باغ شدند. حضرت مولانا آن گل اندام را خار در پا دیده به دستیاری قلم آزاده طبع بیتی رقم کردند بزخم خار او مرهم گردید.

بیت

به مژگان خون برآرم گر به پا خاری رسد او راسری مویی نمی‌خواهم که آزاری رسد او را آن شجره پر ثمره علم قریب صد سال ریشه حیات بر زمین دنیا محکم داشته شاخ و برگ زندگانی از سدرهٔ المنتهی سما برافراشته بر رؤوس انام سایه فضیلت گسترانید. عاقبت در شهور ۱۰۰۶ عالم شهود که عبارت است از دار بی‌مدار غرور روی با سرای سرور و مقام حضور آورده به مضمون «الدنیا

دار البلا و مقام الابتلا» جنۀ المأوی اختیار کردنـد. مصنّفات کثیر البرکات بـدین موجب است. آنچه مشـهور است نجات القاری در قواعـد قرآن، سؤال و جواب مسئله غریبه، رسـاله راسیه، رساله حسـنیّه در آداب طهارت، رساله در تحقیق سلسـله جهریّه، حاشـیه بر شرح ملّا تا بحث فعل، حاشیه بر شرح عقاید از عذاب قبر تا آخر.

راقم سواد هیچمـدان که چون طفل نوباوه دبسـتان بیاض لوح ضـمیرش از رقم فضل و هنر ساده و پیش برق تازان آتش عنان میـدان معـانی چون کودک نی سوار پیـاده و از یـاد معلم عقـل پوشـیده و پنهـان بلکه از لبـاس خرد عـاری و عریان. به چنـد واسـطه نسـبت فرزندی است با آن ملجأ و ملاذ عالمیان. هر چند نسبت دادن به فرزندی عین بی‌ادبی و کمال بی‌خردی است. کمند ذرّه کجا، قصر آفتاب کجا. مگر از آن شجره پرثمر علم شاخچه

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۷

پستی که از نسـیم عمیم بهار فضل مأیوس و محروم دمیـده و از صرصـر خزان جهل خشک و بی‌برگ در مقام خویش گردیـده و یا ریشه فسـرده که نمی از ترشـح بحر بی‌کران علم و هنر نرسـیده بلکه نسبت این عـدم به آن ملکه، مصـداق کریمه «یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ»* خواهـد بود. جـد والـد راقم حضـرت امیر فتحی ابن امیر سـید ابراهیم که اصـل ایشـان از ولایت انـدگان است و مناسـبت به سادات ولایت تاشکند یافته تاشکندی گردیده‌اند. تاریخ وفات حضرت ایشان را چنین نظم کرده:

تاریخ

عالم علم لدنی عصمت اللّه ولی‌چون ز عالم رفت در عالم دگر عصمت نماند

از وفات آن فرید العصر آن یکتای دهرعالمان را قدر رفت و علم را قیمت نماند

سال تاریخ وفاتش فتحی ماتم زده‌ناله‌ها کرد و بگفتا «در جهان عصـمت نماند» «۱» مجلد جسدش را که مملو از اسرار کتاب الهی و مشـحون از صـحایف احـادیث حضـرت رسـالت پنـاهی است در جوار فـایض الانوار قطب الابرار مظهر الآثار اولیاء الکبار حضـرت خواجه احرار قدّس سرّه در صندوق خاک ودیعت نهادند.

ای شده مغرور جهان خراب‌چند نهی دیده غفلت به خواب

عمر گرانمایه سبک همچو بادرفت تو از مرگ نیاری به یاد

خیز سرانجام سفر ساز زوددست گزیدن ز ندامت چه سود

نادره طبعان دقایق اساس‌نکته ربایان برون از قیاس

مجمعه علم چو اوراق پاک‌دست قضا کرد به صندوق خاک

دار فنا هیچ ندارد ثبات‌برگ بقا نیست به نخل حیات

با شجر عمر تمنا مکن‌صَرصَر مرگت کَنَدَ از بیخ و بن

رنگ بقا نیست به عالم پدیدبوی وفا در گل انسان که دید

داری اگر دیده عبرت گشاچرخ کند جسم ترا توتیا

نطق در آن خفته به کام لحدهمچو لب گور خموش ابد

همسفر خانه بدوشان شدندقافله شهر خموشان شدند

عادت خوی فلک کینه کوش‌سرمه کند خاک تو یعنی خموش

---

(۱). در این مصراع قافیه تکرار شده است.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۸ صاف دلان زیر زمین صد هزارمانده چو آئینه زیر غبار

هر که چشد جرعه ز شهد حیات‌نوش کند زهر ز کأس ممات

کنج لحد هم نفس مار و مورتا دم مهلت گه یوم النشور

می‌کشد از جاذبه کهرباشد نفس گور دم اژدها

گر بخورد مغز کسان باک نیست‌خاک کم از افعی ضحّاک نیست

خون کسان را پی هم روز و شب‌پاک خورد خاک بمالد به لب

راقم ازین عجب و ریا پاک باش‌پیشتر از خاک شدن خاک باش

گِرد سرافرازی و آزادگی‌خاک صفت باش به افتادگی

یاد عزیزان تو بکن هر نفس‌تا که ز بَعد تو کُند یاد کَس

تاریخ فتح بلخ و حصار در دست باقی محمد خان

بعد از ختم فوت خان صاحبقران عبد الله بهادر خان و عبد المؤمن خان و بر هم خوردن اخوان خان عالیشان و آمدن اولاد نوّاب یار محمد خان از ولایت خراسان به ولایت ماوراء النّهر و استیلا یافتن ایشان. امّا باقی محمد بهادر خان زمانی که همای مملکت گیری بر سر بختش سایه انداخت و همت بلند راست اندیشه به عرصه دماغش افراخت فتح و اقبال را چاکر مثال در رکاب امتثال خویش می‌دید. نصرت و فیروزی در شبانه‌روزی بنده‌وار در عنانش می‌رسید، بر بادپای غیرت نشسته و زمام اختیار به دست جرأت سپرده روی توجه به صوب ولایت بلخ آورد. بعد از تسخیر آن ولایت عنان عزیمت را به جانب حصار شادمان کشید، مجمل آنکه با وجود طول مسافت که در میان است در عرض دو ماه این دو شهر را در تاریخ ۱۰۱۰ فتح نمود. در آن عهد تاریخها نویشتند. از آن جمله ملاـ باقی درزی که سررشته سخن در دست او بود و خیاط ازل لباس فضل و هنر را با قامت مولانا چسبان دوخته بود جواهر این تاریخ را چنین در سلک نظم کشید:

تاریخ

شاهی که ز عدل اوست آراسته دهردهر از عدلش بتازگی یافته بهر

بگرفت حصار و بلخ در عهد دو ماه‌کلکم پی تاریخ رقم کرد «دو شهر»

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۷۹

تاریخ فوت دو بزرگ حضرت مولانا پاینده اخسیکتی و حضرت خواجه عبد الخالق بن مولانا خواجگی قدّس سرّهما

هر یک قطب فلک هدایت و بدر سپهر ولایت بودند که به نور ارشاد عباد را از ظلمت ضلالت بیرون آورده به شاه راه اعتقاد می‌رساندند و به روشنایی هدایت اهل سلوک را در بدایت به انتهای نهایت می‌گذرانیدند. امّا چون اجل موعود رسید به مضمون کریمه «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ»* در شهور ۱۰۱۰ پناه به آیت «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» بردند. تاریخ وفات این دو بزرگ نیز از رشحه قلم بدایع رقم یاقوت شیم مولانا باقی درزی است که در لباس تعمیه اظهار نموده:

تاریخ

دو مرشد از جهان رفتند و بردندقرار و صبر از دلها سراسر

بروی سینه‌ها از بهر تاریخ‌رقم کردند «آه دل مکرر» پوشیده بر اولوالالباب نماند که مراد از آه دل قلب آه است و صورت قلب آه یعنی عکس آه از روی علم هندسه این است ۱۰۱۰ و این شکل هزار و ده است هر گاه که مکرر رقم کرده شود، تاریخ مقصود حاصل می‌گردد.

مزار سعادت فیض آثار حضرت مولانا پاینده در ولایت بخارا است که الوقت مشهور است به فیض‌آباد و مرقد منوّر فیض آثار مقبول الخلایق حضرت خواجه عبد الخالق در ولایت سمرقند در قریه دهبید در جوار جدّ بزرگوار مدفون است.

تاریخ فوت حضرت مولانا خواجگی

حضرت قطب الاقطابی مولانا خواجگی امکنکی ولد امجد مولانا درویش محمد و ایشان مرتبه کمال از حضرت صاحب حال خود مولانا محمد زاهد خلیفه یافتند و مولانا محمد زاهد دست ارادت به دامن قطب الاقطابی زبدهٔ الاولیا، خلاصهٔ الاتقیا، قدوهٔ الابرار، اسوهٔ الاخیار حضرت خواجه احرار قدّس سرّه زده از اصحاب کرام و خلفای عظام ایشان گردیدند و حضرت مولانا خواجگی را بسی مریدان کامل‌اند که هر یکی مملکت ولایت را ولیعهد بودند و از اولاد امجاد خیریت مراسم خواجه ابو القاسم‌اند که مخزن الاسرار قلب را به نور لآلی هدایت اندوخته و خلوتخانه دل به چراغ معرفهٔ اللّه افروخته و از ایشان نیز

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۰

فرزندانند که تا بالوقت چراغ آبا و اجداد را روشن دارند. در شهور ۱۰۱۰ روح پرفتوح حضرت مولانا را از صومعه تن مبارکش به خانقاه عالم بالا بردند و مرقد منورش در قریه امکنه است که از توابع ولایت شهر سبز می‌باشد.

تاریخ فوت میرزا بدیع الزمان

میرزا بدیع الزمان طرف پدر به عالیحضرت قطب الطریقه، غوث الحقیقه، سلطان ولایت شعار، پیشوای مشایخ کبار، رکن الشریعهٔ و الطریقهٔ والدین خواجه علاء الدین عطار می‌رسد و والده‌اش همشیره پادشاه انجم سپاه جلال الدین اکبر پادشاه است. به غایت ظریف و خوش طبع بوده در فنون علوم ماهر و در تمام فضل و هنر متبادر. چون در تبار او پادشاهی مضمر بود بنابراین به اتفاق جمعی از مردم اوباش برآمده قدم در بیابان طلب نهاده به مستجا رفته و از آنجا عازم قراتگین گشته، حاکم او را کشته، آن قلعه را گرفته و چند روز در آنجا بود. عنان عزیمت به جانب بدخشان معطوف فرمود. همایون که حاکم آنجا بود به مخاصمت برآمده در مقام جنگ و جدال شد. به اندک توجه همه آن مردم اطاعت کرده سر همایون را پیشکش بارگاه فلک اشتباه میرزا بدیع الزمان کردند. ولایت بدخشان تمام به تصرف میرزا بدیع الزمان درآمد و چند وقت علم ایالت و رایت ولایت در آنجا افراشت و خاطر بر احوال فقرا و مساکین گماشت. از آنجا که ناسازگاری بخت بود نوّاب خلافت مکانی باقی محمّد خان با لشکر بی‌شمار متوجه ولایت بدخشان گردید.

میرزای مذکور از روی اضطرار با خیل حشم با خزاین و درم درون قلعه قندوز متحصن گشت. آنچه امکان اهتمام است بجای آورد. چون دولت یاری و بخت پایداری نکرده عساکر نصرت مآثر شهریاری به اندک توجه قلعه را که سر رفعت با کنگره کیوان می‌رسانید، پاسبانش خود را به کوچه کهگشان بلکه به بام آسمان می‌دید، با خاک تیره مغاک برابر کردند و میرزای مذکور را به پایمردی دولت دستگیر کرده در شهور ۱۰۱۱ به قتل رسانیدند و قلعه قندوز را متصرف گشتند. میرزا محمد زمان ولد شاهرخ میرزا بدخشانیست که در دست میرزا بدیع کشته شده بود در ولایت بخارا آورده دست ملازمان باقی محمد خان می‌بود. شبی او را چندی اتفاق نموده بدخشان بردند. او نیز چند روزی علم ایالت و حکومت در آن ولایت افروخت. افسوس بخت نامساعد کاری نساخت. در ۱۰۱۲ شاه محمد الچیان که ملازم عبد المؤمن خان بود میرزای مذکور را به قتل رسانید.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۱

تاریخ وفات میرزا هاشم دیوان

جناب آصف جاه، وزارت دستگاه، افتخار الزمان، مرحوم میرزا هاشم دیوان، اصل او سمرقندی است. آبا و اجداد عالی او به وزارت سلاطین ذی شوکت اشتغال داشته‌اند. از آن جمله ملا خرد که والـد کلان اوست به وزارت جنّت مکان شاه بیگ خان معزّز گشته بودند. در ولایت هرات بنای حمام و کاروانسرای او هنوز باقی است. اما جناب میرزا هاشم دیوان در زمان نوّاب سعید شهید عباد الله خان دفتردار سمرقند بوده و در عهد سلطنت عبد اللّه خان چند وقت دیوان سرکار و اختیار کل امور بدو تعلق داشته. زمانی که اجل رسید در شهور ۱۰۱۳ دفتر اعمالش منقطع شد.

تاریخ ولادت پیغمبر اکرم

بدان که ولادت آن حضرت صلی اللّه علیه و سلم در سال چهل و دوم از حکومت انوشیروان بود. از زمان بعثت عیسی علیه السلام تا زمان ولادت خاتم انبیا به روایت اسحاق ابن عباس رضـی الله عنهم ششـصد سال بوده و هشـتصد و هشـتاد سال از وفات اسکندر ذو القرنین گذشـته و از زمان داود علیه السـلام دو هزار و سـیصد سال منقضـی شده و از زمان ابراهیم علیه السلام سه هزار و هفتاد سال گذشـته و از زمان حضـرت آدم علیه السلام شش هزار و هفتصد و پنجاه سال به تقدیم پیوسته تا وقت عام فیل. بعضی گویند در آن روز اصـحاب فیل این دولت عظیم جمال نموده و بعضی بعد از حادثه به پنجاه روز، بعضی دو سال و دو ماه و بعضی زیاده گفته‌اند، واصـح روایت آن است که هم در آن سال به وقوع پیوسـته و به هر حال دفع آن قضـیه بدیعه و آن بلیه شـنیعه به برکت ظهور وجود آن حضـرت صـلی الله علیه و سـلم و مشـهور آن است که در ماه ربیع آن حضـرت صـلی الله علیه و سلم به وجود آمده‌اند و بیشتر بر آنند که روز دوازدهم ماه مذکور بود. جمهور محدثان و ارباب سیر در تاریخ شب دوازدهم تعیین نمودند.

تاریخ فوت شیخ علاء الدین در تاریخ ۸۹۲

آن معتکف صوامع قـدّس و مقیم مجامع انس، حضـرت قدسـی منزلت، سـلطان کشور ولایت، سـرسبز حـدیقه هدایت، آفتاب سـپهر عنـایت، عـالی مـآب، خطـابت ایـاب، مکرمت نصـاب، معانی انتساب، مقتـدای طوایف الامم، رفعت انتباه، سـعادت دسـتگاه، سالک مسالک طریقت، واقف مواقف حقیقت، قدوهٔ الاکابر و الاشراف، سلالهٔ الاعاظم و الاسلاف،

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۲

ارشـاد شـعار، معـارف دثـار، حضـرت شـیخ علاـء الـدین عطار که از دست ساقی اجل شـربت «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»* چشـیده به همراهی قافله قدر بحکم کردگار «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْـتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْـتَقْدِمُونَ»* از ملک وجود رخت بسته، قدم در راه عدم نهادند. یکی از جمله اخلاص کیشان که سـر ارادت بر آسـتان ملایک پاسـبان ایشان داشته تاریخ فوت مشار الیه را از مبدأ فیاض به عالم صورت بدین طریقه تصویر نموده است:

تاریخ

پیر اهل حق علاء الدّین که بودپای پاکش بر فراز نه سریر

خواستم تاریخ سال رحلتش‌طفل دور اندیش گفتا «رفت پیر»

[کورنش خانه باقی محمد بهادر خان در سمرقند]

در تاریخ ۱۰۱۴ خـان خاقـان نشان شـهنشاه عالیشان باقی محمـد بهادر خان در ایّام دولت و اوقات سـلطنت خویش در ارگ ولایت سمرقنـد فردوس مانند که مقام پادشاهان است کورنش خانه امر فرموده اسـتادان بنا در اندک روز بنای آن خانه را چون دار السّـلام بهشت برپـای کردنـد، الحق هر درش بر روی اهـل سـعادت چون در دولت همیشه گشاده و چهار دیوارش همچون ارکان عناصـر بر

وجه عدالت برپای استاده، سقفش در رفعت از همت کریمان به چند پایه رفیع‌تر و صفه شه‌نشینش مسند صدارت را زینت گستر. شرفه ایوانش در سرافرازی برابر ثریا، مقرنس‌کاری ایوان و ستونهایش چون مد نگاه راست نظر به سوی آسمان. در تاریخ اتمام این دولتخانه عالیشان و این قصر جنّت نشان مولانا ناظمی که از ظرفای دوران و از شعرای زمان خود بود چنین فرمود:

گفت بر گوی ناظمی از ذوق«رشک قصر جنان» ز کلک بیان و این نظم پاکیزه گوهر را به آب زر بر کتابه بالای در به خط نسخ تعلیق ثبت کرده‌اند.

[کورنش خانه بخارا]

دیگر از عمارتهای عالی و چهار باغ در ولایت بخارا برپا کرده بود. باقی محمد خان مدت هشت سال خطبه از القاب بلند آوازه و سکه از اسم نامی گرامیش نو به نو نقش تازه

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۳

می‌نمود چند روز مهر مهرنشان خود را بر سپهر سلطنت فرمانروا می‌دید و لوای والای گردون سایش بر فرق فرقدان می‌رسید. عاقبت در تاریخ ۱۰۱۴ در اواخر شهر رجب المرجب مهردار قضا و سرهنگ قدر به اشاره انگشت نگین حیاتش را در هم شکست و قهرمان بی‌امان اجل رایت زندگانی او را چون سایه بر زمین نقش بست. فضلا و ظرفای وقت که هر یک از خوان نوال شاهی بهره‌مند بودند. تاریخها نوشتند از آن جمله این است:

تاریخ

گفت تاریخ شهنشاه خرد«مُهر شد بی‌سرو پا و کمر طوغ شکست» هر گاه که مهر بی‌سرو پا گردد حرف اول و آخر آن اسقاط خواهد یافت و کمر طوغ که حرف میانه اوست شکسته شود حرف اول و آخر او باقی خواهد ماند تاریخ مقصود به حصول می‌پیوندد.

در تاریخ ۱۰۱۴ پادشاه معدلت نشان ولی محمد بهادر خان از ولایت بلخ به دیدن برادر بزرگوار باقی محمد خان در ولایت کیش آمده برادر خود را رنجور و ناتوان یافت. بعد از فوت خان خلافت نشان تمامی سپاه در رکاب دولت مآب به موجب وصیت دست بیعت داده بر سریر خلافت نشانیدند. پادشاه عالیمقام در شهر محرم الحرام بر فراز تخت گردون قدر ماوراء النهر چون خورشید انور جلوس نمود یا بر سپهر سریر همچون بدر منیر قرار گرفت یا چون صبح صادق بر اوج افق مشرق طالع گشت. از سحاب گهربار مکرمت و از بحر بی‌کنار معدلت، ماوراء النهر از نهر سیحون تا کنار رود جیحون تازه و خرّم بلکه چون ساحت ارم کرد. فراز منبر از قدر رفعتش پایه بلندی گرفت و سکه از نام با احترامش مرتبه ارجمندی حاصل کرد. عامّه انام را چون اغنام از حراست سیاست چون شبان از گرگ حوادث محفوظ و مصون می‌داشت. مولانا دوست میرک که از فضلای ولایت سمرقند است با طبع دقت اساس و فهم لطافت اقتباس، قصیده‌ای جهت جلوس نوّاب ولی محمد بهادر خان بر تخت ماوراء النهر چهل مصرع تاریخ گفته، عقل از تصور آن لال و فهم از تفعل آن در انفعال است. الحق مصراعی از آن ابیات چون درّ خوشاب و گوهر نایاب است. مقدمات تاریخ این است که ایراد می‌نماید:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۴

تاریخ

ای سکندر نشان عرش مکان‌وی سلیمان پناه ملک جهان

فهم در وصف ذات تو قاصرعقل در کنه فعل تو حیران

سالها از عدالتت به فلک‌عدل استاده پله میزان

سر به خط تو مانده است سپهرماه نو بر سرش خط فرمان

مقدم تو به ماوراء النّهرشد مبارک به عرصه توران

اختراعی نمود بنده تودر جلوس تو ای شه دوران

گفت تا بیست بیت در تاریخ‌شد دو تاریخ هر دو مصرع آن

پادشاها سخنوران هستنددداده داد سخن به تیغ زبان

لیک من در سخن چو خاقانم‌چون به ملک جهان تویی خاقان

دارم امید آنکه در مدحت‌شهره گردم به دهر چون حَسّان

تاریخ دیگر

باد پاینده مقدم خاقان‌دور جاه ولی محمد خان

همه آسوده زیر فرمانش‌باد والی به دهر خان زمان

زد تفأل نشان نیکو دادقرعه رمل از کف دوران

از لبان عیسی است روح افزاوز دهن رشک چشمه حیوان

سعد اکبر شدی بر اوج لقابنما مهر در طلوع قران

در عدالت رسید با جاهی‌که رمه گرگ از قبیل شبان

چه عجب کز عدالت دارایاد گیرند صد چون نوشیروان

فلک هفتمش بُده مأوی‌تا نیارد دگر سپهر از آن

دولت سرمدی طالع سعدآمدی پادشاه مهر نشان

علم از دولت شه عالی‌از خداجوی در جمیع جهان

رونقی داده به شرع نبی‌بدعت کارها ببر ز میان

و ز لطافت یکی بود در دل‌قد زیبای تو چو روح روان

ماه گردون سریر عالم عزکی ودا را بر آستان دربان

سر شاهان ربع مسکون بادجایگاه آشیان عالیشان

ماوراء النهر جای بنده تو‌ملک دنیا برو وسیع مکان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۵ در کفایت به انفعال آمدکَفَش آورده در دل عمّان

شاه دارا مکان مهر علم‌مه سیّاره سیر پاک نشان

تا بود مهر و ماه را به سمارونق طالع از تمام جهان

تا چمن را صبا دهد آرای‌چمن دهر را مباد خزان

در تاریخ جلوس شاه سلیم

پادشاه عـدالت گستر و شـهریار ملک‌پرور جلال الـدّین اکبر سه پسـر شاهزاده عالی سـیر در عرصه فانی ناپایدار، باقی و یادگار ماند. شاه سـلیم و سـلطان مراد و میرزا دانیال. زمانی که اکبر پادشاه از قیـد بنـد جسـمانی که عبارت از عالم فانی است درگذشت روی به سرحـد اقلیم روحـانی که مملکت باقی است آورد و آن سه شاهزاده عالمیان هر یک در چهار دانگ هندوسـتان تا به حـدود ولایت

پنجاب از شش جهت راه مخالفت و مخاصمت مسلوک می‌داشتند و آوازه این امور عظیم در هفت اقلیم می‌رسید و صدای این اثر در نه گنبد افلاک می‌پیچید. عاقبت شاهزاده واجب التعظیم شاهزاده سلیم که ملقب به شیخو پادشاهست در تاریخ ۱۰۱۴ در شهر ربیع الاول بر اورنگ شهریاری چون رنگ بر سریر میمنت مسیر نشست و سلیمان‌وار ببلقیس مملکت پیوست. زبان تهنیت مترنم به این ترانه می گردید:

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش انداخت خسرو غازی در عهد عدالت آن کیمیا اثر نام مبارکش را بر جبین خود نقش کرده از بوته گداز دور گشت و نقره لقب شریفش را به سکه قبول رسانید. از گرفت‌وگیر کار نفور گشت. آری هر که را حضرت عزّت جل جلاله به منصب لوای والای نصرت آئین و بامداد سعادت قرین مستسعد گرداند لاجرم اعادی و خصوم مظفر و منصور نگردند. بلکه طناب عجز و انکسار در رقبّه احتیاج و افتقار در ربقه مسکنت او انداخته سرافکنده و شرمسار در نظر او آورد.

دیگر از فضلای عصر تاریخ جلوس میمنت مأنوس را از لوح خاطر چنین بر کرسی نشانید:

تاریخ

چون شاه اکبر شد از جهان فانی بر تخت نشست آنکه ندارد ثانی

تاریخ جلوسش از خرد جستم گفت «بر شاه سلیم باد ملک ارزانی»

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۶

در تاریخ ۱۰۱۴ در اواخر ربیع الاول بعد از آنکه ولی محمد بهادر خان از جلوس مبارک تخت سلطنت را زیب و زینت بخشید امام قلی محمد بهادر خان و ندر محمد بهادر خان که فرزندان دین محمّد بهادر خان‌اند این دو خسرو کامکار و این دو شهریار نامدار و دو شاهزاده عالی مقدار به شبدیز غیرت سوار گردیده جهت عروس مملکت کام آرزو به مذاق خواستگاری شیرین می کردند.

بگشتند هر یک بابلق سوارچو خورشید بر رخش ابر بهار در این هنگام و در این مقام صدای نوای این خبر مهابت اثر و آوازه این صوب صلابت قدر در پرده سامعه کوچک و بزرگ لشکری والی مملکت ولی محمد بهادر خان پی در پی رسیدن گرفت و ناخن غیرت هر یک تار رگ جان ایشان را تحریک می کرد و پنجه جرأت هر کدام گوشه قانون دل را به آهنگ جنگ چون چنگ گوشمال می‌داد. عاقبت آوازه این خبر نیز از شش جهت چون شش آوازه به گوش ولی محمد بهادر خان رسید. علی الفور به دستیاری پی‌ریز تیر و به اقتدار بازوی ضرب الفتح شمشیر و با جمیع لشکر نصرت اثر راکب گردیده و به زخمه تازیانه اوج و حضیض مقامات راه می‌پیمود. در اندک فرصت ملاقی عساکر فیروزی مآثر از دو طرف بر سر ولایت ترمذ نزدیک بر لب آمویه روی داد.

خواستند این دو دریای لشکر چون موج بر یکدیگر پیچند و در این هنگام درین فرصت و اهتمام صدای مصالحه از هادی توفیق بسامعه هر یک به تحقیق رسید که از محاربه و مقاتله جز سر به گرداب فنا دادن هیچ چیز حاصل نمی گردد. در حال آتش غضب را که اشتعال داشت بآب بی‌غبار صلح فرونشانیدند و شیاطین فتنه را که گرم افسونگری بود به تازیانه لاحول منهزم و منعدم گردانیدند.

بیت

گردون فرو گشاد کمند از میان تیغ‌ایام برگرفت زه از گردن کمان و این مصالحه که در میان پادشاهان بمضمون «الصُّلْحُ خَيْرٌ» واقع شده بود در سنه مذکور در اوایل شهر رجب روی داد. بعد از فراغ این حالت روی توجه به ولایت خود کرده هر یک مراجعت نمودند. ولی محمد بهادر خان عزیمت به ولایت بخارا که پایتخت است کرد و آن دو شهنشاه با عزّ و جاه با جمیع سپاه نصرت دستگاه زمام اختیار به جانب بلخ سپردند. اما پادشاه عالی صفات در ارتکاب محرّمات به غایت دلیر بود. به مصاحبت پسران ساده عذار و

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۷

جوانـان خورشـید رخسار و دختران ماه پیکر و زهره جبینان خجسـته منظر میل تمام می‌نمود و ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می گشـتند و دست ظلم و تعـدی به بنین و بنات مسـلمانان دراز می کردند، بساط حرمت اهل هوس درمی‌نوشـتند. اهل بخارا و سمرقنـد که سالهـای فراوان در ظل حمایت عبـد الله خان و باقی محمـد خان به فراغ بال گذرانیـده بودنـد از مشاهـده امثال این امور متحیر می‌بودند.

در تاریخ ۱۰۱۹ ولی محمـد بهـادر خـان سه تن را از امرای عظـام ذوی الاحتشـام مثل دوسـتم بی‌ارغون و شاه کوچك بی‌دورمان و حاجی بی‌نیمان که از معتمـدان عبـد الله خان بودنـد بعـد از خان مـذکور مـدتی در خـدمت باقی محمد خان به منصب امیر الامرایی سرافراز بودنـد و با این سه امیر کبیر اعتماد نـداشت. با جرم بی گناهی هر سه دلاور را یك روز به قتل رسانیـد. مولای عرشـی که در سپهر بلاغت پایه سخن را به معراج رسانیده و بنای فصاحت را به کرسی نشانیده در تاریخ قتل این سه امیر چنین تحریر کرده:

تاریخ

چرخ گردون پادشه را در جلالت یافته‌تیغ جلّاد قضا را بی‌مروّت یافته

دوسـتم با شاه کوچك حاجی بی در زیر تیغ‌هر یکی تاریخ خود «شـهد شهادت یافته» و هم در تاریخ شهر ذی الحجه مرتبه دوم امام قلی خان با جنود نامعدود به ولایت نسف عازم گردید. از این طرف ولی محمد خان با سپاه بی کران که محاسبان زمان از شمار آن قاصـرند رسیـد. هر دو لشـکر در محاربه یکدیگر کوشیدند. پردلان چندان گرم مقاتله گردیدند که از پرواز باز بر کبوتران ارواح از قفس قالب هر یک می‌پرید و خیاط تیغ سیمابی رنگ قبای گلگون بر قامت دلیران می‌برید.

بیت

کشیدند شمشیرهای دو روی‌فشاندند خون از دو سو جوی جوی

چو زنبور پیکان گذشت از زره‌دمید آب زهر و بدل زد گره

پریدند مرغان تیز از هوابه خون غرق گردیده منقارها

ز بس تیر باران به پشت سپرفتاده سپر کشت یک مشت پر

چنان تیر افتاد در پهن دشت‌که روی زمین جمله نیزار گشت

فرو ریخته خون چو لعل عقیق‌در آن مرده و زنده گشته غریق

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۸ گلو را که پیچید بی‌جان کمندچو افعی رسانده گلو را گزند

چنان خون ز رگهای جان درکشیدکه جان از بدن در عدم آرمید

اتاقه بفرق یلان گشته آل‌ز خون در شفق همچو سرکش هلال

برآمد چو از کوس روئین خروش‌یلان را زد از استخوان مغز جوش

یلان چون خروسان جنگی مست‌ز خون گشته گلگون سر و پا و دست از آنجا که تصوّر باطل در دماغ ولی محمد خان راه یافته بود که کثرت لشـکر مور را با موکب سلیمان چه شمار و به بطلان اعتقادی که هجوم نجوم و سیّاره را در پیش آفتاب نیزه گذار چه قدر و چه اعتبار چون این دغـدغه در نهاد خان می گذشت منصوبه عکس روی داد که پای صبر از ذیل طاقت بیرون آورده قدم به وادی فرار نهاده روی بازگشت به جانب سمرقند نماند که بعضی افعال نامرضی از خان واقع شده امثال قتل بعضی از امرا و تکلیف مطالب از فقرا و دست تغلّب بر سـایر رعایا و رنجه خاطر شـدن اکابر و اشـراف و اتفاق نمودن مشایـخ و موالی بر خلافت خان بنابر این همه نااعتمـادی که در مـاوراء النهر داشت توجه خـاطرش به ملـك عراق اتفاق افتاده و با این همه اساس، پناه به شاه عباس برد. در تاریخ ۱۰۲۰ در اوایل شـهر رجب خان عالیشان ولی محمد خان و جانی محمد خان بن یار محمد خان با سپاه تام و تمام بمملکت عراق و

خراسان و جمیع لشکر هزیمت اثر اوباش قزلباش را به طلب ماوراء النهر آورده در کنار ولایت سمرقند بر لب کولاب ماغیان که از ناحیت ولایت مذکور است نزول اجلال فرمود. خان جم فرمان امام قلی محمد- بهادر خان تیغ جرأت بر کف نهاده بر سمند غیرت نشسته و توکل با پروردگار جزو و کل کرده و دعا و مدد از ارواح طیّبه و استعانت از باطن اعزّه طلبیده از ولایت سمرقند با سپاه بیرون از چون و چند برآمد.

در همان تاریخ حضرت قطب الاقطاب اعظم اعاظم خواجه هاشم قدّس سرّه درین دیر پرآفات در وهله حیات بودند. خان کشورستان از حضرت ایشان استدعای فاتحه نموده و استمداد خواسته و آن حضرت فرمودند که ظفر در لشکر فیروزی اثر تو خواهد بود. خان صاحبقران از این اشارت با بشارت تسلی یافته و غیرت پادشاهی زیاده گردید. در کنار کول ماغیان دو پادشاه عالیشان را تلاقی صفین روی داد. به جنگ و جدال بی‌اهمال متوجه گردیدند.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۸۹

مثنوی

دو دریای لشکر بهم در شدندهمه بر سر تیر و خنجر شدند
گهی تیغ گه نیزه و گاه تیرببارید و شد در زره جایگیر
کمان اژدها تیر شد تیر مارسر مار پیکانِ زهر آبدار
گهی شکل پیکان چو کژدم نمودبنشتر رگ جان مردم گشود
دو کشته که مر یکدیگر را بتیغبکشتن نگفتند بر خود دریغ
فتادند هر دو ببالای هم‌تو گوئی که زادند از یک شکم
قطاس سواران چابک خرامز خونابه گردیده شنگرف فام
یکی را زره گشته گلگون قبای‌دگر را حنا رنگ گردیده پای
یکی سر نهاده بزیر قدم‌یکی سر کشیده بزیر عَلَم در آن وقت هزیمت با لشکر ولی محمد خان افتاده ظفر در عساکر نصرت مآثر امام قلی خان روی داده و جمیع اوباش قزلباش هر طرف پراکنده و پریشان شدند.

بماندند رو بر هزیمت هَمَه‌چو از بیم گرگان به هامون رمه
در آن پهن هامون پریشان شدندپراکنده بر خویش حیران شدند

بکشتند چندان به شمشیر تیزکه روی زمین شد گل لاله خیز غیرت پادشاهی ولی محمد خان را بر آن داشت که از خصم روی جرأت نگرداند. بنابراین در کنار همان کول تلی واقع شده در آنجا به درجه شهادت رسانیدند. نوّاب رستم سلطان که فرزند خان مذکور است به بعضی از لشکر هزیمت اثر قزلباش به جانب ملک خراسان به صد هراس به خدمت شاه عباس رفتند تا بالوقت فرزندان ولی محمد خان در ملک خراسان در ولایت هرات ساکن می‌باشند و خان ظفر توأمان امام قلی خان با عزت و نصرت از هرچه تمامتر به ولایت سمرقند رجعت نمود. از فضلای عصر تاریخ وفات ولی محمد خان را چنین گفته‌اند:

تاریخ

شاه غازی ولی محمد خانزد سوی گلشن بهشت قدم
کلک عرشی ز بهر تاریخش«پادشاه بهشت» کرد رقم

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۰

و نیز در تاریخ خان عالیشان چنین فرموده‌اند:

تاریخ

شاه عادل ولی محمد خان‌آنکه در صف کین ز غیرت مرد

سال تاریخ فوت او بر گوی«بامید آمده بحسرت مرد» در همان تاریخ ۱۰۲۵ امام قلی بهادر خان به تخت ماوراء النهر نشست و ندر محمد بهادر خان به اقبال و شأن به جانب بلخ شتافت. در همان تاریخ ۱۰۲۵ تولد حضرت خواجه محمد یوسف ابن خواجه محمد یعقوب احراری است که از زندان مشیمه امّهات بیرون آمده عزیز مصر مکنونات گردید. چنانچه بعضی از ظرفای وقت سال تولد ایشان را از زاده طبع چنین فرموده:

تاریخ

چو هست او ز نتایج بزرگ عظام‌به تاریخ مولود گفتم «عظیم» در تاریخ ۱۰۲۱ حضرت عزیزان خواجم شیخ قدّس سرّه که بندگی حضرت حق و خدمت واجب الوجود مطلق را در سلسله جهریه می‌کرد، معتکف خلوتکده خاک گردیده قاضی محمد یار که در کوفن است با حضرت عزیزان خواجم شیخ قدّس سرّه بندگی حضرت حق و خدمت واجب الوجود مطلق و اخلاص یقینی داشت. در تاریخ فوت ایشان چنین گفته:

تاریخ

مقتدای عصر خواجم شیخ آن عالی نسب‌زد ازین عالم به سوی جنهٔ المأوی قدم

در فراق آن سپهسالار مُلک معرفت‌ریخت خون از دیده‌های خون فشانم دمبدم

کاتب روز ازل از روی صدق و راستی‌سال تاریخ وفاتش «شیخ عالی» زد رقم

تاریخ بنای مدرسه قاضی ساقی

در تاریخ ۱۰۲۳ بنای مدرسه قاضی مشار الیه است از ولایت زامن می‌باشد و ارباب زاده ولایت مذکورانـد. تحصیل علوم را در ولایت سمرقند و بخارا نموده و گوی تفوق از اقران و امثال ربوده تا به جایی که مرجع و ملاذ عالمیان گردیده‌اند. در عهد سلطنت امام قلی محمد بهادر خان به قضای ولایت سمرقند و توابع آن منصوب بوده‌اند.

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۱

در همان تاریخ مذکور مشار الیه در ولایت سمرقند مدرسه‌ای بنا فرمودند. در اندک فرصت استادان بنا و معماران مهندس دانا، آن بقعه عالی را به اتمام رسانیدند. الحق چنان دار العلمی که صریر طبقات ابوابش به گوش اهل طلبه نوید یا «مفتح الابواب» می‌رسانید یا اولو الالباب را بشارت فاتحهٔ الکتاب می‌خوانـد و در ساحت آن عمارت فیض امارت حوضی بنا کرده که در غایت وسعت و عمقش در نهایت مسافت در باطن آبش صفا چون آب جیات مضمر و جویبارش روانتر از ساقی کوثر در همان مدرسه عالی آن قدوهٔ الموالی مادام الحیات طلبه را درس می‌فرمودنـد و طلاب نیز در دایره درس اصول علوم با فروعات با شفا و قانون اشارات می‌فهمیدند. در تاریخ تمامی آن مدرسه عالی یکی از اهالی چنین گفته:

تاریخ

لو سئلت الیوم من اتمامه‌اطلب التاریخ من «خیر المقام» و دیگری از دانشمندان علوم هندسه در تاریخ تمامی آن مدرسه چنین فرموده:

تاریخ

مکعب ده ضعف ده مثلث ده‌برد ملال ز طبع محاسب آگه که هر عددی را که در نفسش ضرب کنند، عدد اول را جذر گویند و مبلغ را مجذور. چون جذر را با مجذور ضرب نمایند اول را کعب نامند و مبلغ را مکعب. پس مکعّب ده هزار می‌گردد و ضعف ده بیست و ثلث ده سه مجموع هزار و بیست و سه می‌شود.

تاریخ تولّد عبد العزیز خان بن ندر محمد خان

در هنگام بهار که سلطان سریر سپهر چهارم یعنی خسرو سیارات و انجم بر تخت حمل نشست و اطفال نبات از بطن خاک به عرصه وجود آمده بود او در کنار مهد عناصر که عبارت از امّهات عالم سفلی است نمو می‌نمود.

در همان فصل ربیع در اوایل شهر ربیع الثانی در تاریخ ۱۰۲۳ خان خاقان نشان و شهنشاه جم فرمان سید عبد العزیز خان ابن ندر محمد خان ابن دین محمد خان از شهرستان عدم به مملکت وجود ظهور کرد. بعضی از فضلا که طفل طبع هر یک در دبیرستان معانی پیر عقل را معلم بود و فلاطون خرد را ابجد تعلیم در کنار می‌نهاد در

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۲

تاریخ مولود خان عالیشان از مشمیه غیب به عالم ظهور آورد.

تاریخ

شهنشاه جمجاه عبد العزیزنظیرش به عالم ز مادر نزاده

براندی اگر اسب غیرت به هر جادواندی شهان را به هر سو پیاده

زبان بداندیش چون قفل بسته‌در عزّ و دولت به رویش گشاده

چو تاریخ مولودش از عقل جستم‌به تعظیم گفتا که «با بخت‌زاده»

کتابخانه قاضی محمد عارف

در تاریخ ۱۰۲۴ قاضی محمد عارف ولد امجد ارشد اخوند مولانا صادق است.

مشار الیه قاضی عسکر عساکر نصرت مآثر و پادشاه زمان ولی محمد بهادر خان بوده از فنون علوم باخبر و از جمیع فضایل و هنر بهره‌ور بود. و در علم حدیث و تفسیر بی‌نظیر و در فن نحو و کلام بر وجه تمام. شروح و رسایل در اکثر مسایل بسیار است. یکی از آن جمله کتاب «حصن حصین» را ترجمه کرده. میر حاج که محمل کش شام سواد سخن و قافله سالار اهل فن بوده در تاریخ تمامی کتاب ترجمه «حصن حصین» که عبارت از احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم است و این کتاب مدینه فضلا بلکه کعبه علما است چنین فرموده:

تاریخ

قاضی دین پرور شرع آنکه هست‌خاک درش سرمه عین الیقین

نادره سنجی که بود گاه فهم‌عقل کل از خرمن او خوشه‌چین

ز اهل درایت نسب او بزرگ‌در ره دانش حسب او گزین

عارف کامل به قوانین شرع‌قاضی عامل با سالیب دین

از اثر بخت سعادت نشان‌آمدش الطاف الهی قرین

حصن حصین جزری را تمام‌ترجمه کرد چو ماء معین

ترجمه سر به سر اسرار غیب‌چشم گشا سَرّ الهی بوبین

هر الفی راست به چشم شهودمیل کش دیده دیو لعین

عقل رقم زد پی تاریخ او«ترجمه کلی حصن حصین»

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۳

تاریخ عمارت کتابخانه آخوند ملا یوسف قراباغی

سلطان العلما مولانا یوسف که در مصر معانی تخت نشین اریکه اقلیم فضیلت و نگین مسند دانش را عزیز القدر و سپهر بینش را همچون بدر. در فنون علوم نزد همگینان ممتاز و مستثنی و در حسن اخلاق و رسوم رشک اخوان الصّفا بودند. در ولایت فاخره بخارا کتابخانه‌ای بنا فرمودند. در اندک فرصت استادان معمار دار العلمی مهیا کردند از اوراق جدارش با علوی قدر شرح قدوری می‌توان فهمید [کذا] و از صفحات دیوار گچ آثارش که چون صبح انور است به مسائل کافوری می‌توان رسید. قطعات ابوابش ارباب طلب و اصحاب مطلب را مرآت الفتوح و پیوستگی زنجیرش اهل عرفان را معانی سلسلهٔ الذهب در غایت وضوح، این خانه رفیع نشان و این قصر کیوان ایوان، در عهد سلطنت امام قلی خان در شهور ۱۰۲۷ به پایان رسید. فضلای زمان و ظرفای دوران هر یک از برای تمامی مکان تاریخها نوشته منظور می‌کردند و حضرت مشار الیه می‌فرمودند که کلبه فقیران نگارخانه یوسفی نیست بلکه بیت الاحزان یعقوبی است. این ویرانه را تاریخ چه لایق با وجود هر کدام تاریخها ظاهر می‌کردند. از آن جمله یکی از فضلای عصر تاریخی نیکو نوشته:

تاریخ

ای خضر دانش مسیح انفاس یوسف انتساب‌نزد صور فهم تو عقل فلاطون است حصر

شد به تاریخ بنای خانه این مصرع تمام«صاحب این بقعه میمونه افلاطون عصر»

تاریخ مدرسه یلنگتوش بهادر

اشاره

یلنگتوش بهادر از امرای جماعهٔ الچین است. در عهد شباب امیر کامیاب مدتی در رکاب سعادت انتساب سلاطین نامدار ذوی الاقتدار صاحب اختیار قدم از سروسر از قدم نشناخته نقد حیات را صرف خدمت ساخته لشکرها شکست داده، فتح‌ها نموده تا بدانجای انجامید که آوازه صلابت امیر واجب التعظیم در هفت اقلیم رسیده و سرکشان مخالف از مهابت شمشیرش در هرجا مخالف بودند و قوم اشرار و روزگار از ضرب تیغ آبدارش حدیث «الفرار» تکرار می‌کردند و فوج دشمن در میدان ستیز چون روز رستخیز هر سو راه گریز می‌گرفتند. از مردم قرغیز و قزاق بلکه جمهور اهل نفاق امثال گروه قلماق با مخالفان تمام عراق بانقیاد او اتفاق داشتند قلعه‌ها و قریه‌ها از سرکشان صاحب طغیان

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۴

مثل مردم هزاره و افغان فتح نمودند. اهل بدعت و ضلالت را هدایت به جاده شریعت هدایت کرده از آنجا از زرهای بی‌شمار و غنیمت بسیار در عهده تصرف خود درآورده بعد از آن ترک خدمت سلاطین و خواقین کرده متوجه بقعات خیر گردیده از مدرسه و خانقاه فی سبیل الله عمارت کرده.

در تاریخ ۱۰۲۸ در ولایت سمرقند فردوس مانند برابر مدرسه الغ بیک میرزا مدرسه‌ای بنا کرد که از بزرگی در مداین جسامت وهم و خیال نگنجد و در عظمت کوه پیکری که در سطوح حرف و بیان درنیاید. این عمارت بزرگ مرتبت را نه به حوصله امارت بر پای کرده بلکه به قوت بازوی ولایت و به همت دستیاری کرامت مهیا نموده.

لمؤلّفه

نظر کن به این طاق عالی اساس‌نگنجد به مقیاس و عقل قیاس

به پهنا و بالا چو البرز کوهز بار گرانش زمین در ستوه

خرد چون برد بر فرازش پناه‌که ماند نگه تا قیامت به راه

همه کاشی زر نشان در نمودچو انجم نمودار چرخ کبود

دو تصویر شیرش به نزد خردبود هشتمین چرخ برج اسد

بود خشت این طاق چرخ انتظامچو خورشید و مه از زر و سیم خام

بود کرسی این بنا طاق عرش‌دو بازوی او برتر از ساق عرش

در آن دم که معمار کرسیش بست‌سر ابروی طاق کسری شکست

دو دروازه‌اش چون دَرِ فیض بازرساند سعادت به اهل نیاز

چه دروازه باب السلام حرم‌رسد فتح بابش در اول قدم

نمودی دو ابرو بر آن طاق فردچو قوس قزح در نظر سرخ و زرد

دو ابرو ندارند یک مو نفاق‌که دارند اهل نظر اتفاق

دو گلدسته‌اش از دو سو در هواگذشت است از سِدرهٔ المنتهی

تمام این بنا خشت آئینه فام‌زمین فرش از مَرمَر و از رُخام

همه خشت او از خفی تا جلی‌مجلّا چو آئینه صیقلی

بهر کس که مغز خرد در سر استز آئینه این حرف روشن‌تر است در تاریخ اتمام مدرسه عالی محافل موالی سراج مولانا میر حاج که مهار محمل معنی را از سواد شام سخن بارها به کعبه مقصود رسانیده چنین گوید:

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۵ امیر صفدر عالی یلنگتوش که آمدپی مدیح کمالش زبان ناطقه پُر دُر

بنای مدرسه کرد آنچنان که زمین رابه اوج چرخ رسانید از آن لوای تفاخر

به سالها نرسد بر فراز طاق رفیعش‌عقاب عقل به نیروی سعی و بال تدبّر

به قرنها نرسد بر سر منار منیعش‌حریف پر فن اندیشه با کمند تفکر

چو راست کرد مهندس نمونه خم طاقش‌فلک ز ماه نو انگشت می‌گزد ز تحیّر

یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمدحساب سال بنایش «یلنکتوش بهادر» و نیز در تاریخ ۱۰۲۸ بر مزار فایض الانوار قطب سپهر کرامت، مرکز دایره ولایت، مرجع اولیای ربّانی، ملاذ اتقیای سبحانی، حضرت مولانا خواجگی کاشانی، امیر عالیجاه یلنگتوش بی‌خالصا للّه خانقاهی عمارت کرد الحق بیت الله است که مسبّحان گنبد افلاک با معتکفان مقید خاک چنین خانقاهی را مصلای طاعت نگسترده بلکه نی‌های بوریای این بنا گرد ریا از خود افشرده‌اند. هرگز غبار آلودگی طینت خاکش را نرسیده و صفای صبح از دیوارش دمیده و هر تخته پاره چوبش ساخته‌ای است از شجره نور و هر سنگ تجلی ظاهرش قطعه‌ای است از کوه طور.

ندارد این چنین کس خانقه یادشده ز آب و هوای فیض آباد

مگر خشت بنایش سنگ طور است‌مقامات تجلی را ظهور است

به هر بابی که هرکس رو نهاده‌در فیض فتوحی را گشاده

ز رفعت هرچه گویی آنقدر هست‌که دارد هر بلندی رتبه پست

چه گوید کس بزرگی را که چون است‌ستونها هر یکی چون بیستون است

پی اثبات حق از روی عادت‌به وحدانیت انگشت شهادت

کسی ناگه درین منزل درآیدبرنگ پیر کامل می برآید

دمد از مشرق دل صبح امیدبود فانوسش از قندیل خورشید

بود نور صفا و فیض با همز یمن مرقد مخدوم اعظم

نماید خانقه وین مرقد از دوربه چشم زائران نورّ علی نور و این خانقاه در عهد عالیجاه معارف پناه، کرامت دستگاه، قطب الاقطاب، قدوهٔ الاعاظم، حضرت خواجه هاشم که فرزند بواسطه حضرت خواجه مخدومی‌اند بر پای گردیده و امیر کبیر بعضی از املاکات خود را وقف خانقاه فی سبیل اللّه کرد. الوقت همان خانقاه

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۶

خلایق پناه عبادتگاه اهل اللّه است. یکی از شعرای وقت که سباح بحار اشعار بود زلال تاریخ این خانقاه را از ینبوع طبیعت چنین جریان ساخته:

تاریخ

تاریخ خانقاه فرح بخش فیض بارینبوع فیض جای حضور از بود رواست

تاریخ وفات قاضی ساقی زامنی

جناب فضایل مآب فقاهت ایاب، واسطه ترفع موالی، رابطه تفوق اهالی، مالک ممالک تحقیق، سالک مسالک تدقیق، المخصوص به عنایت الملک الباقی رکن الشریعهٔ و الطریقه والدین حضرت قاضی ساقی. اصل مشار الیه از ولایت زامن که از مضافات ولایت سمرقند است می‌باشد و والد ایشان از مردم متعین آنجا بوده، خود عمری در ولایت بخارا و سمرقند تحصیل علوم دینیه و تکمیل فنون شرعیه نموده از الطاف حضرت باری و به عنایت پروردگاری و هم از یاری طبع نکته سنج و امداد ذهن بیرنج و از رفاقت توفیق و استقامت در آن طریق و از کثرت خاطر عاطر فیض مآثر و هم از اثر بخت بلند و یمن دولت ارجمند به اندک زمانی مولوی و دانشمند و فرید عصر و بی‌مانند گشته‌اند و آوازه صیت فضل و کمال و رفعت و جلال چون خورشید عالم‌گیر شد. در عهد سلطنت امام قلی محمد بهادر خان قضای ولایت سمرقند با جمیع تومان مفوّض به آن ملاذ عالمیان بوده و نیز تدریس طاق اعلای مدرسه رفیعه منیعه سلطان سعید شهید املح الفضلاء و افصح الظرفاء الغ بیک میرزا با ایشان تعلق داشته. دایم الاوقات در مسند افاده نشسته طلبه را در علوم شرعیّه درس می‌گفته‌اند. سلاطین و خواقین از کلام بلاغت نظام آن عالی مقام بسی مسرور، علما و فضلا و عموم خلایق و جمهور رعایا از خلق خوش ایشان راضی و مشکوراند. شریعت رعایت منزلت محمدی را به معراج رواج رسانیده و ملّت هدایت مرتبت احمدی را سراج وهاج گردانیده. در دار المحکمه‌اش امّهات سفلی را با آبای علوی عقد ازدواج به فرمان قاضی الحاجات بستی و در بیت العدالتش نزاع را که در طبیعت چهار عنصر است صلح انگیختی. امّا چون عالم اجسام جای مقام نیست و آدمی را رحلت ازین رباط خراب و کوچ از این منزل تراب که عین سراب است باید ناچار حصول ثبات کرد و قرار درین بی‌مدار بی‌اختیار، در تاریخ ۱۰۲۹ شاهدین عادلین کرام الکاتبین محضر حیاتش را به توقیع وقیع «کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ» مسجّل گردانید. در آن عصر مولانا

تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۷

مطربی که زمزمه مرغان خوش نوای معانی را در قفس قالب لفظ به نغمات داودی به سمع خداوندان سماع و دریابندگان زمزمه استماع می‌رسانید تاریخ فوت قاضی را چنین نواسنج گردید:

تاریخ

قاضی ساقی که کرد حق را راضی‌از کثرت خیرُ شیوه مرتاضی

چون رفت خرد سال وفاتش با من‌می گفت که «آه آه حیف از قاضی»

تاریخ عمارت مسجد ندربیگی

اشاره

و نیز در تاریخ ۱۰۲۹ ولایت بخارا در عهد سلطنت خاقان جم نشان شهنشاه ظفر توأمان امام قلی بهادر خان مجمع الکمالات و منبع الخیرات و الحسنات، ندر- دیوان بیگی ارلات جهت رضای خالق الارض و السّموات مسجدی بنا فرمود بس عظیم الشأن که مهندسان عقل دوربین در افراشتن قصر متین دست اختیار از آستین اقتدار بیرون آورده در کمال صنعت قصب السبق از اقران می‌ربودند و خورده بینان خرد طاق کیوان طباق او را از مرکز زمین به ذروه اعلی علیین رسانید. اساس این عمارت عالی و بنای از خلل خالی که از گلگونه صور و معانی زیب و زینت تمام یافته و معمار افکار در تزیین و تذهیب آن سعی جمیل به تقدیم رسانید تا اصل این بنیاد را به رسوم و نقوش زیب تمام داده چنانچه ناظران خبیر و دانش‌وران بصیر از مشاهده صور و مبانی او انشراحی حاصل می کردند تا بدانجا که مقدمات آن قصر بی‌قصور باتمام رسید. مسجدی که چهار دیوارش چون ارکان خانه کعبه قبله گاه اهل حاجات و ثلاث ابوابش سه جهت مفتّح الابواب مناجات و پنج نوبت اذان محمدی‌اش صلایی است سرمدی که روز و شب راکعان سبحان ربی العظیم را از روی تعظیم به عرش عظیم می‌برد و ساجدان سبحان ربی الاعلی را به ذروه علیا می‌رسانید.

لمؤلّفه

چه مسجد که دارد ز قصر بهشتچو ارکان کعبه طهارت سرشت
چه مسجد که دارد ز اقصی نشانچه مسجد بود قبله مقبلان
در آن پنج وقت اهل بازار و کونه از یک طرف بلکه از چهار سو
درآیند چندان چو اهل حرم گهی سجده آرند بالای هم
تاریخ راقم، متن، ص: ۱۹۸ خلایق چو خورشید و مه صبح و شام‌یکی در سجود و دگر در قیام
ز بس فیض بخش است دارد صفااجابت رسد پیشتر از دعا

نگردد در آنجا کسی بینوانی بوریایش ندارد ریا و این مسجد عالی را مولانا نخلی که از شاخچه قلم، گلهای معنی رنگارنگ می‌نمود «محل مشایخ» تاریخ یافته و به خط جلی قصیده کرده به کتابه‌های مسجد عالی ثبت کرده‌اند.

این تاریخ در همان قصیده است.

و عمارات امیر عالیجاه ندر دیوان بیگی در ولایت بخارا بسیار است، چنانچه حوضی که الوقت مشهور است و مدرسه نیز در مقابل حوض مسجد واقع شده است که فی الحال طلبه در آنجا ساکن می‌باشند. دیگر از بقعهای خیر مثل رباط و سردابه و پل و غیره بسیار است در هر ولایت.

مسجد ملّا صالح کاهی

میرزا صالح کاهی از آدمی زادگان مقرّر و از مردم مشتهر ولایت سمرقند بوده و در علم سیاق وقوف لا کلام و مهارت تمام داشته و نیز پدران مشار الیه در تمام قلمرو از علم سیاق شهره آفاق بوده‌اند و مولانا خواجه کاه که از آبای عظام و اجداد کرام اوست در منصب دیوان سرکاری قطب الابرار، غوث الاخیار، مقرب کردگار، حضرت خواجه احرار، قدّس سرّه سرافراز بوده بواسطه خدمت آن حضرت در زمره خواص اختصاص یافته و در مرتبه مرتاضی ممتاز سرافراز گشته. اما میرزای مذکور از روی وقوف و دانش تا درین کار شروع نموده و قلم رقم در کاغذ سیاق مانده و قدم دیانت در جاده کفایت نهاده در دفتر اعمالش ظلم و ناراستی در

جرايد اقوالش ارقام تعدى لغو بوده طريق راستى پيشه دارد و صراط مستقيم در انديشه و اطوار او مقبول خلايق و افعال او پسنديده و لايق.

در تاريخ ۱۰۲۹ در ولايت سمرقند در گذرى كه موسوم است به بازارگاه فى سبيل اللّه مسجدى عمارت كرد در غايت رفعت و در نهايت رتبت و زينت و تاريخ اين بقعه را يكى چنين گفته:

تاريخ

به تاريخش اگر پرسند فى الحال‌بگو «خير محمد صالح آمد»

تاريخ راقم، متن، ص: ۱۹۹

تاريخ فوت حضرت عالم شيخ عزيزان

قدوه علماى زمان، ملاذ و مرجع عالميان، حضرت عالم شيخ عزيزان قدّس سرّه ولد ارجمند حضرت مؤمن شيخ عزيزان بن درويش شيخ‌اند و سلسله انتساب نسب آن بحر الدرر صافى كه صدف حضرت امير المؤمنين صديق [شش سطر از متن محو شده است.] زده‌اند و ايشان جبهه اخلاص بر آستان خاص الخاص كرامت اختصاص عليا مكان حضرت قاسم شيخ عزيزان نهاده‌اند و آن حضرت از خلفاى قطب زمان و مهتدى دوران مولانا ولى عزيزان قدّس سرّه‌اند و حضرت عزيزان از كاملان قطب العباد، غوث الاوتاد حضرت شيخ خدر اللّه [كذا] قدّس سرّه فنون علوم دينى و رموزات مسائل يقينى را از عالم لدنى حقايق پناه دقايق آگاه استاد العلماء ملاذ الفضلا حضرت مولانا [هشت سطر از متن محو شده است.] منصوب مى‌بودند. علماى وقت در انقياد مشار اليه چون فتوى متفق عليه بودند در آن فرصت شريعت نبوى را رواج و اهل علم را به اقصى الغايت ابتهاج حاصل مى‌گرديد.

خلاصه آنكه در دار الفتوى ائمّه هدى در آن عهد مرجع الفضلا علما را آنقدرها استفاده علوم بود كه جواهر ظواهر مسايل خزانهٔ المفتين را هر يك از محضرين در جو يك سينه ذخيره داشتند و از براى استقاى مستغنى با فتوى [كذا] دينارى كم مى‌پرداختند.

درهاى نصيحت و جواهر موعظت آن صفاطينت را پادشاهان ذى شوكت و شهرياران با حشمت در خزانه خاطر ذخيرهٔ الملوك مى‌ساختند از آن معرفت پناه بقعات خير خالصا بسيار است. امثال مدرسه و خانقاه كه الوقت آن عمارت عالى معمور و در آن مدرسه جمهور طلبه مسرورند. اولاد مشار اليه در چهار دانگ ممالك هندوستان از منصب يك هزارى تا به هفت هزارى سرافرازند.

يكى اهلال مهندس كه فلاطون ... «۱» حروف ابجد چون اب و جد آموخت و در تاريخ تمامى اين مدرسه در علم هندسه چنين رقم كرده:

تاريخ

ابجد عشق چو قطب از سر اخلاص بخواندكرد ابدال گره در دل مقلوب نشاند

---

(۱). يك كلمه پاك شده.

تاريخ راقم، متن، ص: ۲۰۰

بر محاسبان حروف هجا و راقمان ارقام مبرهن و هويدا است [دو سطر خوانده نشد.] شود هيئت صفر خواهد به حصول پيوست، چون اين مجموع مقلوب شود رقم الف كه در خانه آحاد بود در مرتبه الف نشيند. بى‌جيم نيز منقلب خواهد گرديد. پس بالضرورت رقم هزار و بيست و سه خواهد حاصل شد كه اين است ۱۰۲۳. درين نيز تاريخ مدرسه قاضى [شش سطر محو شده است.] چون قطر دواير فنون علم را قاطع‌اند پوشيده ماند كه هر محيطى را اعتبار كنند سه برابر سبع قطرش مى‌باشد. مثلا اگر محيط بيست و دو گز باشد قطر او هفت گز خواهد بود.

درین مقام که قطر ۷۷۸ این محیط ۲۴۲ می‌شود و ضعف محیط او ۴۸۴ می گردد و ضعف ضعف او ۹۶۸ خواهد بود و پنج دیگر را که پنجاه و پنج به این اسلوب که ه ل، د ه پنج مجموع ل ل است. این مبلغ را پانصد و شصت و هشت جمع ساخته شود. جمع آن ۱۰۲۳ خواهد شد که تاریخ مقصود است.

ذکر تاریخ اولاد خاقان نشان سلیمان مکان ابو الخیر خان

خان خاقان نشان ابو الخیر خان ابن دولت شیخ اوغلان که به دوازده واسطه به خان- گیتی ستان چنگیز خان می‌رسد پادشاهی بود ذی شوکت و صاحب دیانت که بعد از شهادت خواجه محمد خان پادشاه دشت قبچاق با حدود ترکستان بر او مسلم بود. در اول جوانی که هنوزش از بیست تجاوز نکرده بود ولایت خوارزم به فیروزی دولت به قوّت جاه و حشمت از قبضه تصرف ارشد اولاد پادشاه فردوس مکان امیر تیمور گرکان- میرزا شاهرخ- استخلاف نمود و بر اوج تخت خانی و سریر جهان بانی تکیه نمود. چون صیت مآثر پادشانه و آوازه مفاخر خسروانه او همه جا برسید، بنابراین از اطراف و جوانب آن عتبه کعبه مراتب اصحاب حاجات و مآرب روی آوردند و هر کدام بر قدر التماس خویش موصول به حصول امانی و آمال بازگشتند. از آن جمله از اولاد امیر تیمور گرکان سلطان ابو سعید میرزا و برادرزاده منوچهر میرزا و محمّد جوکی میرزا و سلطان حسین میرزا به خدمت خان آمده مانند دولت، ملازم رکاب همایون او بودند و به یمن امداد و زحمات او به منتهای ادعای خود رسیدند.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۱

بیت

نه قطره ماند به دریا نه ذرّه ماند به دشت که از فواید احسانش بهره‌مند نگشت مجمل آنکه قریب چهل سال از روی فراغ بال با عزّ و اقبال در دشت قبچاق که نزهت‌ترین اماکن آفاق است فرمانفرمای به استحقاق بود. دشت قبچاق تا سرحد بلغار در حوزه تصرف درآورده سلطنت می‌نمود. ممالك ترکستان را نیز با جمیع توابع و لواحق مسخر ساخته بر روی اهالی و افاضل و موالی بر کافه رعایا و بر عامه برایا ابواب عدل و احسان گشود.

پوشیده نماند که ابو الخیر خان را یازده پسر معدلت گستر بوده. اول شاه بداغ سلطان، دویم شاه محمد سلطان، سیوم احمد سلطان، چهارم محمد سلطان، پنجم شیخ صمد خان، ششم سنجر سلطان، هفتم ابراهیم سلطان، هشتم کوچکنجی خان، نهم سیونج خان سلطان که والده این دو شهریار بانو دختر الغ بیک میرزای گرکان است. دهم آق براق سلطان، یازدهم سید بابا سلطان و این دو شهزاده از قما متولد شده و شاه بداغ سلطان دو فرزند داشته اوّل خان سعید شهید محمد شیبانی خان و آن حضرت را سه فرزند بوده تیمور خان و خرّم سلطان و سیونج محمد سلطان و تیمور خان را یك پسر بوده فولاد سلطان و او را یك پسر بوده کوکبوری سلطان و ازو خلف نماند و از خرّم شاه سلطان نیز پسر نماند و سیونج محمد سلطان یك پسر داشت محمد یار سلطان که به دست برهان خان شهید شد و ازو نسلی نماند و پسر دویم بداغ سلطان محمود سلطان است و او را یك پسر بوده عبد الله خان و او را دو فرزند بوده اول عبد العزیز خان دویم محمد رحیم سلطان و از عبد العزیز خان فرزند نماند و از محمد رحیم سلطان یك پسر ماند برهان سلطان و او به دست میرزا بی‌قونجی بنابر دولتخواهی عبد الله خان مقتول گشت. اما پسر دویم ابو الخیر خان خواجه محمّد سلطان است که مشهور به چوخانی سلطان است و دو پسر داشت. نخست جانی بیك سلطان، دیگر یونانی سلطان. یونانی سلطان را یک پسر بوده کسیك سلطان و او را دو فرزند ارجمند بوده یکی سیونج سلطان و دیگر او سیّد محمد خان و از سیونج سلطان یك پسر ماند ابراهیم و ازو خلف نماند و از سید محمد سلطان نیز یك پسر ماند جهانگیر سلطان که در ولایت بلخ به دست ملازمان شهریار عالی مکان ندر محمد خان به قتل رسیده و ازو نیز فرزند باقی نماند اما از حضرت خاقان نشان جانی بیك سلطان دوازده پسر نامی و شهزاده گرامی در عرصه وجود آمدند

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۲

برین ترتیب: اوّل دوست محمد سلطان، دویم کسین قرا سلطان، سیوم پاینده محمد سلطان، چهارم رستم سلطان، پنجم اسکندر خان، ششم اسفندیار سلطان، هفتم سلیمان سلطان، هشتم پیر محمد سلطان، نهم شاه محمد سلطان، دهم یار محمد سلطان، یازدهم جان محمد سلطان، دوازدهم نور محمد سلطان. اما از دوست محمد سلطان و پاینده محمد سلطان و اسفندیار سلطان و شاه محمد سلطان و جان محمد سلطان و نور محمد سلطان فرزند در عرصه نماند و از کسین قرا سلطان دو پسر ماند، خان قرا سلطان و قلیچ قرا سلطان و از هر دو ایشان خلف نماند و از رستم خان یک پسر نیکو سیر به عالم ظهور آمده مسمی به عمر غازی المشهور به اوزبک خان و اوزبک خان را دو فرزند گرامی است، اول اسکندر سلطان که به هزاره سلطان اشتهار دارد و دویم پیر محمد سلطان که آن دو برادر به دست توکل سلطان قزاق به درجه شهادت رسیدند و از سلیمان سلطان دو فرزند بوده یکی محمود سلطان و دیگر پیر محمد سلطان و محمود سلطان یک پسر داشته محمد قلی سلطان که در دست توکل سلطان شربت شهادت چشیده و از پیر محمد خان سه پسر به وجود آمد، اوّل محمد سلیم سلطان که به دست ملازمان ولیخان کشته گردید. دویم رستم سلطان، سیوم عبد الله سلطان که این دو برادر به صغر سن به دست ملازمان باقی محمد خان کشته شدند و یار محمّد سلطان را یک پسر بوده خسرو سلطان که در محاصره شهر سبز به دست بابا خان به درجه شهادت رسیده و از خسرو سلطان یک پسر ماند اسفندیار خان سلطان و او را یک پسر بوده رستم سلطان. به موجب حکم عبد المؤمن خان شربت شهادت چشیده و ازو یک پسر ماند بهرام سلطان که در صغر سن به موجب حکم باقی خان کشته گردید. از پیر محمد خان ابن جانی بیک خان سه پسر ماند اوّل دین محمد خان، دیگر شاه محمد سلطان، سیوم شاه محمد سلطان [کذا] بنابر مخالفت هر سه برادر به موجب فرمان قضا جریان عبد الله خان مقتول گشتند و از اسکندر خان پنج پسر خجسته اثر در دهر ماند. اول خاقان زمان صاحبقران دوران عبد الله خان، دوم عباد الله سلطان، سیوم عبد القدوس سلطان، چهارم عبد اللطیف سلطان، پنجم عبد المطلب سلطان که در صغر سن وفات یافت و از عبد اللّه خان یک پسر دلپسند به عالم وجود آمد عبد المؤمن خان و از عبد المؤمن خان خلف نماند و از عباد الله سلطان یک پسر در عرصه روزگار [بوجود آمد] یادگار محمد سلطان که در صغر سن فوت یافت و بعد از فطرت عبد المؤمن خان نکوای جهان سلطانیم دختر کسک سلطان یک پسر دیگر عبد الامین خان ظاهر ساختند و ازو نیز خلف نماند و از عبد القدوس سلطان

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۳

چهار فرزند بود. اول پاینده محمّد سلطان، دویم یار محمد سلطان، سیوم فولاد سلطان، چهارم شاه محمد سلطان و از پاینده سلطان در عرصه جهان یک پسر سعادتمند بوده به دست ملازمان توکل سلطان قزاق شهید شد و از یار محمد سلطان و فولاد سلطان و شاه محمد سلطان فرزند نبود و از عبد اللطیف سلطان نیز نماند.

تاریخ فوت حافظ آدینه لنگ

نقاوه نغمه سرایان عالیمقام، خلاصه مغنّیان ذوی الاحترام، انیس بزم عیش و طرب، جلیس مجلس عشرت و طلب، زمزمه‌ساز مجره خاص، نغمه پرداز پرده اختصاص، مجلس افروز بساط نشاط، روح افزای محفل انبساط، زنگ زدای خاطر عشاق، طرب فزای سینه مشتاق، گوینده صوت بی‌ریو و رنگ حافظ آدینه لنگ. در تاریخ ۱۰۹۰ بلبل روح او از شاخسار حیات پرواز نموده به جانب گلشن قدس طیران نموده، جوهر شمشیر خواهش و فطرت دم تیغ بینش و رأفت، ذو الفقار میدان دلیری هژبر نکته ربایان بیشه دلاوری، امارت پناه قلیچ بی‌دادخواه به تیغ زبان خاطر نشان اصحاب دانش گردانید.

تاریخ

این کهنه چمن که نقش قلب است فسادحافظ ز عمل پا بره راست نهاد

در تاریخش هزار دستان خردفریادی زد که «نغمه از پای افتاد»

تمت الکتـاب بعون الملـک الوهاب. الله الحمـد شاهـد تسویـد این کتاب درر بیان بعنایت حضـرت واجب الاذعان و به دستیاری قلم معجز کلام در آینه اختتام عکس پذیرفت و این کمینه بی‌مقدار کم بضاعت در اوان کتابت هر سهو و خطائی که بنابر عدم قابلیت و نادانی به عالم وقوع آمـده باشد چون به نظر کیمیا اثر خردمندان نیکو تخمیر و روشن ضـمیران خورشـید نظیر درآید توقع آن اسـت که به قلم تراش اصلاح در تصحیح آن کوشیده دهان به طعن و سرزنش نگشانید.

بهر مکتوب کتاب ارجمندرنجها بردم بسی ای هوشمند

للّه الحمد چهره تحریر اوجلوه در آینه تمّت فکند

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۴

۱۳۳۳ هفتم ماه رمضان مبارک بود که به دست محمّد عاشور بن نور محمّد به عنایت حضرت واجب الوجود اتمام پذیرفت.

اللّهم صل علی سیّد الخلق محمد و آله و سلّم

غرض از طالبان پارسایی‌کنند از لطف بر کاتب دعایی

غرض نقشی است کز ما باز ماندکه هستی را نمی‌بینم بقایی

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۵

وفیات و سایر سوانح و اتفاقات به ترتیب سنوات هجری قمری

۷۳۶. تاریخ وفات سلطان ابو سعید که آخر پادشاهان چنگیز خانی است. در همین تاریخ ۷۳۶ جسد حضرت علاء الدوله سمنانی در صوفی آباد در حظیره عماد الدین عبد الوهاب دفن شد.

۷۳۸. در این تاریخ عبد الرزاق سربداری دست از خوان نعمت الوان دنیا کشید.

۷۴۲. در این سال همای روح پرفتوح خواجوی کرمانی از آشیانه بدن پرواز کرد.

۷۴۴. تاریخ وفات شیخ حسن کوچک.

۷۴۵. تاریخ وفات ابن یمین قطعه گو.

۷۴۷. تاریخ فوت صدر الشریعه عبد الله بن مسعود.

۷۵۴. تاریخ وفات طغان تیمور که نتایج چنگیز خان است.

۷۵۶. در این سال شـمس الدین سـربداری به دست حیدر قصاب کشـته شد. در همین سال امیر یحیی سربداری به دست مقربان خود شهید شد.

۷۵۷. تاریخ وفات امیر شیخ حسن نویان بن امیر حسین.

۷۵۸. در این تاریخ شاه شـیخ ابو اسـحاق در اصـفهان اسیر شد و در میدان سعادت شیراز به فرمان امیر مبارز الدین محمد مصطفی به قتل رسید و در همین میدان مدفون شد.

۷۶۵. در این تاریخ شاه شجاع در قلعه سفید فارس چشم از جهان پوشید.

۷۶۹. تاریخ وفات خواجه سلمان ساوجی و در ولایت بغداد به خاک سپرده شد.

۷۷۰. این سال ابتدای کشورستانی امیر تیمور گرکان است.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۶

۷۷۲. در این تاریخ امیر تیمور نقض عهد با تغلق تمور خان کرد و لشکر به اطراف سمرقند برد.

۷۷۳. در این تاریخ امیر تیمور بر سریر ولایت بلخ متمکن گشت.

۷۷۴. در این سال امیر تیمور فتح ترکستان کرد.

۷۸۱. در این سال یوسف صوفی که در خوارزم یاغی شده بود از امیر تیمور شکست خورد.

۷۸۴. در این تاریخ امیر تیمور عمارت «آق سرا» را ساخت.

۷۸۶. تاریخ وفات سید علی همدانی و دفن جسد او در ختلان کولاب. در همین تاریخ مولانا لطف الله نیشابوری فوت شد و جسد او در سر کوه نیشابور نزدیک به قدمگاه سلطان خراسان مدفون شد. در همین تاریخ شاه شجاع- حاکم شیراز- فوت شد. قبرش در شیراز است.

۷۸۷. تاریخ فوت خواجه جلال الدین تورانشاه.

۷۸۸. تاریخ فوت خواجه علی مؤید از امرای سربداری. جسد او را به سبزوار آوردند.

۷۸۹. قتل عام اصفهان به دست امیر تیمور گورکان.

۷۹۰. در این سال بابا سنگوی به دار البقا روی نمود. قبر او در اندخود است.

۷۹۱. تاریخ وفات مولانا زین الدین. در همین تاریخ خواجه بهاء الدین نقشبند در روز پنجشنبه محرم الحرام فوت شد و در قصر عارفان مدفون گردید. در همین تاریخ خواجه حافظ شیرازی در شیراز فوت شد و در خاک مصلّی دفن شد.

۷۹۲. تاریخ وفات خواجه کمال الدین خجندی، در تبریز فوت شد و در اولیا کوی مدفون است. در همین تاریخ علامه تفتازانی فوت شد جسدش را از سمرقند به سرخس بردند و در گورخانه‌ای که پدرش برپای کرده بود به خاک سپردند.

۷۹۸. در این سال امیر تیمور به جانب اوروس و چرکس روانه شد.

۷۹۹. در این تاریخ امیر تیمور برای دختر شاه جهان بیگی سلطان، کوشکی در شمال سمرقند بنیاد نهاد.

۸۰۰. در این تاریخ امیر تیمور در قرشی و در سمرقند بنای قصر رفیع و باغ مسمی به «دلگشا» به نام توکل خانم برپای کرد.

۸۰۱. در این سال امیر تیمور روی توجه به سوی سواد هندوستان آورد.

۸۰۲. سال توجه نمودن امیر تیمور به آذربایجان و خطه روم.

۸۰۴. سال به دنیا آمدن سلطان یحیی فرزند امیرزاده محمد سلطان در بیستم شهر ذی القعده. در همین تاریخ امیر تیمور بعد از فراغ مهمات شام متوجه دار الخلافه بغداد گردید.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۷

۸۰۷. تاریخ جلوس میرزا خلیل سلطان بن میرانشاه بر تخت سمرقند. در همین تاریخ امیر تیمور چشم از جهان پوشید. در همین تاریخ مولانا محمد مغربی فوت شد. قبر او در سرخاب ولایت تبریز در مقام مزار بابا مزید است.

۸۰۹. تاریخ فوت میرزا عمر بن میرانشاه در پنجم ذی القعده. او را پهلوی امام فخر رازی دفن کردند.

۸۱۰. تاریخ فوت میرانشاه بن امیر تیمور به دست قرایوسف ترکمان در چهارم ذی القعده.

۸۱۱. تاریخ فوت میرزا ابابکر بن میرانشاه.

۸۱۳. در این سال در شب شنبه سوم ربیع الاخر سلطان احمد بن سلطان اویس به قتل رسید.

۸۱۴. در این تاریخ سلطان خلیل بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در هژدهم رجب به جوار رحمت ایزدی واصل گشت.

۸۱۶. تاریخ وفات میر سید شریف جرجانی است. مدفن او در ولایت شیراز است.

۸۱۷. در این تاریخ در یوم جمعه ثانی جمادی الاول شاهرخ میرزا چشمان اسکندر میرزا را میل کشید.

۸۱۹. در این تاریخ میرزا بایقرا بن عمر شیخ در ممالک فارس خروج کرد، شاهرخ میرزا به دفع او لشکر کشید و پس از دستگیر

کردن او را شربت شهادت چشانید.

۸۲۷. تاریخ فوت شاه نعمت الله ولی، مرقدش قریه ماهان.

۸۳۲. تاریخ فوت خواجه محمد پارسا، مرقد منوّر او در مدینه شریفه است. در همین تاریخ ابو الفتح ابراهیم سلطان از دار الملک شیراز متوجه آذربایجان شد به قصد اسکندر بن قرایوسف ترکمان.

۸۳۶. در این سال ابو الفتح ابراهیم سلطان شبدیز مراد از تنگ میدان جهان جهانید.

۸۳۷. تاریخ وفات بایسنغر میرزا در صبح شنبه هفدهم جمادی الاول در دار السلطنه هرات در باغ سفید. در همین تاریخ شاه قاسم انوار توجه به دار آخرت آورد، مزار او در «خرجرد» جام است. در همین تاریخ خواجه عماد الدین فوت شد، جسد او را در حلب دفن کردند.

۸۳۹. تاریخ وفات مولانا حسین کبروی. در همین تاریخ نیز پهلوان کاتبی روی در نقاب خاک کشید.

۸۴۰. تاریخ وفات خواجه عصمت، مزار او در ولایت بخاراست. همین تاریخ فوت محمد جوکی میرزاست.

۸۵۰. در این سال در شهر ذی الحجه شاهرخ میرزا بن امیر تیمور گورکان از این تنگنای

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۸

جهان درگذشت و در سمرقند مدفون شد.

۸۵۳. در این تاریخ الغ بیک میرزا به دست عباس از امرای عبد اللطیف ابن الغ بیک میرزا کشته شد. در ماه ربیع الاول پس از گذشتن شش ماه عبد اللطیف به دست بابا حسین شربت شهادت نوشید.

۸۵۴. در این تاریخ مولانا طالب جاجرمی در شیراز فوت شد و در جنب مزار خواجه حافظ در مصلّی مدفون گشت.

۸۵۷. تاریخ فوت امیر شاه سبزواری است در بلده استراباد بمرد، جسد او را به سبزوار نقل کردند.

۸۵۸. تاریخ وفات مولانا شرف الدین علی یزدی است، مرقدش در دار العباد یزد است.

۸۵۹. در این سال روز چهارشنبه جمادی الثانی مولانا سعد الدین از جهان فانی به سرای باقی شتافت. مدفنش در ولایت هرات است.

۸۶۱. تاریخ وفات بابر میرزا ابن بایسنغر میرزا.

۸۶۴. میرزا علاء الدوله در خانه ملک بیستون در کنار دریای خزر، سفینه حیاتش غریق گرداب فنا گردید. نعش او را به هرات برده، در بیت المغفره مهد علیا گوهر شاه بیگم به خاک سپردند.

۸۶۵. تاریخ فوت خواجه ابو نصر پارساست. مزار فیض آثار او در ولایت بلخ است.

۸۶۶. تاریخ فوت شیخ آزری است. در قصبه اسفراین مدفون است.

۸۷۳. تاریخ وفات سلطان ابو سعید ابن سلطان محمد ابن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در شانزدهم رجب قبای اهل شهادت پوشید.

۸۷۴. در این سال پرده‌نشین شرم و حیا مخدّره مهد علیا فیروزه بیگم مستوره حرم خاک گردید.

۸۷۵. در این تاریخ میرزا یادگار محمد بن سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در ماه صفر، از آفتاب حیات به سرحد شام ممات رسید. در همین سال مولانا عبد الرحمن جامی اتمام شرح قصیده میمیه خود نمود.

۸۷۶. تاریخ وزارت امیر علیشیر نوائی است.

۸۸۶. در این تاریخ مولانا جامی بر لمعات شیخ فرید الدین ابراهیم همدانی شرحی نوشته.

در همین تاریخ حضرت خواجه احرار به ولایت اندجان رفتند جهت صلح دو برادر، یکی عمر شیخ، دیگری سلطان احمد.

۸۸۸. در این سال بابر میرزا ابن عمر شیخ ابن سلطان ابو سعید در اندجان از ظلمات ملک عدم به روشنائی شهرستان وجود آمد.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۰۹

۸۹۲. تاریخ وفات سید نقی الدین محمد کرمانی است.

۸۹۵. در این سال خواجه عبید الله احرار در قریه کمانگران سمرقند رخت از این جهان بربست.

۸۹۶. تاریخ فوت سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابو سعید. در یازدهم صفر ۸۹۶ یعقوب میرزا ابن حسن بیگ ابن علی بیگ ابن عثمان بیگ از پادشاهان آق‌قویونلو از دار دنیا به دار عقبی شتافت.

۸۹۸. در این سال مرغ روح پرفتوح جامی از قفس قالب پرواز نمود. نعش او را به عیدگاه به تخت مولانا سعد الدین کاشغری بردند.

۹۰۰. تاریخ فوت قاضی نظام الدین ابن مولانا شرف الدین ابن حاجی محمد فراهی است.

در همین تاریخ میر محمد امین از امرای سلطان حسین بایقرا فوت شد.

۹۰۴. در این تاریخ در ماه شعبان در شب برات میر بابای مهردار را چرخ بدمهر مهر خموشی بر دهان نهاد. در همین تاریخ مولانا کمال الدین ولد مولانا شهاب الدین طبسی فوت شد. در همین تاریخ ملا شمس الدین محمد روحی در ماه رمضان المبارک به عالم باقی شتافت. در همین تاریخ امیر علیشیر نوائی در هرات مسجدی بنا کرد. در همین تاریخ امیر حسین معمائی نیشابوری فوت شد. در همین تاریخ امیر علیشیر نوائی به عالم باقی شتافت. در همین تاریخ محمد خان شیبانی قد علم کرد و کمند همّت بر فراز کنگره سمرقند انداخت. در همین تاریخ شاه اسماعیل علم سلطنت برافراشت.

۹۰۵. در این سال کتاب انوار سهیلی مولانا کمال الدین حسین واعظ به انجام رسید.

۹۰۹. تاریخ فوت مولانا جلال الدین دوّانی است. در همین تاریخ امیر علیشیر نوائی منبری برای مسجدی که در هرات ساخته بود تهیه کرد که تمام آن از سنگ مرمر بود. در همین تاریخ مولانا معین الدین فراهی، کاتب اعمال قلم از جریده احوال او کشید.

۹۱۰. در این سال مولانا حسین واعظ مهر خاموشی به لب اظهار زد و عالم آخرت را منزل ساخت و در ولایت هرات مدفون گشت.

۹۱۱. در این تاریخ مولانا عبد الجمیل از دار بیمدار دنیای فانی به ریاض جاودانی رحلت کرد. در همین تاریخ مولانا حسامی بساط بسیط عالم عنصری را چهار تکبیر گفت.

در همین تاریخ فراش قضا شادروان سلطنت و پیشخانه دولت سلطان حسین میرزا بایقرا را به سوی دار الملک آخرت کشید.

۹۱۲. تاریخ فوت مولانا عبد الغفور از شاگردان مولانا جامی.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱۰

۹۱۴. سال توجه نمودن محمد خان شیبانی بعد از فتح هرات به جانب خجند. در همین تاریخ محمد خان شیبانی نامه‌ای نصیحت‌آمیز به شاه اسماعیل نوشت.

۹۱۶. جنگ شاه اسماعیل با محمد خان شیبانی و کشته شدن محمد خان.

۹۱۸. تسخیر کردن عبید الله خان ماوراء النهر را از دست میرزا بابر.

۹۱۹. در این سال میر یار محمد معروف به نجم ثانی به دستور شاه اسماعیل لشکر به ماوراء النهر کشید و قرشی را محاصره کرد و حکم قتل عام داد و تا حوالی غجدوان آمد. در همین تاریخ مولانا فصیح الدین محمد روحش به عالم علوی شتافت.

۹۲۱. مولانا سید علی خواب‌بین در این سال رحلت کرد. مولانا ریاض نیز در این سال شیرازه دفتر حیاتش از هم گسسته گردید.

۹۲۲. تاریخ وفات خواجه شهاب الدین ابن خواجه شمس الدین است. در همین تاریخ مولانا بنائی را قهرمان بی‌رحم قضا قصر حیات بنائی را منهدم گردانید.

۹۲۳. در این تاریخ میر محمد یوسف روی توجه به دار الملک مصر آخرت آورد. در همین تاریخ مولانا آصفی که از وزیر زادگان ملک خراسان بود بهار حیاتش به صرصر خزان رسید.

۹۲۵. تاریخ وفات امیدی طهرانی است.

۹۲۷. در این تاریخ قاضی اختیار الدین- قاضی مملکت خراسان- محضر حیاتش به مهر خاتمه رسید. در همین سال میرزا رضی الدین مبارک را چرخ بیمدار آفتاب فلک فصاحت و اختر برج بلاغت را از ذروه افلاک به حضیض خطه خاک انباشت.

۹۲۸. در این سال خواجه عبد الله هاتفی که اهل جام است، جام شوکران مرگ را نوشید.

۹۲۹. در این تاریخ روح پرفتوح میر محمد امین از آشیانه بدن پرواز کرد.

۹۳۲. تاریخ وفات ملّا ابتری است.

۹۳۶. در این تاریخ علیک گوکلداش در ولایت معموره سمرقند مسجدی بنا کرد و کوچکنجی خان بن ابو الخیر خان منبری از سنگ مرمر تقدیم مسجد کرد.

۹۳۷. بابر میرزا ابن عمر شیخ رخت فنا از دار بیمدار دنیا به دروازه شهر بقا کشید.

۹۴۰. تاریخ جلوس عبید الله خان به تخت ماوراء النهر است و در همین تاریخ عبد الله بهادر خان از مشیمه غیب در مهد ظهور آمد.

۹۴۲. در این تاریخ میر عرب در ولایت فاخره بخارا مدرسه‌ای بنا کرد. مولانا اهلی شیرازی را در این تاریخ صرصر اجل چراغ زندگی او را در محفل دنیا فرونشاند.

۹۴۳. مولانا عصام الدین ابن مولانا عربشاه اسفراینی در این تاریخ از دار بیمدار دنیا روی برتافت.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱۱

۹۴۶. عبید الله خان ولد محمود سلطان در ماه ذی القعده یوم دوشنبه آفتاب سریع السیر دولتش با سمند تیزرو عمر به جانب مغرب زمین مرگ دو اسبه تاخت.

۹۴۷. عبد الله بن کوچکنجی خان در سیوم ربیع الاول سرهنگ اجل به فرمان عزّ و جلّ حواس پنجگانه او را از مملکت تن معطل کرد. در همین تاریخ میر ابو البقا از سادات حسینی در فاخره بخارا به درجه شهدای کربلا رسید.

۹۴۹. در این تاریخ مولانا خواجگی کاسانی در تاریخ بیست و یکم محرم الحرام یوم شنبه وقت چاشت از عالم انسی به مقام قدسی ارتحال و انتقال نمود.

۹۵۰. تاریخ رفتن همایون میرزا از هندوستان به جانب عراق.

۹۵۱. تاریخ بنای خانقاه حضرت خواجه بزرگ شاه نقشبند که به اتمام رسیده است. در همین تاریخ کرام الکاتبین روزنامه حیات مولانا میرعلی کاتب را به توقیع ممات رسانید.

۹۵۲. شاه طاهر دکنی از جماعت خاوندیان است. اول در کاشان ماوراء النهر مقیم بود بعد به دکن رفت. در این تاریخ طوطی ناطقه‌اش در شکرخائی منقار بست.

۹۵۳. تاریخ فوت میرزا جغتای است. در همین تاریخ جلال الدین اکبر شاه از شبستان شام عدم به شهرستان صبح وجود ظهور نمود.

۹۵۷. مولانا کمال الدین ابو الخیر در این تاریخ به معشوق حقیقی واصل گشت. در همین تاریخ جمال الدین عطاء الله مشهدی دعوت حق را لبیک اجابت گفت و جسدش را در مزار شیخ علی صوفی دفن کردند.

۹۵۸. در این تاریخ مرغ روح عبد العزیز خان ابن عبید الله خان از قفس تن پرواز نمود و در شاخسار سدرة المنتهی آشیان کرد. مرقدش در جوار خواجه نقشبند است.

۹۵۹. عبد اللطیف خان بن کوچکنجی خان بن ابو الخیر خان در این تاریخ ندای «ارْجِعِی» به سمع اجابت تلقی نمود.

۹۶۱. در این سال سلطان محمود گجراتی و اسلام شاه دکنی و نظام الملک بحری سه صاحبقران هندوستان در عهد سلطنت اکبر شاه از دربند صورت فانی دنیا چشم پوشیده به سرحد ملک باقی عقبی جایگیر شدند.

۹۶۲. تاریخ ختم مشکوهٔ مولانا مصطفی رومی در ولایت بخارا. در همین تاریخ روز دوشنبه همایون میرزا ابن بابر میرزا قفس قالب را شکسته سایه پرواز به شاخسار سدرهٔ المنتهی انداخت.

۹۶۳. براق خان تاشکندی مدتی حاکم دار الملک سمرقند بود. در این تاریخ قهرمان قضا برق اجل در خرمن هستی او انداخت.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱۲

۹۶۴. در این تاریخ سیّاف قضا قطع حیات برهان خان کرد.

۹۶۶. تاریخ ختم بنای خانقاه حضرت قاسم شیخ عزیزان. در همین تاریخ کتابخانه مولانا میر مفتی عمارتش تمام شد. در همین تاریخ مولانا مصطفی رومی مشکوهٔ حیاتش به توقیع «تمّ الکتاب» مستحیل شد.

۹۶۷. در این سال مولانا یوسف بر صدر مسند صدارت عبد اللّٰه خان نشست.

۹۶۹. در این تاریخ شاه سلیمان رومی با شاه طهماس مصالحه کردند. در همین تاریخ پنج تن از امرا که در چهار دانگ هندوستان در زمره عثمانیان شهرت داشتند در یک روز به سعادت شهادت رسیدند.

۹۷۱. در شهور این سال حضرت خواجه کلان خواجه جویباری غریق دریای بیکران رحمت الهی گردید.

۹۷۳. در این سال در شانزدهم شوال مولانا ضیاء الدین رخت اقامت را از این دار فانی به حیات عدن باقی کشید.

۹۷۵. در این تاریخ خسرو سلطان که از سلاطین اوزبک است از باباخان تاشکندی شکست خورد و کشته شد. در همین تاریخ سلطان سعید ابن سلطان ابو سعید خان ابن کوجکنجی خان در سمرقند باغی بنا کرد و حوض بزرگی میان آن باغ ساخت. در همین تاریخ در زمان سلطنت سعید خان ملا شاه محمد که از ولایت مرو است مشق سیاق را به اقصی الغایات رسانید.

۹۷۶. در این تاریخ سلطان سعید خان چهار سوئی عمارت فرمود.

۹۷۷. تاریخ تولد شاهزاده سلیم میرزاست و در همین تاریخ از نهال برومند دولت شاه اکبر شکوفه دیگری شکفت که او را «سلطان مراد» نام کردند.

۹۷۹. تاریخ وفات شیخ کپور مجذوب است و مزارش در هندوستان است. در همین تاریخ ملا خواجه جان دیوان به وزارت عبد اللّٰه خان منصوب و مقرر گشت.

۹۸۰. در این تاریخ سلطان سعید بن بوسعید خان رخت اقامت در خیمه تنگ خاک انداخت. در همین تاریخ جوانمرد علی خان ابن ابو سعید خان ابن کوجکنجی خان بن ابو الخیر خان به تخت خانی نشست.

۹۸۲. تاریخ فوت خیر حافظ از موسیقیدانان عهد سلطنت عبد اللّٰه خان که این سلطان او را به یک مضراب بی‌آهنگ بر دار کرد. در همین تاریخ نیز مدبّر قضا روزنامه اعمال اشرف علما را درنوشت. در همین تاریخ شاه طهماس- شاه ممالک عراق و فارس استخر عظیمی ساخت.

۹۸۳. در این تاریخ در اوایل ربیع عبد اللّٰه بهادر خان با عساکر بیرون از چون و چند بر کنار

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱۳

دریای خجند نزول اجلال فرمود. از طرف مقابل بابا خان ابن براق خان چون عرصه را تنگ دید از در صلح درآمد.

۹۸۴. در این تاریخ میر ابو البقا که شرح مولانا جامی را حاشیه نوشته از دار بیمدار بقا رحلت نمود.

۹۸۵. در این تاریخ ملاـ محمد امین به زیارت حرمین رفت و در همان جا فوت شد و به خاک سپرده شد. در همین تاریخ جلال الدین اکبر شاه خانقاهی بنا فرمود. آوازه بزرگی و رفعتش صدا در گنبد نه توی فلک انداخت. در همین تاریخ عبد اللّٰه خان در بخارا برای قماش فروشان چهار سوئی بنا فرمود.

۹۸۶. در این تاریخ شاه طهماس- پادشاه عراق و فارس- رخت هستی از دروازه فنا به شهر بقا کشید. در همین تاریخ عبد اللّٰه بهادر

خان قلعه سمرقند را محاصره کرد.

چون لشکریان تاشکند و ترکستان و دشت قبچاق به امداد سمرقندیان آمدند عبد الله خان از سر قلعه سمرقند برخاست. در همین تاریخ جوانمرد علی خان و فرزندان او کشته شدند. در همین تاریخ خواجه خاوند که خداوند حسن و دلبری بود فوت شد.

۹۸۷. تاریخ فوت ابدال سلطان ابن عبد اللطیف خان ابن کوجکنجی که به دست اوزبک سلطان ابن رستم سلطان به قتل رسید، جسدش را به گورخانه ابو سعید خان در ولایت سمرقند دفن کردند.

۹۸۹. حضرت قاسم شیخ عزیزان در این سال از عالم جسمانی به روضهٔ ریاض روحانی ارتحال و انتقال نمودند. مزار او در ولایت میانکال در قصبه کرمینه است.

۹۹۵. در این سال شاه محمد سلطان ابن دوستم سلطان ابن اسکندر خان را یکی از محرمانش به ایمای ابروی شمشیر مردمک چشم او را زخمی رساند، به همان جراحت دیده از عالم فانی پوشاند.

۹۹۶. خواجه شاه خوافی در این سال سجل حیاتش به طغرای غرّا موشّح گردید. در همین سال ملا مشفقی شاعر که از مرو شاه جهان است به جوار رحمت ایزدی پیوست و در ولایت فاخره بخارا در جوار حضرت شیخ جلال مدفون گشت.

۹۹۸. در این تاریخ مولانا عرفی شیرازی که هنوز نهال فضل و افضالش بر وجه کمال مثمر ثمر نگشته بود، از صرصر فنا درهم شکست.

۹۹۹. در این سال خواجه حسن ثنائی طغرای کتاب اعمالش به صحیفه اختتام رسید. در همین تاریخ حاجی بی‌اتالیق حوضی مربع شکل در سمرقند بساخت.

۱۰۰۰. در این سال حاجی بی‌اتالیق چهار باغی در نزدیکی شهر سمرقند بنا کرد.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱۴

۱۰۰۳. عبد الله خان اوزبک در مشهد مقدس چهار باغی بنا کرد.

۱۰۰۴. در شهور این سال مولانا زاهد روی در نقاب خاک پوشانید.

۱۰۰۶. در این سال آخوند قاضی محمد صادق مشهور به مولانا صادق حلوائی در سمرقند فوت شد و در مزار خواجه عبدی درون به خاک سپرده شد. در همین تاریخ عبد المؤمن خان کشته شد. در همین تاریخ مولانا عصمت الله به سرای باقی شتافت.

۱۰۰۸. عبد الله بهادر خان ابن اسکندر خان ابن جانی بیک خان ابن خواجه محمد سلطان ابن ابو الخیر خان در این سال یوم شنبه دوم ماه رجب المرجب علم عزّت و جلال را نگون کرده رایت بندگی به درگاه حضرت ذو الجلال افراشت. در همین سال پیرم شیخ خلوت گزین خانقاه آخرت گردید. مزار او در قریه سید آهوست که از قرای ولایت سمرقند است.

۱۰۱۰. تاریخ فتح بلخ و حصار به دست باقی محمد خان. در همین تاریخ مولانا پاینده اخسیکتی و خواجه عبد الخالق بن مولانا خواجگی فوت شدند. مزار حضرت مولانا پاینده در ولایت بخارا در محل فیض‌آباد و مزار عبد الخالق در ولایت سمرقند در قریه دهبید است. در همین تاریخ جسد مولانا خواجگی امکنگی ولد مولانا درویش محمد در قریه امکنه از توابع شهر سبز به خاک سپرده شد.

۱۰۱۱. تاریخ فوت میرزا بدیع الزمان است.

۱۰۱۲. در این تاریخ شاه محمد الچیان که ملازم عبد المؤمن خان بود او را به قتل رسانید.

۱۰۱۳. میرزا هاشم دیوان که خود و پدرانش بیشتر مقام وزارت داشته‌اند اهل سمرقند است، در این سال دفتر اعمالش منقطع شد.

۱۰۱۴. محمد بهادر خان در ارگ ولایت سمرقند در این سال کورنش خانه‌ای ساخت. در همین سال ولی محمد بهادر خان برادر بزرگوار باقی محمد خان در ولایت کیش به دیدن برادر آمد. در همین سال شاه سلیم پسر جلال الدین اکبر در شهر ربیع الاول بر

اورنگ شهریاری نشست.

۱۰۱۹. در این تاریخ ولی محمد خان سه تن از امرا را مثل دوستم بی‌ارغون و شاه کوچک بی‌دورمان و حاجی نیمان که از معتمدان عبد الله خان بودند، دستور کشتن داد. در همین سال در تاریخ شهر ذی الحجه برای مرتبه دوم امام قلی خان با جنود نامعدود عازم ولایت نسف گردید.

۱۰۲۱. در این سال حضرت عزیزان خواجم شیخ از سلسله جهریه از عالم فنا به عالم بقا رفت.

۱۰۲۳. تاریخ اتمام بنای مدرسه قاضی ساقی در ولایت زامن. در همین تاریخ قاضی ساقی

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱۵

در ولایت سمرقند مدرسه‌ای بنا فرمودند. در همین تاریخ در فصل ربیع اوایل شهر ربیع الثانی سید عبد العزیز خان ابن ندر خان محمد ابن دین محمد خان از شهرستان عدم به مملکت وجود ظهور کرد.

۱۰۲۴. در این سال قاضی محمد عارف ولد آخوند ملانا صادق کتاب حصن حصین که عبارت از احادیث حضرت سید المرسلین است تمام کرد.

۱۰۲۵. در این سال امام قلی بهادر خان به تخت ماوراء النهر نشست و ندر محمد بهادر خان به چانب بلخ شتافت. در همین سال تولد خواجه محمد یوسف ابن خواجه محمد- یعقوب احراری است.

۱۰۲۷. تاریخ اتمام بنای کتابخانه آخوند ملا یوسف قراباغی است.

۱۰۲۸. در این تاریخ یلنگتوش بهادر در ولایت سمرقند برابر مدرسه الغ بیک میرزا مدرسه‌ای بنا کرد. در همین تاریخ یلنگتوش بهادر خانقاهی بر سر مزار مولانا خواجگی کاشانی ساخت.

۱۰۲۸. در این سال قاضی ساقی زامنی رخت از دنیای فانی به عالم باقی کشید. در همین تاریخ ندر دیوان بیگی ارلات جهت رضای خالق الارض و السموات مسجدی بنا فرمود. در همین تاریخ میرزا صالح کاهی در ولایت سمرقند در گذری که موسوم به بازارگاه است فی سبیل الله مسجدی عمارت کرد.

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۱۷

فهرست اعلام اشخاص

الف

ب

پ

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۲۰

ت

ج

چ

ح

خ

د- ذ

ر- ز

س

ش

ص- ط

ع- غ

ف– ق

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۲۶

ک- ل

م

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۲۹

فهرست جغرافیایی و ایلات

الف

ب– پ

ت

ج- چ

ح- خ

د- ذ

ص- ظ

ع- غ

ف- ق

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۳۲

ک- ل

م- ن

و- ی

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۳۴

فهرست کتابها

الف

ب- ت

ج- خ

تاریخ راقم، متن، ص: ۲۳۵

د- ز

س – ش

ص- ق

ک- ل

م- ن

و- ی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».